

The
Shariyat
•Ki•
Jugmad

شریعت کی جوگماد

Book One

شریعت کی سوگماد ۱

The Shariyat Ki SUGMAD 1

پال توئیچل

۱۹۷۱

جلد اول

ترجمہ

زندہ یاد سری ہوشنگ اہر پور

به یاد

هوشنگ عزیز

که همیشه در دل ما زنده است

تقدیم به

استادان نظام ویراگی

که با بردباری در انتظار زمان مناسب

نشستند تا این پیام را به جهانیان عرضه دارند

شریعت کی سوگماد

جلد اول

صحیفہ باستانی اکنکار، دانش کهن سفر روح است کہ
برای نخستین بار در معرض استفادہ عموم قرار می گیرد.

این نوشتجات حکمت زرین کہ همواره در جهانهای
معنوی پنهان بوده اند اکنون برای نخستین بار به زبان بشر
ترجمہ و انتشار می یابند.

جلد اول، نخستین بخش از صحیفہ شریعت کی سوگماد
است کہ توسط فوبی کوآنتز، استاد عظیم الشان اک در
معبد کاتسوپاری واقع در شمال تبت به من دیکته شد.

بیش از دوازده جلد دیگر از این صحیفہ وجود دارد کہ
هر یک به نوبہ خود به چاپ و انتشار خواهد رسید.

شریعت کی سوگماد شامل حکمت و علم الاسرار است
 کہ بہ طبقات گوناگون جهانہای معنوی تعلق دارد۔ این
 طبقات فراسوی ابعاد زمان و مکان قرار دارند۔

خواندن و آموختن این کتب کہ از والاترین الہامات
 درونی نشأت می گیرد، بینشی از تمامی مکتوبات مقدسہ
 معابد حکمت زرین را بہ آدمی ارزانی می دارد۔

جوہرہ دانش الہی در این نوشتجات تعبیه شدہ است۔

کسانی کہ از طریق اک پیروی می کنند شریعت کی
 سوگماد را کتاب مقدس خود و منبع الہامی لایزال
 می دانند۔

**تمامی جهان بینی های دنیا در خصوص
 ادیان، فلسفہ ها و نوشتجات مقدسہ
 مشتقاتی از شریعت کی سوگماد هستند۔**

فهرست مندرجات

عنوان.....	صفحه
معرفی.....	۱۱
۱- اک، صدای مقدس سوگماد.....	۲۳
۲- سات ساهای اک.....	۷۷
۳- جهان بینی طریق اک.....	۱۳۹
۴- اقلیم سوگماد.....	۱۹۱
۵- سلسله مراتب معنوی.....	۲۴۳
۶- استاد حق در قید حیات.....	۲۹۳
۷- عشق فراسوی همه.....	۳۳۵
۸- متعالی ترین اکتساب چلا.....	۳۹۱
۹- رویت های سوگماد.....	۴۲۹
۱۰- هدف از قدرت کل.....	۴۶۹
۱۱- راه کمال در اک.....	۵۱۷
۱۲- آثار مقدس انکار.....	۵۵۹
جلد.....	۶۰۶

معرّف

شریعت کی سوگماد به معنی "راه جاویدان"^۱ کتاب مقدس اکنکار دانش سفر روح و هوشیاری کامل است. شریعت احتمالاً کهن ترین نوشته شناخته شده در سیاره زمین است. در حالیکه نوشتهجات سانسکریت مانند وداها، اوپانیشادها و ماهابهاراتا تا بیش از ده هزار سال قابل ردیابی نیستند.

۱- عبارت "راه جاویدان" در ترجمه عبارت انگلیسی Way of the Eternal آمده است. این عبارت نیاز به توضیح دارد. باین معنی که منظور از واژه Eternal "آن وجود جاودانه" است که به سوگماد اطلاق می شود. بنابراین در ترجمه کامل این عبارت باید گفت "راهی که به آن مقام جاویدان می انجامد" و یا "طریقی که آن مقام برای وصال جویندگان به خودش معین کرده است." مترجم

می گویند شریعت کی سوگماد پیش از طوفان های بین دوره ای^۲ این سیاره متداول بود و می توان در اعصار پیش از آن رد پای این آموزش ها را در قاره های افسانه ای لموریا و آتلانتیس دنبال کرد.

پیشینه های ناگل جزو باستانی ترین مکتوبات مذهبی شناخته شده اند و در میان ایات آن ارجاعاتی به اکنکار به عنوان دانش آگاهی همه جانبه یافت می شود.

۲- Anitdiluvian Deluge یا طوفان های بین عصری پدیده ای است که در لحظه عبور هر سیاره ای از یک عصر به عصر بعدی رخ می دهد. در اکثر این رویدادها تغییراتی در سطح سیاره نیز مشاهده می شود. یکی از موارد مشهور در تاریخ اخیر سیاره زمین هنگام عبور از عصر نقره به عصر مفرغ پیش آمد. در مکتوبات عهد عتیق این تحولات را در قالب **طوفان نوح** به رشته تحریر کشیده اند.

تمدنی که پیش از این طوفان بر زمین حاکم بود آتلانتیس نام داشت که طی دوران پر تحول این طوفان زیر اقیانوس اطلس فرو رفت و بازماندگان آن دوره کسانی بودند که طی ماجراهایی از نوع کشتی نوح به سرزمین های دیگر رفتند.

دسته ای از ساکنین این قاره گمشده به همراه نوح به سرزمین بین النهرین و دسته ای به خاور دور و باز هم گروه دیگری به همراه دِکاتش، استاد حق در قید حیات آن دوره به قاره ای عزیمت کردند که پس از بیرون آمدن از آب هنوز مسکون نشده بود و بعدها به نام آمریکا شهرت یافت. باین ترتیب سرخپوستان آمریکا تنها نژادی هستند که از آتلانتیس به آمریکا رفتند و با نژادهای دیگر زمینی التقاط نکردند. فقدان ریش و سبیل در این نژاد یکی از نشانه های عدم اختلاط نژاد آتلانتیس با سایر نژادهای زمین است.

تنها دو معبد باستانی در کوهستانهای دوردست تبت
بخشهایی از این نوشتجات را در این سیاره تحت حفاظت
دارند.

بجز این دو معبد، شریعت را می توان در سایر
سیارات و طبقاتی پیدا کرد که فراسوی این جهان
قرار دارند. این معابد تبتی طوری مخفی شده اند که
جای تردید است کسی بتواند اثری از آنها بیاید.

حتی لاماهای بودیست که قابلیت حرکت در اتر و
خلا را دارا هستند به سختی ممکن است بتوانند وجود این
معابد را ردیابی کنند.

نگهدارندگان این مکتوبات بقدری در حفاظت از آن
احتیاط به خرج می دهند که هیچکس قادر نیست وارد
دیر شود مگر اینکه توسط راهبانی که می توانند هاله او
را به همان آسانی که ما یک روزنامه را می خوانیم
بخوانند مورد تفتیش و تایید قرار گیرد.

شریعت کی سوگماد راهنمایی کسانی که
آرزومندند از طریق انکار به اقالیم بهشتی

وارد شوند و ہر یک از مجلّادات آن در یکی از معابد حکمت زرین نگاہداری می شوند. کہ از این سیارہ آغاز و از میان یکایک طبقات بہ سوی بالا می روند تا بہ قلب اقلیم خدا برسند.

روی سیارہ زمین، این کتاب ہا عمدتاً در شہر معنوی آگام دس واقع در سرزمین های مرتفع و وحشی ہندوکش در آسیای مرکزی نگاہداری می شوند.

فقط کسانی کہ قادرند در آتماساروپ (کالبد روحی کالبد معنوی) سفر کنند می توانند بہ این اجتماع شگفت انگیز راہ یابند.

ساکنین این شہر را گروہی از پیران معنوی تشکیل می دهند کہ می توان در پیشگاہ شان مکتوبات باستانی حقیقت را آموخت.

اکنکار مبنای نخستین تمامی ادیان، فلسفہ ہا و کشفیات علمی جہان امروز ما است و تحت عنوان **دانش باستان سفر روح** بیش از تمامی دیگر طرق رسیدن بہ خدا منطبق با منشأ

حقیقت باقی مانده است. هر چند که این طریق
 نه یک مذهب است، نه یک فلسفه و نه
 ماوراءالطبیعه، بلکه ما آن را با نام اک مارگ
 به معنی طریق اک یا اکنکار می شناسیم.

این نوشته از **زمان راما** دهان به دهان نقل شده و
 توسط بازماندگان وی حفظ گردید.

راما نخستین ناجی نوع بشر بود که از عمق جنگلهای
 شمال تبت برخاست و به سرزمین های پست سفر کرده، در
 سرزمین **پارس** توقف نمود.

در آنجا وی تعالیم اکنکار را به گروهی از عارفین
 آن دیار آموزش داد که به مغان مشهور شدند و
 زرتشت، خردمند پارسى از جمله چهره هائی است که از
 نسل های بعدی آنان بود.

سپس راما به هند سفر کرد و در آنجا سکنی
 گزیده، به مردمان آموخت که می توان در طی یک
 زندگی به تجربه خداشناسی نائل آمد.

اسرار اکنکار توسط یکی از کهن ترین استادان اک بر
راما فاش شد.

احتمالاً استادان اک وی را از کالبد جسمانی بیرون
کشیده و به شهر آگام دس در صحرای گوبی بردند و در
آنجا راما فرصت یافت کتاب شریعت کی سوگماد را
بخواند.

پیروان اکنکار تا قرن سیزدهم میلادی
هیچگونه دستورالعمل مکتوبی نداشتند تا اینکه
جلال الدین رومی، شاعر عارف پارسی در اثر
جاویدان خود "**مثنوی معنوی**" برای نخستین
بار جهان بینی اک را تدوین کرد.

در قرن شانزدهم، **کبیر** شاعر عارف هندو این رسالت
را برای خود قائل شد که اسرار دانش باستانی سفر روح
را برملا سازد.

مخالفان وی آزار فراوانی به او رساندند. از آنجا که
بیشتر آنان به ادیان اصولی معتقد بودند تصور کردند که
او دیوانه شده و تصمیم به قتلش گرفتند.

کسانی که پیرو دانش باستانی سفر روح بودند می دانستند که این اقدام او مبنی بر آشکار کردن حقیقت از دیدگاه ذهنی کار درستی نبود. در نتیجه همین اقدام بود که مذهب‌یون متعصب همواره در تعقیبش بودند بطوریکه مجبور بود بخاطر زنده ماندن همواره در مخفیگاه‌ها بسر برد.

انتقال دهان به دهان این آموزش‌ها صورت‌های تحریف شده‌ای از آن را متداول کرد که تعداد زیادی طرق مختلف دیگر بر مبنای آن تاسیس شدند.

برخی از این مکاتب عبارتند از:

شیدا یوگا، سانتون، مغان، فرقه دیونیسوس و چند مکتب اسرار دیگر که عموماً در تاریخ بشر بخوبی مورد شناسایی قرار گرفته‌اند.

هر یک از این مدارس دانش الهی که از مسیر اصلی این آموزش‌ها مشتق شده بود به شیوه‌های خاص خود طریقی را برای رسیدن به سر منشأ الهی پایه‌گذاری کرد.

شش نظام اعظم ادیان هندوستان تنها شاخه‌هایی از دانش خدائی هستند که ما آن را **اک** می‌نامیم.

مذاهب دیگر جهان از جمله ادیان غربی و زمینه‌های اعتقادی تمامی قاره‌های جهان مانند آسیا و آفریقا نیز از این سرچشمه جدا شده‌اند.

مطالعه کتاب "کمان زرین" اثر فریزر روشن‌کننده مقوله‌ای است که در اینجا مورد بحث است.

اساساً مبانی اصلی و بخش‌های حیاتی **اکنکار** همچنان منحصراً با مطالعه در وضعیت انعکاس بیرون از کالبد در دسترس می‌باشد و بسیار فراتر از طبقات اثیری و سایر طبقات عوالم تحتانی قرار دارد.

با بکارگیری صورت‌های **تحریف** شده‌ای که از منشاء اصلی خود فاصله زیادی گرفته‌بود، آدمیانی که در نقاط مختلف جهان زندگی می‌کردند شکل‌هایی در شباهت با دین و نیایش برای خود ابداع کردند و باین ترتیب از جویبار اصلی **حقیقت**

دور شده و به سلیقه خود خدایان و مراسم و آیینهایی وضع کردند.

پس می بینیم که در افسانه برج بابل درجاتی از حقیقت نهفته است.

شریعت کی سوگماد از حدود دوازده جلد تشکیل شده است که هر یک نیز دوازده تا پانزده فصل را شامل می شود. این فصل ها هر یک شامل حدود سی هزار کلمه است و از ابیاتی تشکیل شده است که کانتوس نام دارد.

کانتوس همان نثر مسجع است که عبارات و جملاتی است از گفتگوی میان سوگماد (خدا در زبان متعارف) با مرید اصلی خود ست نام یا سات نام که گاهی سات پوروشا نامیده می شود و پروردگار طبقه روح، پنجمین ناحیه از نواحی الهی است.

بعضی ها او را به خطا سوگماد متعال می شمردند در حالیکه او نخستین تجلی منفرد خداست. البته تمامی نوشتجات این مکتوب در قالب کانتوس یا بیت آزاد نیست.

غالباً بصورت نقل قول مستقیم یا افسانہ و قصہ ارائه می شود. گاهی هم بصورت حکایات و امثال الحکم عرضه می شود.

اما روی هم رفته کُل حقیقت را در بر می گیرد و بطور جامعی تمامی جنبه های زندگی را شامل شده و به تمامی آدمیان می گوید **معنای واقعی زندگی چیست و چگونه باید زندگی کرد.**

عباراتی شامل بالاترین طبیعت معنوی از زبان سوگماد به **سات نام** گفته می شود که بیانگر این نکته است که مقام متعال تمامی روحها را به صعود مجدد تا سرمنزل خود در اقالیم آسمانی دعوت می کند:

« **من جاودانه ام، پس آزادم. همه کسانی که به سوی من می آیند آزادی در ابدیت را تجربه خواهند کرد** »

« **آزادی بخودی خود کمال است، چون هر روحی باید به نور الهی وارد شود و گرنه محکوم به رنج کشیدن در معلولات واقعیت تحتانی است.** »

«واقعیت حقیقی در تمامی کائنات من همانا روح الهی است و کسی که برای هستی و تجربیاتش بدان متکی باشد، حقیقتاً خردمند است.»

کتب باستانی شریعت کی سوگماد الحق نور حقیقی و کلام خداست: در آنها مباحثی در باب تمامی مقولات زندگی، هم در جهانهای ماده و هم در بالاترین طبقات الهی گنجانیده شده است.

سعادت یافتگانی که قادرند صفحات زرین آن را مطالعه کنند حقیقتاً روح‌هایی هدایت شده‌اند.

معمولاً سفیران روح مطالعه این کتاب زرین را بر خود لازم دانسته و به اشاعه نور آن در میان کسانی که گوش شنوا دارند مبادرت می‌ورزند.

به معنای حقیقی کلمه و به مصداق گفته ربازارتارز مشعلدار اکنکار در دنیای امروز، تنها دلیران و ماجراجویان فرصت رویت و خواندن این صفحات شگفت‌انگیز را بدست خواهند آورد.

هر سهمی که برای هر یک از ما از حقیقت مقدر شده باشد فقط در تناسب با وضعیت آگاهی فردی ما دریافت می شود.

در این صفحات پاسخ تمامی پرسش هایی را که آدمی توانسته است از بزرگان دیگر درخواست کند، می توان یافت.

تمامی آنچه که ما حقیقت می نامیم، اکنون در میان این صفحات یافت می شود.

پال توئیچل

فصل اول

۱

صدای مقدس سوگماد

The ECK

the Divine voice of SUGMAD

اک

صدای مقدس سوگماد

اک مجموعه کُل هوشیاری هاست.

اک حضور مطلق ، علم مطلق و قدرت مطلق سوگماد است
تمامیت سوگماد در اقلیم خودش و در کائنات.

زندگی در **وردان ازلی**^۳ یا کلمه [آن]^۴ خلاصه می شود.

۳ Vardan کلمه [آن] (اشاره به سوگماد) جوهره حیات، هیچ چیز به عظمت کلمه کائنات نیست، صوت ازلی - سیاله اک. فرهنگ لغات اکنکار

۴ از آنجا که مقام باریتعالی جنسیت ندارد. برای اشاره به او از ضمیر خنثای [آن] استفاده شده که در متن انگلیسی بصورت IT با حرف بزرگ آمده است. در متن این ترجمه گاهی به پیروی از آثار عرفانی ایرانی ضمیر [او] به همین منظور مورد استفاده قرار گرفته است و برای تبیین وجه تمایز آن با صورت معمول ، این ضمیر با قلمی دیگر نگارش شده است.م

وردان جوہر حیات است. عظیم تر از کلمه کائنات وجود ندارد.

اینگونه است که سوگماد تنها از مجرای صوت ازلی با ما سخن می گوید. [او] شیوه تماس دیگری ندارد مگر از طریق **اک** یا انرژی خلاقه از درون این صدای الهی است که تمامی اصوات دیگر به ظهور می رسند.

کسانی که در منزلگاه [او] بسر می برند تفاوت بین کلمه ازلی و جهان های متجلی شده، بین نغمه آسمانی و بازتاب [آن] را تشخیص می دهند. آنان قادرند اختلاف بین اصوات دھوناتمیک^۵ و وارناتمیک^۶ را دریابند.

اک همه آفرین، صدای سوگماد است و همه اصوات دیگر از درون [آن] بر می خیزند.

^۵ Dhunatmi دھوناتمیک کلمه حقیقی با نام سوگماد، صدای سوگماد، صوتی که به گفتاردرنمی آید، کلمه ای که نماد نوشتاری ندارد. **فرهنگ لغات اکنکار**

^۶ Varnatmik وارناتمیک بخشی از آموزش های معنوی که می تواند در قالب نوشته و سخن ارائه شود. صوتی که به اصوات بسیار در جهان های تحتانی تقسیم شده و بخشی از آن قابل شنیدن بواسطه حواس انسانی است. **فرهنگ لغات اکنکار**

در عین حال تمامی نعمات الهی اش به منزلهٔ بازتاب
نغمهٔ اصلی در عرصهٔ طبقات مادی غوطه ورنند.

صدای سوگماد دهوناتمیک است، کلامی که قابل
نوشتن نیست. هیچ نماد نگارشی برایش وجود ندارد.
موسیقی سوگماد اینچنین است.

وارناتمیک صوتی است که در سخن و نوشتار می گنجد.
نسخه هائی از شریعت کی سوگماد که در طبقات زیرین قرار
دارد از قماش وارناتمیک و در نتیجه قابل گفتن و نوشتن
است و اما در عوالم فوقانی تنها موسیقی سپید بهشتی در
کتاب آمده است.

اک اقیانوس عشق است، دریایی بخشایشگر و آفریننده
که به گوش پیروان سوگماد شنیده می شود. از میان این
اقیانوس عشق حاصل جمع تمامی آموزش ها از سوگماد
می تابد.

[آن] کلام الهی است که همانا در برگیرندهٔ تمامی گفته ها و
کرده های سوگماد و خاصیت هستی اوست.

صدای سوگماد همه کیفیات [آن] وجود شاهانه ای را در خود دارد که در اقیانوس عشق و رحمت مقیم است. روندی دائمی است که از منشأ خود در اقلیم آسمانی به سوی جهانهای زیر جاری است.

این اقیانوس عشق و رحمت خود را بصورت **امواجی که از چشمه ای فوران می کنند** به ظهور می رساند. چون کیفیات سوگماد را در خود دارد. در طبقات زیرین که شامل جهان فیزیکی هم می شود. تنها می تواند **بصورت آگاهی جلوه گر شود**.

به این ترتیب: هنگامیکه به طبقه روح یا آتمالوک^۷ می رسد خود را در صورت ست نام در ساچ خاند^۸ متجلی میکند.

^۷ ATMA Lok آتما یعنی روح و لوک (لک) یعنی سرزمین یا اقلیم. م

فرهنگ لغات اکنکار

^۸ Sach khand خانه حقیقی روح

این مقام الهی تماماً شخصیت می پذیرد و در قالب آن تمامی کیفیات سوگماد را برای نخستین بار در صورتی منفرد به تجلی می گذارد.

ست نام آفریدگار یگانه، پروردگار، خدا و پدر تمامی پیروان ادیان حقیقی است. او سرچشمه ای است که از میانش موج صدای سوگماد هدایت می شود و به همه عوالم زیرین راه می یابد.

در سراسر عوالم مقام متعال همه کسانی که در دامان سوگماد اقامت گزیده اند می توانند صدای [او] را ببینند^۹ و بشنوند. [او] تنها به گوش روح های بیدار شده ای شنیده می شود که وصل را از پیران اک دریافت کرده اند.

• هنگامیکه آگاهی انسانی در آدمی بیدار شد و توانست موج سوگماد را بشنود و ببیند. روشن ضمیر می شود.

^۹ جریان صوتی حیات داری دو جنبه نوری و صوتی است. یعنی هم شنیده و هم دیده می شود.م

او صدای سوگماد را می‌شنود، [آن] را می‌بیند و قدرت مطلق [آن] را **حس** می‌کند چون اک مقام الهی است که خود را در تمامی آنچه که قابل دیدن و شنیدن باشد به ظهور می‌رساند.

موج صدای سوگماد از مجرای ست نام، از اقیانوس عشق و رحمت صادر می‌شود و به سوی بیرون براه می‌افتد تا به سرحدات جهان های معنوی و کُل عوالم مخلوق می‌رسد. **سپس به اقیانوس باز می‌گردد.** همان صورتی که امواج از افتادن سنگ در نهری راکد می‌آفرینند.

سوار بر این موج، گوئی تمامی قدرت و کُل حیات رو به بیرون و به سوی منتهی الیه سرحدات آفرینش جاری است و باز هم اینچنین می‌نماید که همه حیات به سوی **ست نام باز می‌گردد.** بنابراین روح باید از موج برگشتی این صدا یاری جوید.

پیر اک وصل را برقرار میکند و روح فردی را به این موج برگشتی پیوند می‌زند.

در این هنگام است که روح یا آتما سفر باز گشت به سوی عوالم بهشتی را آغاز می کند و همه عالم فانی را پشت سر خود می یابد.

اینگونه سوگماد با کسانی که کلامش را مطیع اند سخن می گوید چون [او] کل حیات را در دست دارد. همه آنانی که به [آن] گوش فرا دهند و اطاعت کنند **نور** و **کلمه** خدا را در خواهند یافت.

سوگماد چندان در گیر نظام های کالبدی نیست.

ارتباط [او] **تنها با آگاهی** برقرار است. وضعیتی از آگاهی که در طلب تمامیت هوشیاری است مد نظر اوست چون این طلب همانست که آتما را بر آن می دارد تا خویش را در جایگاه وحدت با [آن] تشخیص دهد.

در کل عرصه حیات ، سوگماد حاضر مطلق ، قادر مطلق و عالم مطلق است و آرزو دارد که روح در این کیفیات با [او] سهیم شود.

آنانی کہ اک زندہ را می شنوند و می بینند، این کیفیات خدا گونہ را تجربہ می کنند و اجازہ دارند کہ [آن] را در راستای منافع کل ہستی بکار گیرند.

اینچنین، جہان بینی متعال همانا صدای سوگماد است. آن کہ از پی پیکان زرین می برد و از خندق سہمناک بہشت گذر می کند. آنجا کہ در اعماق درہ های بلندش غبار نیمہ شفاف و شگفت انگیزی سوسو می کند و چشمک می زند، قدم بہ درون اقلیم سوگماد مقدس نہادہ است.

صدائی کہ او را می خواند همان است کہ ہمہ دیگر کسان را خبر می دہد کہ نخستین قدم را در طریق حق بردارد تا از میان روزنہ باریک عبور و توفیق مقدس ترین مقدسات را دریافت کند.

فقط با قلب صاف میتوان در نشئہ حرم [او] سہیم و از عرصہ حضورش آگاہ شد.

درون معبد، سوگماد را می یابی.

در وضعیتی نا رسیدنی مگر برای خالص ترین روح ہا. توضیح و تشریح [آن] بیہودہ است. آتما تنها در وضعیت

آزادی مطلق می تواند سوگماد را تجربه کند. وفاداران
[او] آزاد خواهند شد و خواهند توانست در جوارش
اقامت گزینند.

روزه، پرهیز از خوراکی ها، دعا، التماس، دفاع
ریاضت و عشق به سوگماد، هیچکدام نخواهند توانست آتما
را به منزلگاه سَری وجود برسانند.

سوگماد تنها به حیات و روح علاقمند است و هرگز
نگران شکل مظهر و اشیاء نیست.

آتما فنا ناپذیر است. جراحت نمی بیند، رخنه پذیر
نیست نمی شکند، مظلوم نمی شود، غرق ناشدنی است و
ربوده نمی گردد.

صدا با هر آنکس که گوش فرا دهد سخن می گوید. در
نجوای باد، در غرش دریا، در آواز پرندگان و اصوات
بهائم، در همه چیز. [آن] به همه می گوید که هرگز
ثروت، شهرت، شفا و شادی برای کسانی که در طلب این
کامرانی های دنیوی اند به ارمغان نخواهد آورد.

تمامی آنان کہ گوش می سپارند و اطاعت می کنند هر آن سهمی را می برند کہ [او] مشیت کند، خواه ثروت باشد، خواه دولت، شفا، شادی، روشن ضمیری و یا قوه درک حکمت الهی.

سوگماد پیام رسان خود را در هیئت سرباز گسیل می کند. نه کبوتر، او بسان عقابی است کہ در جستجوی غذا برای جوجگان خویش است...

او به شبانی می ماند کہ گرگ را از گلّه دور نگاه میدارد.

استادان اک شمشیر زنان سوگماد متعال اند. هنگام سفرشان نبض کارما سرعت می گیرد. در مسیر پشت سرشان طوفانی بر می خیزد کہ ملتی را بر علیه ملتی دیگر می شوراند و هم تبارها را به جدال بایکدیگر وامی دارد. عناصر غضب اک معابد را بزیر می آورد شهرها را بر خاک میکند و روح ها را می درد. طوفانها بر پا می کند، سیل ها می انگیزد، زمین ها را می لرزاند و جنگ و مصیبت می آورد.

هر آتمائی می باید در نبرد با طوفان کارما و نیروهای اقلیم زیرین شرکت کند تا روزی که پیروز شود. درهای اقلیم سوگماد به روی فاتحین باز است.

کور معنوی نور را نبیند و ناشنوای معنوی صدای سوگماد را نشنود. کسی که ادعای استادی کند و خود کور باشد، خرمن غضب درو می کند.

آنکس که میگوید گوش سپار صداست اما ناشنوست به تیغ زبان دروغ پرداز خود دریده شود.

خدا مَرَدانی که پیام رسان صدای الهی اند نابینایان و ناشنوایان را می بینند و می شناسند آنان دروغگویان بزدلان و فریب کاران را می شناسند و می دانند که ایشان چهره سوگماد را نخواهند دید.

آنکه چشم بینا دارد نور اک را در صورت ماهانتا می بیند کسی که گوش شنوا دارد حکمت صدای مقدس اک را از درون عوالم سوگماد بر خود می اندوزد!

آنکس که ملزم به دانستن، دیدن و شنیدن باشد. در کمال روح است. او تطهیر شده و برای ورود مجدد به اقلیم

بہشتی آمادہ است۔ او ابزار خداست۔ می تواند با وی سخن گوید و رہبری اش را طلب کند۔

از این رو ، **ہر کجا کہ استاد می رود ، ویرانی در پیش است چون [او] ابزار اک است۔** روند تطہیر اک صدای سوگماد متعال موجب توقف نیروہای طبیعت زیرین می شود ۔ این توقف جنگ ہا بر پا می کند و در نتیجہ ہمہ آدمیان خواهند دید کہ زندگی در کیهان پیندا^{۱۰} میدان نبرد معنویت با مادیت است۔

اشرف کیهان پیندا آدمی است کہ می گویند حامل نطفہ های گل نیرانجان^{۱۱} است۔ گل و فرزندانش با اک و فرزندانش در جنگ و ستیزند۔ این جنگ ہمیشہ میان این دو قدرت بر پاست و ہر کس کہ آرزوی پیروزی اک را داشته باشد۔ همان را ہم بہ تجلی می رساند۔

ہر آنکس کہ زندگی اک را طالب است باید نادرستی گل را بخاطر داشته باشد۔ **روح باید در جوہرہ اک ہستی**

^{۱۰} کیهان فیزیکی

^{۱۱} کل نیرانجان kal Niranjana وجہ منفی آفریدگار عوالم زیرین مشہور بہ ذہن کیهان۔م

جوید . صدائی که سخن می گوید باید همانی باشد که
چلا^{۱۲} را به سوی خانه حقیقی سوگماد در اقیانوس عشق و
رحمت رهنمون شود.

پس روح باید بداند که حیات و عشق در صدای آگاهی
پیندا^{۱۳} یافت نمی شود . همین طور در صدای عالم نوری^{۱۴} .
در کلمه کاران شریر^{۱۵} و گردون ماناس^{۱۶} هم حقیقت
این کیفیات بظهور نمی رسد.

عشق و حیات فقط از جهان اک ناشی می شود . چنانچه
صوتی شنیده شود که به زبانی **بنی** (بانی) نامیده می شود
و به زبانی دیگر **ندابیندو** به معنی بستری است که بذر

^{۱۲} چلا Chela جستجوگر معنوی؛ مرید، دانشجو، طلبه. م

^{۱۳} جریان صوتی حیات در مراتب مادی. ترجمه کلام الهی به واقعیت های طبقات
فیزیکی. افسون دنیوی. م

^{۱۴} نوری Nuri اثیری

^{۱۵} کاران شریر یا کالبد علی Karan sharir - Causal body

^{۱۶} ماناس Manas ذهن

تمامی دیگر اصوات گیتی را در خود دارد، می توان گفت
که آدمی صدای عوالم برتر را شنیده است.

• گرگهائی که در لباس بره می آیند در ستایش آوای
جهانهای زیرین سروده ها می خوانند. به آنان
اعتنا مکن.

• فقط به پیام رسانان سوگماد متعال گوش فرا ده .

آنانی که از گردون اک به نواحی جات نیرانجان^{۱۷} سفر
می کنند پیشگویان و پیام آوران قدیمند. آنان ابزار مورد
استفاده سوگمادند تا پیام خود را به کائنات برسانند.

موج صدا جوهره ای است که به عالم، حیات
می بخشد. آن را بنام های روح القدس، آسایش بخش و
روح الهی نیز می خوانند. برخی دیگر از نامهای آن
عبارتند از :

^{۱۷} جات نیرانجان: Jat Niranjana تجلی پروردگار عالم مخلوق یا ذهن کیهانی در
عالم اثیری . م

شیدا، لوگوس، کلمه^{۱۸}، ندا، شبدادهون، آکاش بنی
سلطان الاشکار، شاه راه، اسم اعظم، لالما، کلام الحی
صراط شیدا، آناندا یوگا یا آناهادشیدا.

اسامی دیگری هم دارد مثل ودان^{۱۹}، دهون، نغمه
بهشتی و مانند آن، تنها کسانی که از اک مارگ^{۲۰} پیروی
می کنند می دانند که شگرد یافتن حقیقت سه عامل
عمده دارد:

استاد حق

بنی

جیوان موکتی

آدمی از این طریق پیندا را ترک می کند و راه
بازگشت خود را به بهشت باز می یابد. همه باید این راه را
طی کنند. بعضی راه های دیگر می روند اما مارگ
کندتر می شود.

^{۱۸} واژه Word در زبان انگلیسی م.

^{۱۹} از جمله ادکار صوفیان م.

^{۲۰} مارگ Marg به معنی راه و طریق است.

ہنگامیکہ تلاش سر سختانہ اش بہ پیروزی انجامید
بدرستی درک خواهد کرد کہ از ہر چہ در آویزد سعادت
عایدش نمی شود مگر راہ اک را پذیرد۔

ہنگامیکہ آدمی خود را تماماً از ارزش های جهان
پیندا مبرا کند، اکشار^{۲۱} آغاز می شود و نوای بہشتی بہ
خلسہ اش می برد۔

در این رو در روئی است کہ در می یابد اصلا راہی
وجود نداشت۔ چون جائی برای رفتن نیست۔

عالم ہمہ در ابدیت است و او خود کانون منحصر بفرد
و نقطۂ بنیادین ہمہ عالم است۔

این ، یعنی **جیوان موکتی**^{۲۲}

جیوان موکتی رھائی غائی است، نابودی توہم بردگی
بشر کہ زائیدہ رفتار ناخشنودش با ہمنوع خویش است۔

این آزادی نابینا را بینا می کند۔

^{۲۱} ECKSHAR اکشار: وضعیتی از آگاہی کہ ہنگام تجربہ خدانشناسی بر آدمی
مسلط می شود۔ م

^{۲۲} جیوان موکتی : آزادی معنوی در زندگی حاضر

چشم او را باز می کند.

ناشنا شنا می شود و گوشش بیش میشنود .

او به کمک استاد به راه خود ادامه می دهد تا روزی
که سفیر روح او را به اک مقدس وصل دهد. سپس دوباره
همه را در وحدت می بیند.

اینک او میداند که علت نخستین که بر شکل مقدم است
و قدمتش از آن بیشتر است. ابزار کار او نیست .

بلکه خود او تنها ابزاری است که علت نخستین
می تواند از مجرایش عمل کند.

آن کسی که به تماشای منظر سوگماد نائل شود.

هرگز همان شخص سابق نخواهد بود.

از آن پس همچون شیر در شکار آهو می شتابد.
گرسنگی او را به اک مارگ خواهد کشانید و او روح الهی را
به وقت خویش خواهد یافت .

یکی به کمک استاد که فرزند آسمان هاست راه
می یابد یکی به تنهایی اما زنهار که او آن را خواهد یافت.

سخت مراقب باش!

آن کس کہ بدون وایگورو^{۲۳} بہ جستجو می پردازد.

• کسانی را بر سر راه می یابد کہ تنها ظاہری شبیہ مقدسین دارند و ادعا می کنند کہ از فرشتگان و یا قدیسین اند.

چلا فریب آنان را نخواهد خورد.

اگر جستجوگر یک چلائی وای گورو باشد. فریب کل نیرانجان را نمیخورد.

چنانچه آدمی از محافظت روح الهی برخوردار نباشد. در خطر گمراهی است.

کل خیانت پیشه است و عوالم زیرین انباشته از کسانی است کہ آرزو دارند. **در مقام خدایان ستایش شوند.** الهام می تواند آفرینش ماناس^{۲۴} باشد.

^{۲۳} Vi-Guru استاد برتر، نور بخش.

^{۲۴} قماش ذهن. م

آدمی بیشتر وقت خود را صرف تماشای آفرینش ذهن می کند. این مخلوقات طرف ارتباط قابل اتکائی نیستند.

بدون رویت روشن وای گوروئی که استاد است و آزمونهائی که می طلبد. نمیتوان به آنچه رویت و شنیده میشود اطمینان داشت.

هر سفیر روح یا وای گوروئی یک کلمه به چلامی دهد که با آن استاد را خطاب کند. اگر تصویر الهامی از پاسخ دادن به آن کلمه عاجز باشد. حقیقی نیست.

فریب کاران تحمل نور و صوت مقدس الهی را ندارند.

او نابینا و ناشنواست و چشم و گوشش همچنان بسته می ماند تا روزی که سفیر از راه برسد و پرده از چشم و گوشش برکشد.

با ورود به جهان های خالص روح الهی راهی برای سفر کردن نمی یابیم. نه دری و نه دروازه ای برای گشودن هست. جائی برای رفتن نیست چون نیاز به رفتن به جائی وجود ندارد. این راز شگفت انگیز سوگماد است.

سوگماد درون هر بشری حضور دارد اما آدمی از روی
جهل آن را بیرون از خود جستجو می کند.

او در میان همه و هیاهوی عالم پیندا در جستجوی
کلام مقدس خداست.

حقیقت دارد که صدای سوگماد به آسانی قابل شنیدن نیست.

ولیکن می توان به آسانی خود را به کسی سپرد که این
کلمه مقدس الهی را در سر انگشت دارد. همیشه اینگونه
بوده است که همه عالمیان صاحب کلمه نیستند، اما
می توانند از **محافظت یک سفیر روح** برخوردار شوند.

خود را به سفیر روح تسلیم کن .

او استاد و ابزار استفاده اک است و همین برایش
نهایت خوشنودی در زندگی است این نحوه تسلیم
برای کسانی کاربرد دارد که هنوز از عالم فانی
نرهمیده اند و **مجبورند از طریق تسلیم** و اطاعت
پیروی کنند.

آدمی باید خود را به روح الهی، سوگماد هدیه کند.

او باید به صدای سکوت رخصت دهد تا بتواند او را به جهانهای بهشتی رهنمون کند.

چنانچه کسی که از صوت بنی پیروی میکند شهامت داشته باشد. سر به پیروزی دارد و لیکن اگر بیمناک باشد تنها مرگ خویش فنا پذیرش را تجربه می کند.

آن سوی این مرگ که فقط زوال پینداساروپ^{۲۵} است. چیزی برایش وجود نخواهد داشت. او در تاریکی و جهل به زندگی ادامه خواهد داد تا روزی که وای گورو را ببیند و دلسوزی و رحمت او را دریافت کند.

چنانچه یک وای گورو با شفقت بر بشر فانی نگاهی اندازد آن بشر فوراً راه به بهشت را در می یابد.

او خود را در یک چشم بهم زدن درون اقیانوس عشق و رحمت مستغرق می یابد.

^{۲۵} Pinda sarup به معنی کالبد فیزیکی، غلاف جسمانی روح پیندا را به وی

آنگاه که وای گورو روی بر می گرداند و دور می شود خویش فانی به رنج و عذاب زندگی معمولش ادامه می دهد تا روزی که پیاموزد از قدیس تقاضا کند راه نجات از جهان پیندا را به وی نشان دهد.

عشق نصیب آن کس می شود، که " **کلمه** " درونش برخاسته باشد و **بسان طوفانی مهیب و زبانه های آتش می ماند.**

این پیام عشق از کلام سوگماد به حیات و هوشیاری در تمامی کیهان ها و در همه موجودات زنده ترجمه می شود.

این پیام را استاد حق در قید حیات از بالاترین نظام ها به تمامی عناصر هوشیار و زنده در تمام طبقات مادی و معنوی می رساند.

تفاوت کتاب اک با سایر کتب مقدسه در همین جا می باشد. صدای [آن] استاد حق در قید حیات را شکوه می بخشد و هر آنکس را که استاد حق در قید حیات تایید کند، تاج زندگی

بر سر می گذارد و وصل او را به اک مقدس
می پذیرد.

هیچ چلایی برای وصل آماده نیست تا روزی که آزمون آب
و آتش را با پیروزی پشت سر گذاشته باشد.

اینها مراحل در طریق اک هستند که پیش از رسیدن
به سطح معنوی لازم برای وصل طی می شود.

از آن به بعد، چلا قدم به درون یک زندگی با شکوه
در حضور سوگماد می نهد. اما پیش از آن همچون
دانه های خرمن در مقابل باد پوست می اندازد.

او رنج و عذاب روح را تا جایی بدوش می کشد که
بارش تحمل ناپذیر شده و هر آنچه را که اندوخته از کف
می دهد. در اشک خود غرق می شود و از سوگماد شفاعت
می طلبد.

اما گوئی مقام تعالی چشم از وی بر گرفته و استاد اک
نیز او را ترک گفته است.

او در اشتیاق صلح و لطافت می سوزد اما هیچ نصیب نمی شود همه امیدش نقش بر آب می شود و احساس میکند ارزش هیچ چیز را ندارد مگر کل نیرانجان شاهزاده تاریکی و مادیت.

خدا مرد نه به خاطر وضع قوانین تازه به این جهان می آید و نه بخاطر نابود کردن قانون موجود، بلکه تنها به حمایت از قانون کیهانی الهی می پردازد و عدول از آن را جایز نمی داند.

پیام او حاکی از امید، اهتمام و رستگاری برای آنانی است که در جستجوی سوگمادند.

او یک نیروی غول آسای اتحاد دهنده است که فراتر از ایمان و اعتقادات فرقه ای عمل می کند، و راهی برای رهایی از دام تعصبات فرقه ای و مذهبی نشان می دهد.

او همچون چکاوکی که در جو لطیف جهان های معنوی سفر میکند و پیوندی پایدار میان زندگی دنیوی در زمین و بهشت های خالص معنوی بر قرار می سازد.

همهٔ ادیان ، مذاهب و معتقدات از عشق خدامرد

برخوردارند در حالیکه هیچ یک از آنها بندی به پای او نمی زند چون او کیفیاتی را برای کُل بشریت به ارمغان می آورد که برای هر روح منفردی تعالی بخش است.

تفاوت میان سران تشکیلاتی ادیان و روح هائی که حقیقتاً مست شراب خدایند خلیج عظیمی می سازد.

روح سر مست از اکسیر خدائی استاد حق در قید حیات است و در یک قالب منفرد تمامی آنچه را که در مجموع کتب مقدسه آمده است، به ظهور می رساند و قدم های بسیاری هم فراتر می نهد.

او تجسم زندهٔ هر آن چیزی است که مذاهب حقیقی در بر دارند و روحی است که در دیگران به خواب رفته او روحی است که بیدار شده و به فراسوی زمان و مکان و علیت ها اوج گرفته است.

گذشته، حال و آینده همچون کتابی باز در دست اوست او استاد ضربان های خلاقه است که حیات می آفریند و در نبض همهٔ مخلوقات می تپد، از عالم مرئی تا جهان های

نادیدنی. او قادر است همزمان در تمامی طبقات هستی در حال کار باشد.

از طبقه فیزیکی یا خاکی گرفته تا ائیری، علی، ذهنی اتری و حتی فراتر از آن و درون اقالیم متعالی که به نام **آنامی** یا سرزمین بی نام مشهور است.

او کلمه است که در قالب تن در آمده.

همانی که یوحنا حواری درباره اش سخن گفت او در میان تمامی نژادهای عالم بسر می برد تا هر روح شیفته ای را از طبقه ای به طبقه ای فراتر و به سوی نور هرچه متراکم تر کانون سر چشمه خدائی راهبر شود. آموزش های اک که بواسطه او پیشنهاد می شود وعده راه هایی عملی را برای رهائی از اسارت ماده ثقیل و به تجربه نور خورشیدهای معنوی عرضه می کند.

اک یا کلمه در هیئت استاد، به تجلی کامل می رسد و این حقیقت بر آنانی که او فرزندان خویش بخواند آشکار خواهد شد.

برخلاف کسانی که در مراتب عقلانی فعالیت و در تأیید موعظات خود از کتب مقدسه نقل قول می کنند تجربیاتی که یک استاد حقیقی عرضه می کند مستقیماً در قالب روح رخ می نماید.

تنها علت استفاده یک خدامرد از کتاب مقدسه توضیح و تعبیر درست تجربیات معنوی روح در مسیر سفر بازگشت به خانه و در رابطه با وقایع و ماجراهائی است که خود او عملاً در جهان درون تجربه می کند. به این ترتیب جایی برای شک و تردید باقی نمی ماند.

تا پیش از رسیدن به این مرحله، تمامی دانش بشر بر مبنای ادراکات حسی و یا استدلالات عقلانی استوار بوده است.

خردی که استاد حقیقی عرضه می کند بی واسطه بلافاصله و از منشأ مستقیم تجربیات روح نتیجه می شود و جدا از حواس فیزیکی و وضعیت آگاهی انسانی است.

کلمات او از جویباری از اک که درونش فوران می کند، نیرو می گیرد.

سخنانش در عمق خویش درون شنونده می نشیند و
جای تردیدی برای تجربیات روح باقی نمی گذارد.

اک ریسمان زرینی است آنچنان باریک که گوئی
نادیدنی است و آن چنان محکم که هرگز نمی شکند.

این ریسمان تمامی موجودات همه طبقات و همه
کائنات را فارغ از زمان و مکان و تا به ابدیت به هم پیوند
میدهد.

از هنگامیکه نخستین طلعه آگاهی بر هوشیاری بشر
تابید این ریسمان بود که تنید و او را بر آن داشت که عمق
درون خویش را بیازماید و درسی از تجربیات زندگی
درونی بیاموزد.

بشر از ادیان کهن تر است اما از اک قدیم تر نیست
چون روح مقدم بر زندگی در زمین است و روح الهی ازلی
است و نمی تواند جوانتر از نوع بشر باشد.

[آن] آغاز و پایان هستی است، همواره بوده و هم
اکنون نیز دست اندر کار ایشار حیات به این لحظه است
حضورش جوهره سوگماد است.

اینگونه بشری که از ادیان پیرتر و از اک
 جوانتر است در اندیشه یافتن ریسمان زرینی
 بر آمد که تمامی زندگی را به هم می پیوندد و
 خواهان پاسخ سؤالاتی شد که معمای زندگی
 را در بر دارد در نهایت خواهد آموخت تمامی
 مذاهبی که در سراسر این جهان تأسیس
 شده اند به یمن حضور خدامرد و استاد حق در
 قید حیات محقق می شود.

او به این جهان می آید و در میان ابناء بشر زندگی
 می کند تا رد پای همگان را به سوی اقلیم خدا هدایت
 کند. یکایک ادیان این جهان شاهی بر این حقیقت مقدس
 است.

راهی که به منزله مسیر طبیعی بازگشت به سوی خدا
 منظور شده است به **اکنکار** موسوم است.

دانش باستانی سفر روح نام دیگری است برای این علم
 دقیق که در بر گیرنده مجموعه آموزش هائی است که
 در طی این مسیر ضروری است.

این آموزش ها به خودی خود از سر چشمه حکمت الهی جاری است و هرگاه درک شود، از فرط سادگی اش عقل را به حیرت می اندازد.

اکنکار کهن ترین آموزش هائی است که بشر در دست دارد و قدیمی ترین اسنادی که از آن موجود است و در نوشتجات ناکل آمده است که نزدیک شریعت و در معبد **کاتسوپاری** واقع در شمال تبّت تحت محافظت **فوبی کوانتز** قرار دارد.

این سرچشمه ای است که تمامی ادیان از آن سیراب می شوند. همین حقیقت اساسی را قرن ها پیش ، **یائوبل ساکابی** در چند کلمه پر قدرت ادا کرد :

سوگماد جوهره همه چیز است در درون ما

رمز معما در اینجا نهفته است .

هیچ ابهام و یا پیچیدگی در این گفته وجود ندارد و به همه اشخاصی که در جهان فیزیکی زندگی می کنند قابل اطلاق است.

معدالک بیش از انگشت شماری قادر
 نیستند قدم از دروازهٔ دهم بیرون گذارند
 و همین دروازه است که روح را به سوی
 جهان های بهشتی هدایت می کند.

این اصل اساسی اک است :

**بهشت درون تمامی آدمیان هستی دارد و همهٔ آدمیان
 بدان دسترسی دارند.**

همهٔ ادیان آموزش می دهند که خدا درون آدمی
 است اما اینگونه نیست. این خدا، یعنی سوگماد نیست که
 درون هر روحی است بلکه جوهرهٔ خدا، یعنی همانی که
 بنام اک می شناسیم در درون یکایک ماست.

روش های اکنکار به روشنی می گویند چگونه
 می توان چنین وضعیتی از آگاهی را صاحب شد که تنها
 درون روح وجود دارد.

شاه راهی که به این وضعیت می رسد از نقطه ای پشت
 چشمها و در نقطه ای **میان دو ابرو** آغاز می شود ...

اینجا دروازهٔ دهم است که روح را به خانۀ بهشتی اش رهنمون می‌شود. از این منزلگاه ازلی بود که عصرها پیش روح عازم سفر زندگی شد.

هرگاه تمامی آگاهی از بدن سلب و در این نقطه تمرکز یابد، سفر شگفت‌انگیز آغاز و روح راه بازگشت را در پیش میگیرد.

لازم نیست کالبد انسانی بمیرد تا روح سفر بازگشت را آغاز کند.

سفرهای موقت به کرات انجام می‌شود تا روزی که آدمی کالبد خاکی را برای آخرین بار ترک گوید.

این هنر مُردن در حین زندگی است.

معنای این عبارت در گفتۀ **رامی نوری** استاد کبیر اک که در معبدی بنام خانۀ موکشا در شهر رتز واقع در سیارۀ زهره مأمور محافظت و تعلیم شریعت کی سوگماد است نهفته است که :

آن کس که به شدت زندگی را می طلبد هرگز
بدان نخواهد رسید. اما چنانچه آن را به اک
تسلیم کند، کل حیات از آن او می شود.

این معنای حقیقی تقلاي مرگ در زندگی است.

چون یک بار که زندگی را فقط به خدمت در اک وقف
کنی برکت داده می شوی.

حقیقت هنگامی به ظهور می رسد که
جستجو گر خدا دیدار با مقام متعال
را طلب کند چون کافی است استاد
حق در قید حیات را بنگرد و آرزویش
محقق شود.

گوپال داس گفته است:

هر آنکس که به چهره خدامرد نظر
انداخته باشد. سیمای زنده خداوند را
دیده است.

یعنی استاد حق در قید حیات به منظور خدمت کردن و عمل کردن در راستای والاترین حقایق به این جهان گسیل شده است.

این از جانب قدرت الهی فرستاده شده است تا وصایت و هدایت هر کسی را که در مدت اقامت زمینی اش به او نیازمند است عهده دار شود.

گوپال داس با تکرار کلماتی از شریعت کی سوگماد ادامه می دهد:

کسی که از اک پیروی می کند هیچگونه فرض مسلمی ندارد زیرا می داند که باید همه چیز را با تجربه به خود ثابت کند. فقط آنگاه است که در می یابد خدا آنچنان به او عشق می ورزد که استاد زنده ای فرستاده است تا تمامی روح ها را به وی باز گرداند.

چلا باید خود را برای سفر باز گشت به خدا آماده سازد، این سفر از کوره راه باریکی می گذرد.

بهر آن است که تمامی محموله ها را زمین بگذاریم
چون انباشته از آرزوها و وابستگی هاست.

یوغی را که بر گردن سنگینی می کند بردار.

اما چلا به گفتن این عبارت ادامه می دهد:

آیا در دید خدا شایسته ام؟

هیچ کس شایستگی خدا را کسب نمی کند. این
شایستگی تنها از سر فیض سوگماد متعال به ما عطا
می شود.

فقط استاد حق در قید حیات می تواند این فیض را
برای کسانی به ارمغان آورد که [آن] را جستجو
می کنند او ابزار خالص خدا در زمین است. پس
**مجبوریم به استاد حق در قید حیات وفادار بمانیم و تا
آنجا که میسر است در حضورش بسر ببریم.**

در دوران پیش از تاریخ، آدمی با توسعه آگاهی اش
جهش بزرگی به سوی تعالی کرد.

اینک اک به نوع بشر فرصت دیگری می دهد تا گامی هم سنگ آن در جهت تعالی آگاهی کیهانی اش بردارد.

حاصل این جهش آدمی را قادر می سازد با برداشت قدم دوم به معنویت والاتری نائل آید حال آنکه قدم نخست را در زمینه مادیت برداشته بود.

سوگماد آن است که هست و هر آن چیزی که هست بطوری که هیچ نامی نمی توان به آن داد مگر نام شاعرانه خدا.

آن نه قدیم است نه جدید، نه عظیم است نه حقیر، نه شکل است نه بی شکل، متضاد ندارد در حالیکه آن چیزی است که در متضادها مشترک است؛ به علت آن است که سفیدی بدون سیاهی وجود ندارد و شکل فقط در مقابل خالیا معنی می دهد.

به هر حال سوگماد بر حسب آنچه ما می دانیم دارای دو بخش است:

یکی درون و یکی بیرون

بخش درونی **نیر گونا**^{۲۶} نام دارد که می توان گفت هیچ کیفیتی ندارد و هیچ چیز درباره اش مصداق نمی یابد.

وجه بیرونی اش **ساگونا**^{۲۷} نام دارد که می توان گفت و یا تصور کرد که واقعیت، آگاهی و شرف جاویدان باشد.

این بخشی است که بشر می شناسد و بعد از تجربه وضعیت خداشناسی بخاطر می آورد.

از **فرط شعفی** که روح در این وضعیت تجربه می کند قابلیت بازی وجد آفرینی را در گونه ای نمایش الهی کسب می کند.

این نمایش **بازی لایلا** Lila نام دارد

و متشکل از آواز و رقصی است از مقاطع صدا و سکوت، حرکت و سکون. در این نوع بازی **روح خود را گم میکند** و در حال بازی گرگم به هوایی باز می یابد که نه آغازی دارد و نه پایانی.

^{۲۶} Nirguna بخش درونی سوگماد که دارای هیچ کیفیتی نیست و چیزی درباره اش نمی توان گفت. خویشتن لاشنی the no – thing self فرهنگ لغات انکار
^{۲۷} یکی از د و نشان حضور منشا واقعیت جاویدان الهی و آگاهی و شعفی که در حین تجربه خداشناسی دست می دهد. بخش بیرونی و قابل اکتساب سوگماد.

این شعفی است که در مذاهب اصولی بدان اشاره می شود.

و لیکن روح در این گمگشتگی به فراموشی می گراید. بخاطر نمی آورد که **خود تنها واقعیت یگانه است** بلکه خویش را در کثرتی متشکل از همه چیز و همه موجوداتی می یابد که جهان را می سازد با یافتن مجدد خویش ، روح بخاطر می آورد و دوباره کشف می کند که برای ابد تنها عنصر یگانه در پس این کثرت است .

او تنه درختی است که شاخه ها را نگه می دارد ، خود درخت است. او دوباره می داند که خویش را در کثرت دیدن همیشه توهمی است زائیده مایا^{۲۸} یا هنر و قدرت جادوئی.

^{۲۸} Maya نحوه ای که بشر واقعیت را می نگرد. کل نیرانجان یا کل - مایا. توهمی بنام واقعیت، آن بخشی که از واقعیت غائی جدا و در عرصه محدودیتهای زمان و مکان افتاده است. بخشی از اصل آفرینش که درون محدودیت های آگاهی انسانی محصور شده است. فنا (عالم فانی) فرهنگ لغات انکار

بازی روح همچون نمایشی است که در آن روح هم بازیگر و هم تماشاچی است. تماشاچی میداند که در شرف تماشای نمایش است.

ولیکن بازیگر مایا می آفریند.

توهمی از واقعیت که تماشاچی را تا اوج عواطف شرف و هراس، خنده و اشک صعود می دهد.

همین شرف ها و اندوه ها روح را فریب می دهد و بر آن می دارد که نقش بازیگری خویش را باور دارد.

• در میان تجلی هائی که از خدا وجود دارد، یکی پرنده ای است به نام " **هام سا** " به معنی **پرنده الهی** که از تخمش جهان بوجود می آید همچنین بخش اول این کلمه یعنی " **هام** " نفسی است که خدا به بیرون می دمد و به همراهش تمامی کائنات و کهکشان ها پدیدار می شوند با بخش " **سا** " **گل** هستی به درون همان وحدت نخستین بازگشت می کند کلمه " **هام سا** " گاهی به صورت " **سَاهام** " و یا " **سا آهام** " آمده و به معنی:

من آن (روح) هستم می باشد، همانی که یکایک و تمامی موجودات است.

در زبان هندو خدا را در هنگام بیرون دمیدن نفس براما (برهما) می نامند که به معنای پروردگار است . در هنگام دوام نفس ویشنو نامیده می شود که حفظ کننده تمامی جهان های تحتانی است و هنگام بازدم شیوا میگویند که نابود کننده مایا یا توهم است.

این حقیقتی قدیم است که نه آغازی دارد و نه پایانی روح به جهان های ماده گسیل میشود و در آنجا خویش را گم می کند و باز می یابد.

همیشه در صورت هائی گوناگون و در مقاطعی بنام شب و روز زندگی میکند هر روز و هر شب از طولی هم سنگ و برابر با یک کالپا^{۲۹} برخوردار است.

^{۲۹} Kalpu کالپا واژه ای است که در کتاب " دکتترین اسرار " اثر مادام بلاواتسکی معادل یک دم الهی تعریف شده و مبنای محاسبه سال آن در طبقه فیزیکی نیست. معنای زمان در جهان فیزیکی در ارتباط با وضعیت سیاره و خورشید و مقیاس های

هر کالپا معادل ۴/۰۰۲/۰۰۰ سال است.

روز که **مان وان تارا** نامیده می شود به چهار یوگا یا عصر تقسیم می شود که از روی چرخش طاس بازی نام گرفته اند نخستین آنها **کریتا^{۳۰}**، دومی **ترتا^{۳۱}**، سومی **دواپارا^{۳۲}** و چهارمی **کالی^{۳۳}** نام دارد.

کریتا یوگا عصر طلائی است.

دورانی آکنده از خوشنودی در کثرت، شکل و زیبایی های جهان حواس. جمیع سالهای این دوران به ۱/۷۲۸/۰۰۰ سال میرسید.

بزرگتر تعیین می شود و بنابراین نمی تواند برای همه سیارات مشترک باشد. به همین علت مبنای محاسبه عدد سالهای کالپا در مقیاس زمینی به سختی امکان پذیر است. م
^{۳۰} کریتا **Krita** که گاهی نیز ساتیا **Satiya** نامیده میشود به معنی عصر طلایی است.
^{۳۱} ترتا **Treta** یعنی نقره یا عصر نقره ای. م

^{۳۲} دواپارا **Dvapara** به معنی مس و نمایشگر عصر مفرغ است. م

^{۳۳} کالی **Kali** آخرین دوره و عصر اضمحلال و فساد معنوی است. سیاره زمین در حال حاضر در مقاطعی از این دوره به سر می برد. م

ترقا یوگا

دوران کوتاہ تری است و ۱/۲۹۶/۰۰۰ سال
طول می کشد و جمیع مقاطعی است که در آن
حقیقت رو به افول می رود و با هر لذتی
تشویشی عجین می شود .

دوایارا یوگا از این دو کوتاہتر است .

این عصر ۸۶۴/۰۰۰ سال طول می کشد و در
طی آن نیروهای نور و تاریکی ، نیک و بد و
لذت و درد در تعادل باقی می ماند.

آخرین دوران کالی یوگا نام دارد که ۴۳۲/۰۰۰ سال به
طول می انجامد و در طی آن کیهان تحت سلطه تاریکی و
فساد فرو می رود و روح در افسونی گم می شود که درونش
وحشت و هراس حاکم است.

صورت شیوا - در این دوره متجلی می شود و
عالم به خاکستر بدل می شود در این هنگام
است که سوگماد همه روح ها را به طبقه بعدی
برده و در جهان روح جای میدهد. آنگاه

تمامی نواحی تحتانی را نابود و به آتش و خاکستر بدل می سازد.

روح هائی که به این مناطق فوقانی نقل شده اند، پیش از بازگشت مجدد به جهان های جدید مادی به خواب هزار ساله فرو می روند. روح در این خواب، خویش را در همان وحدت و فیضی می یابد که از ابتدا می شناخت. او مقطعی معادل ۴/۳۲۰/۰۰۰ سال در صلح و آرامش کامل بر سر میبرد تا دور بعدی آغاز شود.

با دم مجدد خدا، جهان ها به تجلی در می آیند.

این جهان ها نه سیاره زمین ماست و نه هیچ یک از ستارگانی که در آسمان است بلکه جهان هائی که ما نمیتوانیم بینیم و درون کالبد کوچک مورچه یا زنبوری پنهان است. تمامی ستارگانی که در آسمان می بینیم در چشم یک گنجشک می گنجد.

در اطراف آدمی جهان هایی نیز هستند که بر حواس پنجگانه وی تاثیر نمی گذارند.

جهان هائی که هم عظیم اند و هم ناچیز، هم دیدنی و هم نامرئی و عدد آنها به شمار شن های دریاست.

این جهان ها سطوحی از آگاهی اند که توسط آفریدگار متعال، سوگماد به تجلی در می آیند و مشیت الهی اینچنین است که همه موجودات به وقت خویش از این جهان های آگاهی عبور کنند.

هر روحی از یکایک بخش های چرخه ای عبور می کند که دوازده قسمت دارد و چرخه شدن نام دارد. نام دیگر آن **چرخ هشتاد و چهار** است که تمامی صور فلکی دایرة البروج را طی می کند.

در این چرخه است که روح هشتاد و چهار لاک در هر یک از علائم دایرة البروج را پشت سر میگذارد.

هر لاک معادل یک صد هزار سال است.

هشتاد و چهار لاک معادل هشت میلیون و چهار صد هزار سال میشود.

روح سرگردان ، از یک تولد به تولدی دیگر می رود و شاید لازم باشد مسیر دراز و ملال آوری را که عبور از یکایک صور فلکی طلب می کند، بپیماید.

این امر به کارمای او بستگی دارد.

اما راه نجاتی هست و آن دیدار با استاد حق در قید حیات و شناسائی اوست.

استاد او را به جویبار حیات اک وصل می دهد و دیگر تولدی در انتظارش نیست.

او از چرخ هشتاد و چهار رهائی یافته است.

او به جایگاهی می رسد که دیگر آرزومند حاصل اعمال خود نیست در حالیکه در جهانی بسر می برد که همگان به نیرو و شوق منافع دست به عمل میزنند ، چه نیک و چه زشت.

اینچنین است که کارما آنان را در چرخ هشتاد و چهار اسیر می سازد.

یکایک آنها تا هنگامی در این اسارت باقی می ماند که
 جهل بر وی حاکم باشد و هیچ یک به دیدار خدامرد نائل
 نخواهد آمد.

هر روحی باید به جایگاهی از درک معنوی فراز آید
 که بداند.

" من آمده ام که باشم و دست از بودن می کشم "

این کلمات پدارزاسک^{۳۴} استاد حق در قید حیات

است. (این کتاب زمانی که سری پالجبی زنده بودند چاپ شده است. در آن
 زمان پالجبی استاد حق در قید حیات بودند)

آدمی باید تمامی عقاید و نظریات ، فرضیه ها و باورها
 را کنار گذاشته و با خلوص و شدت هر چه تمام تر نظری به
 این اصل عظیم اک بیاندازد که می گوید:

" من هستم " کسی که چنین کند به دانش خویش
 الهی بیدار می شود و می بیند که جز خودش هیچ کانون
 دیگری از اک وجود ندارد. به این ترتیب، او در حین بسر
 بردن در صورت انسانی ، پیش از مرگ کالبد جسمانی و قبل

^{۳۴} پدارزاسک: peddar zaskq نام معنوی پال توییچل م.

از اضمحلال عالم وجود در پایان کالپا به آزادی می رسد.

او به وضعیت جیوان موکتی^{۳۵}، رهائی روح توسط جریان صوتی رسیده است.

در تمامی جهات، از درون تا بیرون، همه موجودات همه اشیاء و تمامی وقایع را تنها نمایش سوگماد آفریدگار متعال می بیند که در صورتهای بی شمارش به تجلی می رسد.

او به مقام همکاری با سوگماد رسیده و جز به اراده الهی نمی تواند عمل کند.

چون مشیت او والاترین است.

او دیگر وجودی را بعنوان "روح من" یا "روح تو" نمی شناسد چون اینک او خود روح است و ناچار است همواره از این دیدگاه مشاهده کند.

^{۳۵} جیوان موکتی: Jivan Mukti در زبان اک به معنی آزادی معنوی است.م

صعود به چنین ارتفاعات شرف انگیزی در روح الهی
چندان میسر نیست مگر برای کسی که در **طریق اکنکار**
درس خوانده باشد.

روحیات و دیدگاه ویژه ای لازم است تا بتوان قدرتهای
معنوی را به نحو شایانی مورد استفاده قرار داد.

کسی که از این قدرت ها سود می جوید باید از بند
تمایلات عاطفی رها باشد و **روحیه ای کاملاً غیر وابسته**
ملایم و با وقار داشته باشد. در غیر اینصورت ، سفر در طریق
خدا برایش میسر نمیشود.

هیچگونه سواد علمی از فیزیک و مکانیک برای انجام
تمرینات معنوی اکنکار ضروری نیست.

تمایلات نقش تعیین کننده ای در روحیه فرد و
روحیه، حکایت از کیفیت رو بروئی فرد با نهائی ترین
مقولات الهی دارد. چنین روحیه ای تنها با خویش انضباطی
و تزکیه روح قابل تحصیل است.

به این ترتیب آئین و مراسم وصل به حلقه های بالاتر اک به جز برای اصلی که پرورش لازم را دریافت کرده باشد، مناسب نیست.

اما آئین های گهتری هست که برای آنان که به ذهنی بیدار دست می یابند مفید است .

در طی طریق معنوی، دانش در **جایگاه دوم** قرار دارد مگر به خاطر انجام وظیفه ای که در دست داریم تا بتوانیم درست و غلط را تشخیص دهیم.

در زندگی ، هر تصمیمی به عواملی بستگی دارد که در پس آن نهفته. از نقطه نظر بشر ، طبقه فیزیکی نتیجه نهائی سلسله ای از روند های تکاملی است که همچنان به طبقات لطیف تر نفوذ می کند.

به اقلیم روح و ذهن ، به جهان علی و طبقه اثیری .

• نتیجتاً هر مشکلی از طبیعت انسانی و هر تصمیمی که آدمی در طبقه فیزیکی اتخاذ می کند میدان مغناطیسی مختص خود را می آفریند و هاله ای

متشکل از تمامی عواملی که در این سطوح متنوع آگاهی وجود دارند، به ظهور می رسد.

یک واصل این را در می یابد چون می داند که هر فعالیتی مُرکب از عوامل بی شماری است .

او باید میزان تناسبات این عوامل گوناگون را تعیین کند و در یابد هسته اصلی فعالیت در چه سطحی از آگاهی ریشه دارد.

وقتی آدمی به وضعیت آگاهی روح نائل می آید در می یابد که هر طبقه ای از هستی، قوانین و شرایط خاص خود را داراست و آن قوانین و شرایط جز به اراده یک خدامرد با هیچ قدرت دیگری مصالحه نمی کنند.

هر طبقه ای از کائنات بازتابی است از طبقه ای که فراسوی آن است تا به جایی که قدرت ها و مکانیزم ها را میتوان در انطباق با شرایط فوقانی آنها تنظیم و هدایت کرد. فقط خدامرد در قید حیات قدرت تغییر قوانین و شرایط را در تمامی طبقات عالم خدایی دارد.

• **بعید است که او از این اختیارش استفاده کند اما بهر حال از چنین جایگاهی برخوردار است چون تجلی سوگماد بر روی این طبقه و تمامی طبقات جهان جهانهاست.**

آدمی قادر نیست زندگی را تغییر دهد اما ندای نفس در گوشش می خواند که میتواند.

این تنها نجوای کاذب سلطان عوالم زیرین است تا روح را به دام اندازد. به محض اینکه آدمی در یابد قدرتهایش تا چه حد ناچیزند، قدم در راه خدا می گذارد و طریق اکنکار را بر میگیرد.

پس از اتخاذ این تصمیم است که می بیند چگونه توسط استاد حق در قید حیات هدایت می شود.

استاد دست بکار مساعدت روح در راه بازگشت به خانه حقیقی اش شده است.

شریعت کی سوگماد ۱

The Shariyat Ki SUGMAD 1

پال توئیچل

۱۹۷۱

فصل دوم

سات ساہ امرک

The ECK SASTAS

سات سا^{۳۶} های اک

درک سوگماد، پروردگار کائنات به معنی درک هیچ
است. آنچه سوگماد نام دارد تمامیت حیات است و سرچشمه
عشق و رحمت.

هر نامی که می پسندی بر [آن] بگذار.

جوهره معنوی بر مبنای ماهانتا، شکل درونی استاد حق
در قید حیات استوار است.

این شکل نورانی را غالباً نوری ساروپ می خوانند و
مانند هزاران ستاره در دامان شب می درخشد.

تا روزی که چلا نتواند ماهانتا را ببیند، با وی سخن
گوید و به جهان های معنوی حیات سفر کند، صاحب درک
نشده است.

• به منظور درک سوگماد، در ابتدا بهتر است خدامرد یعنی ماهانتا را درک کند.

این، اظهار قطعی و اعلامیه سوگماد است که نه با انکار و نه با نفی، بلکه با وقف باور کامل خود به ماهانتا میشود دانست خدا چه میتواند باشد.

• اک طریق حقیقت است و تمرینات معنوی مطروحه توسط ماهانتا به دانش حقیقی سوگماد منجر میشود.

آدمی باید بداند که هستی روح در **بودن**، دانستن و **دیدن** خلاصه میشود.

در ذهن چیزی به جز فکر، خواست و تحلیل یافت نمی شود در حالیکه در بدن فقط عمل وجود دارد.

همه کسانی که مجرای خدا میشوند اک را به زبان ماده ترجمه می کنند و صلح و آرامش را در میان انتخاب شدگان رواج میدهند.

ذهن حلقه واسط میان بهشت و زمین است، بنابراین صلاح در این است که از ذهن به منزله یک ابزار استفاده کنیم و به معنویت خدا فرصت دهیم به سوی همه موجودات زنده جاری شود.

• ابزار خدا هرگز تقاضای تسلی نمی کند بلکه تسلی میدهد، در جستجوی آرامش نیست بلکه آرامش می بخشد.

او در پی یافتن شادی نیست بلکه در جستجوی محلی برای جاری کردن شادی است.

زندگی قدسین نظام باستانی و ایراگی یادآور این حقیقت برای آدمی است که زندگی او نیز میتواند در حین حیات در گوشت و خون از ارزش بالایی برخوردار باشد. رازی نیست که بجوید چون همه چیز همچون آفتاب صبح بر وی آشکار است.

آدمی باید بیدار شود، برخیزد و با احتیاط و پشتکار طریق اک را بیماید و تا روزی که به هدف نرسیده است فکر استراحت به ذهن خود راه ندهد.

• اگر تشنه حقیقتی، بیا و قدم بر قدم ماهانتا بگذار، تمرینات معنوی اک را انجام بده و حمایت آموزش های الهی را شخصاً تجربه و درک کن، دست آوردهای اک را نه ستایش و نه محکوم کن تا حقیقت آن حقیقت آن بر تو فاش شود.

آدمی یک مخلوق است و لیکن خدایی هم که بر کیهانهای مادی حکم میراند مخلوق است.

این خدا عبارت است از یک اصل پیوند دهنده^{۳۷} که پیروان اک او را گل یا ماهاگل می نامند. او خدای متعال تمامی نواحی شناخته شده کیهان فیزیکی است.

^{۳۷} عبارت پیوند دهنده در ترجمه واژه **Binding** آمده است که به مفهوم اصلی است که بستگی ایجاد می کند. در معنای واژه **bind** اسیر کردن، بستن و مقید کردن آمده است. م

گل مقید است و همه را چون خود در بند می خواهد.

فلسفه بندگی از او و آهنکارش^{۳۸} آغاز میشود.

او فرمانروای جهانهای دوگانه (روانی - مادی) است و چنانچه تا روزی که روح بیدار نشده است، خود را در اقلیم وی بیابد، راهی برای رهایی از بند اسارت گل نمی یابد چون فتوای او این است که تمامی روحها باید در بندگی باقی بمانند.

سه کالبد همیشه وجود دارند:

علی - ذهنی - ثقیل

بسته به اراده و تلاش روح، رهایی از آنها میسر است.

بصورت معمول حیات روح به جهانهای تحتانی محدود میشود.

^{۳۸} آهنکار Ahankar در ذهن متعادل رکن تشخیص هویت آدمی است و آهنکارا Ahankara نام دارد در صورت عدم تعادل به آهنکار، به معنی خودستایی، بدل می شود که منشأ تمامی مصیبت هاست. م

این طبقات عبارتند از:

فیزیکی - اثیری - علی - ذہنی - ناخود آگاہ (اتری)

او در عین حال در بندگی هوشیاری های سه گانه ای بنام وضعیت بیداری، رؤیا و بی رؤیایی قرار دارد.

• مادامیکه روح در قالب انسانی و محدودیت های جهانهای تحتانی بسر میبرد، مجبور است به زندگی در شرایط کل رضایت دهد.

از سوی دیگر، روح بیدار شده عملکرد خود را در طبقات معنوی به انجام می رساند در حالیکه هنوز در وضعیت فیزیکی بسر میبرد. او وجودی برتر است که در کالبدی جسمانی زندگی میکند.

در اینجا است که او از خوراک حواس، عملکردهای کالبدی و مصالحه با زندگی در این طبقه از کیهانهای ماده لذت میبرد.

این شیوه و نوع زندگی یک چلای اک است چون می داند که در اینجا مرده ای بیش نیست و تا مرگ جسمانی اش فرا نرسد، تماما زنده بودن را تجربه نخواهد کرد.

بهر حال، او از تجربیات حواس جسمانی و کالبدی احتراز نمی کند.

آتما در حال بسر بردن در هوشیاری رؤیاگونه وضعیت روانی است و در این وضعیت از پدیده های لطیف زندگی مثل تفکرات، عواطف، شادی، عقل و خوراک ذهنی لذت میبرد.

وجود این پدیده ها برای کالدهای منطبق با طبقات روانی از قبیل اثری، علی و ذهنی، حیاتی است.

آنگاه که روح با قدرت رؤیابینی اش بر این وضعیت ها تسلط یافت، فرمانروای مطلق کیهان خود میشود.

وضعیت سوم نہ شامل بیداری است و نہ رؤیا، بلکہ تنها جذب کردن در نتیجہ تجربہ لحظہ "من ہستم" ہوشیاری از نوعی خود آگاہی کہ در آن آتما طبعہ و ساکن جهان ست نام شدہ است۔

ہمہ کالبدہایی کہ آتما در طبقات جہانہای زیرین بر تن میگرد، اینک در استراحت کامل و خوابی عمیق و بدون رؤیا بسر میبرند۔

اما آتما در کمال خویش است، حکمت و دانش مطلق از خود دارد۔

از جلسہ حضور در این جہان بالا لذت میبرد و قادر است بہ ہر کجا کہ بخواہد سفر کند، چہ در طبقات بالاتر و چہ پایین تر۔

ہر آنچه در ہستی است از اک پدید آمد و ہستی اش تنها بواسطہ حضور اک دوام می یابد۔

در آغاز هیچ، جز اک نبود و [آن] کلمه سوگماد بود، متجلی نشده و صورت نیافته.

از [آن] حالت خام، تجلی پدید آمد.

قدرت درون اک قطبیت یافت و اندک اندک از درونش ارتعاشات اک صادر شدند و جهانهای بی شمار صورت بیرونی یافتند، مانند جابهای که از کف چشمه های عمیق و جوشان بر می خیزد.

حرکت و فعالیت همیشه به شکل منحنی پدید می آیند و از این حرکات و ارتعاشات منحنی شکل لایه های کروی شکلی یکی بر روی دیگری آفریده شد و جهانهای روانی پایین تر از طبقه روح را شکل داد.

اک ریشه و بنیان کل حیات است:

او - آن - من - تو و شما.

اک اینجاست، آنجاست و همه جاست.

در تمامی جهات نفوذ میکند، شرق، غرب، جنوب، شمال، بالا و پایین. هر کجا و در تمام فصول.

همه هویت ها و بی هویت ها در اک هستی دارند.

اک نماد فردیت، نور و صوت است. اک موسیقی طبقات بهشتی و نوری است که نورها را می آفریند.

اک همه فرضیه ها و همه فریضه هاست.

آفریدگار، آفرینش و آفریده، همه و همه تنها اک است.

دسته ای از کتب مقدسه اک را بعنوان کلمه یا نفس بنیانی نافذ بر همه کائنات تعریف می کنند.

اک آن است و حتی بیش از آن.

کل آنچه که اکنون در قید هستی است، همه آنچه که خواهد بود و هر آنچه که پیش از این بود، جز اک نیست.

کائنات در اک یا کلمه به ظهور میرسد.

همه در اک و به ارادهٔ اک متجلی می شود.

اک نمایندهٔ حضور همه چیز است.

هم قابل توضیح است و هم غیر قابل توضیح.

اک حاصل شخصیت پذیرفتن سوگماد است.

هم کل بنیادین و هم جزء بنیادین سوگماد است که با

تمامی حیات سخن میگوید و به آن زندگی می بخشد.

تقسیم شدنی و هم تقسیم ناشدنی است، محدود است و

هم نامحدود، در فکر می آید و در فکر نمی گنجد، قابل

تصور و هم غیر قابل تصور است.

همه آنچه در بالا ذکر شد جز اک نیست.

به مثابه جوهرهٔ اصلی تحرک و جریانات حسی عالم

جسمانی حضور دارد و کانون تمامی ارکان فکر و ذهن و

عصارهٔ هستی و حیات آنهاست.

هم علت تمامی فعالیت ها و اعمال و هم معلول تمامی
 علت هاست.

بدینگونه، اک اصل آفریننده ای است که حاصل تلاطم
 و حرکت قطبیت یافته ای از سریر سوگماد است که به سوی
 همه جهانها و کائنات جاری است.

بر همه چیز نفوذ میکند چون هیچ چیز بدون اک
 نمی تواند هستی داشته باشد.

همانگونه که ایاف در تار و پود پارچه به هم بافته
 می شوند و همانگونه که ذرات آب قماش دریا را
 می سازند، همه چیز هم در جهانهای معنوی و هم در
 جهانهای مادی از به هم تنیده شدن رشته های اک پدید
 آمده است.

کُل هستی، چه در تمامیت و چه در مقیاس جزء فقط و فقط اک است. اک کالبد تمامی نشانه های حیات اعم از بصیرت معنوی، شادابی و طراوت است.

اک سر شار از نوسان و تپش و مملو از فراستی است که در تضاد با جاد^{۳۹} یا مادی گرایی است و اصلی است که در کلمه چای تانیا^{۴۰} توضیح می پذیرد، کلمه ای که در زبان سانسکریت در برگیرنده کلیه آنچه در بالا آمد می شود.

اک به صورت جریانهای ارتعاشی بالا و پایین ظاهر میشود و حیات را در همه اشکال پدید می آورد.

زمزمه حیات نغمه ای ذاتی و جوهری است که صورت متعالی اک است و آنکس که گوش شنوا دارد [آن] را می شنود و دلش از شرف آکنده میشود.

^{۳۹} Jad مادی گرایی به معنایی در تضاد با آموزشهای اک که تجلی کالبدی تمامی کیفیات زندگی است. فرهنگ لغات اکنکار

^{۴۰} Chaitanya کالبد تمامی نشانه های حیات اعم از بصیرت معنوی شادابی و طراوت، فراستی که در تضاد با مادی گری است - آگاهی بیدار شده

• جنبہ میانی اک نور است در حالیکہ در جنبہ

تحتانی اش بصورت ہوش جلوہ می کند.

این تجلیات ارتعاشی همچنان در سراسر پهنہ ہستی

می رقصند و درون جہانہا پژواک می کنند.

در عوالم بالا، اک نغمہ ای می آفریند کہ بہ موسیقی

حیات شہرت دارد.

• در جہانہای روانی از ارتعاشات اک نور پدیدار

می شود در حالیکہ در عالم جسمانی در ہیئت

ہوش بہ تجلی در می آید.

در عبارتی کوتاہ، اک می آفریند، دوام می بخشد و

برای ہر چلایی کہ قادر شود موسیقی سوگماد را

بشنود، آزادی بہ ارمغان می آورد.

او اختیار می یابد کہ نور جہانہا را ببیند و با عقل و

درایت خود بداند.

این امر، آزادی به همراه دارد، گونه ای از رهایی که روح را به جوهر شادی و شغف رهنمون می شود.

این، آزادی حقیقی، شادی حقیقی و دانش حقیقی خداست. رهایی روح از اسارت کالبد ثقیل همواره معنایی از آزادی بوده است که آدمی جستجو می کند.

این جستجو در یکایک تناسخاتی که به میلیونها و میلیونها میرسد تکرار شده است.

بشر دائماً در تعقیب کمال، یکی از راههای خدا را برگزیده است اما هرگز به موفقیت دست نمی یابد تا روزی که ماهانتا را بیابد.

ماهانتا قادر است درجه کمال او را تشخیص دهد.

از آن پس، تحت محافظت ماهانتا قرار می گیرد.

همانگونه که جوجگان زیر بال مرغ خانگی از گزند روزگار محفوظ می مانند. آدمی طبیعتاً قادر است تنها

ذره ای از تمامیت سوگماد را دریابد و آن هم با تجربه
وضعیت الہی برایش میسر می شود.

لذا راهی وجود دارد که بتواند آن را کامل تر و
کامل تر درک کند. با وصل مستقیم به حقیقت، داننده و
دانسته یکی میشوند.

این تجربه به این خاطر برای آدمی امکان پذیر است
که از دو وضعیت آگاهی برخوردار است.

بشر صاحب دو خویش است:

یکی نفس انسانی یا خویشی که از ابتداء می شناسد و
بعد از اطلاع حضورش، آن را به خطا خویش حقیقی خود
می پندارد.

دیگری خویش غیر پدیده ای یا همان آتما، هویت
حقیقی، جاویدان و الوهیتی است که درون وی کاشته
شده است.

چنانچه آدمی آرزو کند و حاضر باشد فداکاری ها و تلاش لازم را برای خودشناسی به عمل آورد، میتواند هویت خویش را در آتما ساروپ بیابد.

با انجام این عمل، هویتش در هویت حقیقی، دانش حقیقی و تمامیت سوگماد حل میشود.

• بشر باید بداند که تا روزی که در جستجوی خدا باشد آن را نخواهد یافت.

او باید بداند که هرگز نخواهد توانست خدا را لمس کند.

ذهن او نیز نخواهد توانست از [آن] سبقت گیرد.

اما آنگاه که او دیگر در جستجوی خدا نیست و هنگامیکه [آن] را به منزله بخشی از خود شناسایی کرد [آن] همیشه با وی خواهد بود.

او به این درک نائل خواهد آمد که خدا واقعی است که همواره با او بوده و هرگز وی را ترک نکرده است.

آدمی قادر به دیدن [آن] نیست زیرا که [آن] از حواس بیرونی وی که به کار دیدن این دنیا می آیند، پنهان است.

این حواس در جهانهای درون در اختیار وی نیستند چون فراسوی جهان ماده کاربرد ندارند. حواس درونی آدمی هم برای دیدن جهان بیرون به کار می آیند و هم جهان درون.

تنها و با استفاده از حواس درون است که آدمی می تواند خدا را بیابد. او هرگز با تجهیزات بیرونی اش قادر به جستجوی [آن] نخواهد بود. آنگاه که آدمی بتواند اشیاء را آنگونه که واقعاً هستند، ببیند نه آنگونه که به نظر میرسند، خدا را خواهد شناخت.

باین ترتیب، نه تنها وارد وضعیت بودن میشود بلکه قدم در جاودانگی آتما گذارده و استحاله خواهد یافت.

او یک کیتائی Kitai خواهد شد که به معنای روشن ضمیر است.

این مرحله دوم وصل در طریق اک میباشد.

واقعیت یکی است، هر چند ادیان [آن] را به نامهای گوناگون خطاب میکنند.

این همان وحدتی است که خردمندان در تلاش برای نشان دادن قداست درونی روح بر آن تأکید کرده اند.

این همان جوهره درونی است، بارقه ای از سوگماد که همیشه پنهان است، زیرا که [آن] همواره فراتر از سطح آگاهی و حیات بشر بسر می برد و بالقوه الهی درون بشر است.

هر گاه این حقیقت بر آدمی روشن شود، تولد الهی اش که همانا شناخت روح در درون اوست تحقق می یابد.

آنگاه است که او به اقلیم خدا صعود می کند.

زبان بشر نمی تواند بیانگر حقیقی کلمات مقدس الهی باشد، فقط زبان احساس قادر به این کار است.

سخن بشر نمی تواند از قماش وولاپوکا^{۴۱} باشد چون به دستگاه مختصاتی زمان و مکان محدود است.

انسانی که بتواند تجربیاتی را که در اقلیم خدا بعمل می آورد بیان کند، تنها از مجرای عمل و با درخشندگی چهره اش به این کار قادر است نه فقط با کلمات.

اک فارغ و خارج از معیارهای زمانی و مکانی است و قماش و جایگاه [آن] بسیار متفاوت از زبان بشری است که تنها در راستای بیان واقعیات و تجربیات حواسش شکل گرفته است.

^{۴۱} Volapuka وولاپوکا - فرشته خاموش ، قادر به بیان فارغ از محدودیت.

• باین ترتیب است که ماهانتا فقط می تواند شکوه و جلال سوگماد را در محیط متقارب و به زبان اعداد بازگو کند، غیر شخصی و شخصی، طبیعی و ماوراءالطبیعه، معنوی و مادی، درونی و بیرونی.

هر یک از این زبانها در حیطه های گوناگون و در سطوح متفاوتی که بازگو کننده معانی مربوط به همان وضعیت از هوشیاری می باشد، مبین حقیقت است.

ولیکن هیچیک از آنها چه به تنهایی و چه به اتفاق بیان کننده تمامیت حقیقت نیست.

حقیقتی که در خدا یافت میشود مشمول اعداد نمی شود در حالیکه تضاد یکی از عوامل همیشه حاضر در ابعاد زمان و مکان در پدیده های فیزیکی است.

سوگماد مانند آزادی است که دوباره و دوباره باید فتح شود. آزادی در اقلیم فیزیکی عنصری گریزان و فرار است.

• آزادی، واقعیت غایی در زندگی و حاصل نهایی

میلیونها میلیون تناسخ روح در طبقه فیزیکی است.

آکولیت^{۴۲} به معنی جوینده خدا، با یافتن ماهانتا یک

چلا می شود.

• استاد حق در قید حیات تجلی جسمانی سوگماد

در زمین است و مأموریت دارد همه روحهایی را

که آماده بازگشت به جهانهای

بهشتی اند، بدانجا عودت دهد.

هر آنکسی که مایل است داوطلبانه زندگیش را به اک

تقدیم کند هم اینک به سوی جلال و جبروت خدا فرا

خوانده می شود.

^{۴۲} **Acolyte** آکولیت نخستین درجه وصل در اکنکار که در وضعیت رؤیا اخذ می شود و از آن به بعد جستجوگر تحت انضباط های مربوط به نخستین مرحله از مسئولیتهایش قرار می گیرد. این مرحله پیش در آمد پذیرش به واقعیت جهانهای معنوی از طریق استاد حق در قید حیات محسوب می شود. فرهنگ لغات اکنکار

او هم اکنون به آزادی دست می یابد، با این وجود، مادامیکه در قالب گوشت و خون زندگی می کند مجبور است دوباره و دوباره راه بازگشت را فتح کند.

این روند بارها و بارها ادامه می یابد و چلا هرگز نباید در مقابل مشقات و مشکلاتی که کل نیرانجان بر سر راهش قرار می دهد ناامید شده و دست از تلاش بر بردارد.

این تا زمانی است که او در این جهان زندگی میکند.

بنابراین هر آنکس که جان بر کف قدم در طریق اک می گذارد، زندگی پایدار می یابد و به جاودانگی دست پیدا میکند.

تنها راه کسب آرامش قلبی و خلاصی از سنگینی بار کارما برای چلا از طریق اک میسر است.

با تلاش فردی به منظور ترک وضعیت آگاهی دنیوی و سفر در اقالیم سوگماد، آدمی می تواند به مثابه یک ظرف

پاک و مجرایی برای ظهور خدا در جهان ماده بسر برد در حالیکه در عین حال در مراتب فارغ از زمان و جاودانگی الهی زندگی میکند.

فهم شکل ندارد و بکارگیری آن ضروری است.

چلا ملزم است این واقعیت را در یابد زیرا که بخش اعظم جستجوی او در جهان بیرونی و در حیطة ماده، مکان و زمان به ظهور می رسد.

با درک اینکه فهم یک ابزار انسانی به منظور فراهم آوردن و ذخیره تأثیرات و تجربیات در جهان فیزیکی است، روح به سوگماد میرسد و دانش کهن اقالیم معنوی را در می یابد.

فقط یک ذهن تک قطبی می تواند بالقوه هایش را بکار گیرد و بفهمد که فهم یک ابزار شخصی است.

عملکرد آن برای همهٔ روحها یکسان نیست و برای هر یک صورتی دیگر دارد.

راهی برای رسیدن به سوگماد وجود ندارد مگر بواسطهٔ ماهانتا. این بزرگترین فهمی است که روح میتواند بدان دست یابد. لذا این فهم باید با تجربهٔ مستقیم نصیب شود نه از جانب دیگران ارائه شود.

پس در می یابیم که برای روح دانش غایی وجود ندارد مگر در شناخت خودش. این دانش برای روح کافی است و بدان جاودانگی می بخشد.

• بنابراین، تفکر و تعمق و فلسفه بافی در مورد سوگماد برای وضعیت آگاهی انسانی بیهوده و بی معنی است، زیرا که نه میتوان [آن] را دید یا شنید و نه میتوان بر [آن] دلیل و منطق آورد.

برای وضعیت انسانی، بیان کردن، توضیح دادن و سخن گفتن درباره سوگماد، تنها در ارتباط متقابل [آن] با گل امکان پذیر است.

عناصر تحتانی اجازه نمی دهند جوهره خدایی به روشنی به ذهن بشر راه یابد.

خدا میتواند شیوه خود را اعمال دارد، ولیکن تنها در موارد بسیار ضروری و اضطراری است که سوگماد به ظهور خود در این دنیا مبادرت میکند.

این شرط همواره حاکم است تا روزی که عنصر انسانی مقلوب شود و روح با یگانه مطلق یکی شود.

آنگاه که دو طبیعت انسانی و الهی وحدت حاصل کنند.

در این هنگام است که عنصر الهی بر خویش دنیوی تسلط می یابد و خود را در وضعیت مادی بر بشر آشکار می سازد.

چه اندکند کسانی که به حل این مشکل فایق آمده و به وضعیت برتر معنوی زندگی مافوق طبیعت نائل آیند.

وضعیت خداشناسی - اکتساب وضعیت برتر معنوی زندگی ما فوق طبیعت - تنها در جنبه فردی زندگی قابل حصول است. در همه ادیان جهان به این جنبه فردی اشاره شده است.

در اکنکار، شخصی و غیر شخصی بودن سوگماد در تفاوت بین سرچشمه غایی الهی که نشانه و صفتی ندارد با ماهانتا تشریح شده است که صفت ممیزه اش شامل تثلیث میشود.

کسانی که لقب ممیزه ماهانتا را کسب کرده اند در جایگاه استاد حق در قید حیات به خدمت در این جهان منسوب می شوند و وظیفه آنها جمع آوری روح ها و بازگرداندن آنها به خانه اصلی شان در اقالیم الهی است.

زیرا در اینجا بود که آنها به صورت روح آفریده شدند و در قوس دایرهٔ اعظم به جهانهای تحتانی روانه شدند تا شکل کالبدی بگیرند و زندگیا پس از زندگی ها عمر کرده مآلاً به درجه ای از هوشیای معنوی دست یابند که شناسایی ماهانتا برایشان میسر شود.

او آنها را به این اقالیم باز می گرداند و از هنگام نخستین تولدشان در مدار زمان و مکان با آنان همراه بوده است.

در هر زمان تنها معدودی به تشخیص ماهانتا نائل می آیند و آن هنگامی رخ می دهد که آدمی به جایگاه ویژه ای در مسیر زمان و مکان دست یافته باشد که نقاب از دیدگانش فرو افتاده باشد و توانسته باشد نور و شکوه او را مشاهده و درک کند.

رهبران مذهبی دنیا در برابر اکثریت شکست می خورند چون قادر نیستند راه خدا را بدقت برایشان روشن کنند.

عده بسیار خیلی از آنها با طریق اک آشنایی دارند و در میان آنها هم کمتر کسی هست که بداند چگونه باید آن را به کسانی که تشنه جهانهای فراسویند رسانید.

• کسی که بکوشد اک را به دیگران توضیح دهد بدون آنکه شخصاً حقیقت اقلیم خدا را تجربه کرده باشد، موفق نخواهد شد.

هر کسی هم که فرصت یابد در حین تجربه در حضور ذات الهی اک را آموزش و ارائه دهد، موفق می شود.

کسی که با اک همساز نبوده است دانش خود را در گرو منافع زودگذر می نهد و به لذت های جسمانی میپردازد.

اما آنکه با روح الهی عجین تر است، می داند که جسم و ذهن چیزی جز جامه های درونی و بیرونی روح نیستند.

غافلین همواره خود را در تماس با گل در سطوح زیرین و روشن ضمیران معنوی در تماس با اک در سطوح زبرین می یابند.

روح با اک، یا جوهر خداوند تعیین هویت می کند چون همانا بخشی از الوهیت خداست که در هر انسانی تعبیه شده است.

• ارتعاش صوت خورشیدی پرده از منظور حقیقی گل برمی دارد، اما اصوات اک واقعیت مقدس حضور خدا را درون بشر فاش می سازند.

چلا تنها به کمک ماهانتا می تواند به سطحی از هوشیاری معنوی نائل شود که قادر باشد تفاوت بین وضعیت پدیده و اقامه به ذات را تمیز دهد. با این توصیف، اک قدرتی است که مستقل از اشکال حیات، تجلی می آفریند.

تمامی شکل های زنده از [آن] ساخته شده و بی [آن] هیچ شکلی از حیات وجود نخواهد داشت. اک با وحدتی پایدار در آگاهی، وضعیت های حیات و کالبد های جسمانی بطور هماهنگ عمل می کند و این به دلیل وجود ریسمان عشقی است که آنها را بهم بسته است.

این همان قماشی از عشق نیست که در وضعیت های آگاهی انسانی مشاهده می کنیم.

عشق انسان هم شامل عنصر عشق و هم مرگ است.

عشق نباید در وضعیت آگاهی انسانی از یکی به دیگری ایثار شود مگر در وضعیت بی نظرانه.

• عشقی که صرفاً انسانی باشد همیشه نابود کننده است در حالیکه عشق معنوی زندگی صد چندان می بخشد.

اک آگاہی را در آدمی شکل میدهد و عشق برتر
معنوی روح را با روح الهی وحدت میدهد.

این وحدت، در عین حال کنشی است هم غیر شخصی و
هم کیهانی و کسانی که به این وضعیت دست یافته اند به
پیران و ایراگی مشهورند.

نابینایان معنوی با ناخشنودی، ترس و بلا تکلیفی بر
زندگی چنگ می اندازند.

ذهن آنان فلج شده است و امنیت خود را در اعتقادات
اصولی، خرافات، تأیید اجتماعی، افتخارات ملی و شخصی و
شرافت های زودگذر جستجو می کنند.

آنچنان در هوشیاری محدود عقلانی و وضعیت های
هوس آلود دنیا و محیط جسمانی خود غرق شده اند که
سایه جهل و تاریکی بر زندگی هایشان افکنده و دیگر قادر
به تشخیص خویش معنوی و ذات الهی خود نیستند.

تنها اک است که آدمی را آنچنان بیدار میکند که به درک کامل طبیعت الهی خویش نائل شود. این عمل از عهدۀ هیچ موجودی بر نمی آید.

تمام کسانی که این درک را در مذاهب گوناگون فرقه ها و مکاتب دیگر جستجو می کنند، با شکست مواجه خواهند شد.

تنها اک میتواند وضعیت آگاهی انسانی را به خود شناسی استحاله دهد و تدریجاً روح را به سوی وضعیت خدایی رهنمون شود.

در نظر آنکس که خود شناسی و خداشناسی را کسب کرده باشد، همه ادیان و فلسفه ها صرفاً طریق های بی شماری هستند که به اک ختم می شوند.

از طریق یکایک آنها می شود به اک رسید و راه بی زنگار واقعیت غایی را یافت.

در چشم کسی که خرقه الهی را لمس کرده باشد، هیچ تفاوتی بین نژادها و عقیده ها، بین آگاهی های ملی و گونه گونی مذاهب وجود ندارد.

اک تضادها و مخالفت ها را از سر راه روندهای ذهنی او زدوده است. درون طبیعت هر شکلی از حیات که آفریده می شود اشتیاقی ذاتی برای وصال به کمال سوگماد تعبیه شده است.

آرزوی دیرینه وی از برای سعادت در جهانهای معنوی منظور شده است نه در جهانهای مادی. او در اشتیاق کمال یگانه الهی در درون خود است که با اقبال فیض او نصیب می شود.

سوگماد کامل ترین مطلوب عشق است.

شکوه او بر کسانی مشهود میشود که قادر به دریافت الهامات [آن] باشند.

او از چشم کسانی که در دام ضعف های خود گرفتارند
و کسانی که همچنان در دست های کل نیرانجان در بردگی
و اطاعت بسر می برند، پنهان است.

سوگماد خویش را از راههای گوناگونی بر برگزیدگان
این جهان متجلی میسازد.
اینان انتخاب شدگانند.

پیروان طریق اکنکار برگزیدگانی هستند که خدا برای
بازگشت به اقلیم بهشتی و همکاری با خود انتخاب
کرده است.

آنان سعادت یافتگانی هستند که با پیروزی بر
حیله های کل نیرانجان توانسته اند راه بازگشت به جهانهای
بهشتی را بیابند.

عالم ماوراء، فراسوی آگاہی کیهانی
(شعور کیهانی) قرار دارد اما برای هر کسی که در
جستجوی [آن] همت ورزد، قابل دسترسی است.

[آن] ذات زبرین است، در مقام مقایسه با عظمت و
پهناوری کیهانهای مادی از چنان جلال و جبروتی برخوردار
است که نفس این عالم و عوالم دیگر در مقابل عرصه شاهانه
و بی پایانش جز غباری ناچیز نیست.

[آن] حامی فعالیت های حیات کیهانی است.

[آن] یا زندگی را در گستره آغوش خود می پذیرد و
یا آن را از دایره ابدیتش مطرود می سازد

اک راه است و پیمودن [آن] طریقی دائم و بلا تغییر.

همه دیگر راهها تغییر پذیرند و قابل اعتماد نیستند
چون در نهایت به مراتب بالای جهانهای روانی
می انجامند.

اک طریقی هم کیهانی و هم شخصی است که چلا را به درون قلب خدا رهنمون می شود.

هر آنچه در زندگی یک چلا مقتضی باشد در مسیر اکنکار که بالاترین طریقت هاست، پیش رویش قرار خواهد گرفت و هیچ کس قادر به طی این طریق نخواهد بود مگر در معیت ماهانتا.

جنبه های سه گانه سوگماد با تثلیث مسیحیت، هندو و تریکایای^{۴۳} بودایی ها تفاوت دارد.

تثلیث سوگماد تمامی جوانب زندگی را در بر می گیرد. این جنبه های سه گانه همان سه کالبد ماهانتا می باشند.

نخست حضور مطلق، ازلی و جاویدان ماهانتا که صدای خدا نام دارد و در قلب و کانون اقیانوس عشق و رحمت بسر میبرد.

^{۴۳} Trikaya اصول سه گانه بودیسم. م

این جنبه با هیچ یک از ارکان تثلیث مسیحیت، هندو و بودیسم قابل مقایسه نیست.

دوم کالبد عالمگیر و شکوهمندی است که آن را اک، روح هستی یا جریان صوتی می نامیم که در همه صور حیات حضور دارد و به هر آنچه در قید هستی است، دوام و قوام می بخشد.

سوم کالبد متجلی شده یا استحاله تاریخی ماهانتا است.

این جنبه در هر برهه ای از زمان در هیئت استاد حق در قید حیات که یگانه جاویدان و تجلی کالبدی سوگماد نام دارد به ظهور میرسد.

ماهانتای تاریخی تجلی کالبدی ماهانتای جاویدان است و جنبه ای است که در آن مقام الهی در هیئت انسان تناسخ می یابد.

ماهانتای تاریخی در جنبهٔ دومش صاحب همان کیفیات
مقام الهی است و تا جایی که متجلی کردن این کیفیات در
چار چوب محدودیت های انسانی و مقتضیات زمان امکان
داشته باشد، در این جنبه از ماهانتا به ظهور میرسد.

بشر باید به اک اتکاء داشته و هرگز به کل التجا نکند.

آنگاه که کسی با نیروی گل کار کند، در مسیر
صعودش توقف کرده و دائماً در حیطة انهدام عمل میکند.

اکثر روحهایی که در جهان های تحتانی حضور دارند
در خلائی از این نوع بسر میبرند.

بودیست ها این وضعیت را نیروانا می نامند، خلائی که
تا بدین حد مورد ستایش قرار گرفته است.

زیر بنای اصلی کارما بر قدرت گل استوار است، بر
مبنای اصل انهدام.

• یکی از حقایق آشکار اک این است کہ ہر آنکس کہ بکوشد بہ انسانیت خدمت کند ، شکست خواهد خورد و آنکس کہ کمر بہ خدمت خدا ببندد، در زندگی توفیق خواهد یافت.

فقط انگشت شماری این حقیقت را درک می کنند کہ کسی کہ ادعا میکند آرزوی عظیمی برای خدمت بہ نوع بشر دارد، از جایگاہ نیروهای کل سخن می گوید.

یکی از بزرگترین دام های کل همین است کہ آدمی را بر این باور دارد کہ در حال خدمت کردن بہ ہم نوع خود است.

• تمامی آنانی کہ بہ شفای جسمانی و ذہنی بشر مشغولند، ہمہ کسانی کہ سعادت و خوشبختی دنیوی بہ زندگی دیگر آدمیان می آورند فریب کل را خوردہ اند و باور کردہ اند کہ این طرح و ارادہ خداست.

آنکس که معتقد به اصلاحات اجتماعی برای بشر باشد محکوم به اقامت در مراتب تحتانی طبقهٔ اثیری است، چون این اقدامات تنها از کالبد عاطفی او که همان کالبد اثیری باشد، سرچشمه میگیرند که تحت رهنمودهای نیروهای گل عمل میکند.

آنگاه که چشمان معنوی چلا گشوده شود اندک اندک خواهد دید که اکثریت وسیعی از آنچه تحت نام نیروهای اجتماعی به فعالیت هایی نظیر شعر، هنر، موسیقی و مانند آن نسبت داده میشوند، در واقع آفریده های ذهن بوده و از عملکردهای گل در طبقهٔ اثیری هستند نه از جهان های معنوی حقیقی.

ماهانتا توزیع کنندهٔ کارما در این جهان است و هر آنچه میگوید کلام سوگماد است.

• تمامی اربابان کارما زیر دست اویند و مجبورند از او تابعیت کنند.

اینگونه است که اکنکار پناه تمامی روح هاست.

همه تحت نظر ماهانتا هستند، اگر چه تنها معدودی قادر

به تشخیص و پذیرفتن او بعنوان پیشوای زمان می باشند.

کالبد معنوی ماهانتا همیشه همراه همه مردم است و به

صرف اینکه برخی مذاهب نام دیگری بر او بگذارند قابل

جایگزینی نخواهد بود.

او از ابتدای آفرینش در صدر عوالم معنوی بوده است

و از نقطه نظر جسمانی در برهه های گوناگون تاریخ بعنوان

مرکب سوگماد در میان نژادهای مختلف و در هیئت و نامی

که به طبع آنان آشنا و سازگار باشد، ظهور کرده است.

برای هندو ها در هیئت کریشنا ، بودا و یا ویشنو ظاهر شد.

برای یونانیان در قالب زئوس به مرحله تجلی رسید.

رومی ها او را ژوپیتر می خواندند.

اوسیریس، آمون ره، و آتون برای مصریان، یهوه
 یهودیان، ایشتر نزد بابلی ها، وارونا برای
 آریائی ها، عیسی برای مسیحیان و الله برای
 پیروان محمد.

او در همه دوران ها برای تمامی مردمان این جهان
 ظهور یافته است. او نیروی پنهانی است که در پس تمامی
 وقایع بزرگ نهفته است.

هیچکس را راه گریزی از سوگماد نیست و هیچ کس در
 این جهان جایگاهی برتر از ماهانتا، آن یگانه الهی ندارد که
 تجلی کالبدی ماهانتای جاویدان است.

ماهانتا دوباره و دوباره معبد را بنا میکند و تمامی
 روح هایی را که در تاریکی سرگردانند، فراهم می آورد.

او دو راه در مقابل هر یک از روح ها می گذارد:

راه زندگی و راه مرگ.

**لحظه ای فرا میرسد که بشر تاب مقاومت در مقابل
خطاب او نخواهد داشت.**

چه راه فراری از مرگ برای آدمی وجود دارد؟

**برای رهایی از دام مرگ، جایی برای رفتن ندارد مگر
آغوش خدا. مادامیکه در وضعیت جسمانی اسیر باشد راه
گریز از مرگ برایش نیست چون هیچ طلسمی در مقابل
مرگ عمل نمی کند.**

**اک به خودی خود قدرت عالیة جهان است، شرایطی از
افکار معنوی که بواسطه مطلوب گرایی و عشق افرادش بهم
پیوند یافته است.**

**کیهانهای سوگماد توسط سلسله مراتبی از وجودها
کامل می شود که تا مدارج متعالی تکامل یافته اند و هر یک
بر مبنای قوانین مربوط به جهان خود و در هماهنگی با
اراده سوگماد بر آن حکومت می کنند.**

تنها تفاوت بین سلسله مراتب معنوی و حکومت های جهان فیزیکی در این است که سلطان یگانه سلسله مراتب معنوی، سوگماد است.

او به تنهایی و بر مبنای طبیعت الهی فرمان می راند.

هیچ اصل دموکراتیکی در حیطة حکومت سوگماد یافت نمی شود و ما باید یا در تطابق با قوانین الهی زندگی کنیم یا در زمره شورشیان و مخالفین جای خواهیم گرفت.

آنگاه ناچاریم از تبعات زندگی کردن در جهان ماده و پیروی از کل نیرانجان، سلطان نیروی منفی، رنج ببریم.

• هنگامیکه آدمی بتواند وضعیت آگاهی فیزیکی را ترک کرده و در جهانهای درون به سفر پردازد، به دیدگاهی میرسد که فراسوی آن وضعیت قرار دارد و ناگهان در می یابد که در چنین مکانی هیچگونه وضعیتی از آگاهی وجود ندارد.

او فراسوی خالیای بودیسم، بهشت مسیحیان و جهان
لاشیء جانیت ها قرار می گیرد.

اینک او در وضعیت خالص "بودن" قرار دارد، البته
اگر بتوان واژه ای یافت که بیانگر این وضعیت باشد.
زبان آدمی از تشریح و توضیح [آن] قاصر است.

کُل قماش بشریت در زندان اجتماع و نفس اسیر است.

این شرایطی اندوه بار از هستی است که تحت کنترل
کل نیرانجان زندگی پس از زندگی ادامه می یابد.

کُل زندانبان این زندان است و کسانی که به نجات از
آن مبادرت میکنند معمولاً مستقل و غیر وابسته هستند.

آنان به خدا اعتقاد دارند و سر سخت و کنترل ناپذیرند.

معدلک، آنها هم عموماً خود را هر چه بیشتر در زندان
کُل گرفتار می یابند.

آدمی هم یک تبعید شده و هم یک زندانی است اما
 کوری او زندانی بس عظیم تر از زندان جهان است.
 اسارت نجات ناپذیر این جهان عموماً بخاطر مذهبی
 است که آدمیان از آن پیروی می کنند. کلیساها و معابد
 توهمی هستند که آدمی بعنوان آسایش برای خود
 ساخته است.

او سربلندانه در مقابل مردم جولان می دهد و تظاهر
 به حق به جانبی میکند اما قابل تشبیه به سببی است که
 پوستی براق و رنگین دارد لکن درونش فاسد و انباشته از
 کرم است.

• جهان ماده موجب عفونت جسم و جهان اثیری
 موجب عفونت جسم و ذهن میشود.

هردوی این جهانها هم متقابلاً کالبد علی را به عفونت
 مبتلا می کنند.

از سوی دیگر، جهان مادی جسم را آلوده می کند، جهان اثیری موجب آلودگی جهان فیزیکی میشود، جهان علی هم جهان اثیری و هم فیزیکی را به آلودگی می کشد و ذهن همه را آلوده می سازد.

در ارتباطاتی که میان آدمیان برقرار است، مشاهده می شود که ارکان اثیری و ذهنی بیشترین تأثیرات تباہ کنندگی را بر سایرین می گذارند.

• کسانی که امواج اثیری و عاطفی آدمیان را بر می انگیزند، از عواقب آن رنجهای الیمی می برند بی آنکه بدانند چه کرده اند و چگونه.

این از جمله خطراتی است که در کمین بکار گیرندگان نیروهای روانی در این جهان است.

هوشیار باشید و کاری با آنان نداشته باشید.

چون نادانی و غفلت شما عذر موجهی نخواهد بود و هیچ دلیلی برای بی گناهی شما در مقابل دادگاه قضاوت فرشته مرگ به حساب نخواهد آمد.

اگر تحت محافظت ماهانتا قرار نگرفته باشید، پیشنه اعمال شما در این جهان همین است و حکم شما در زندگی های بعدی نیز همچنان عقوبت های سهمناک تری را در مقابلتان قرار میدهد، چون در مقابل نقض قوانین سوگماد راه گریزی ندارید.

ذهنی که به کل آلوده شده باشد مجرای برای عوامل منفی شده و موجبات آلودگی اذهان دیگر را نیز فراهم می کند.

عناصر کل که از مجرای یک ذهن به ذهن های دیگر سرازیر می شوند همچون سمی واگیر دیگران را مسموم کرده و از نوجوانان گرفته تا بزرگسالان را آلوده می سازند.

هیچ انسانی، مادامیکہ در وضعیت آگاہی انسانی
زندگی می کند از این آلودگی مصون نیست، مگر اینکه از
محافظت ماهانتا بر خوردار باشد.

سالخوردگان می پندارند پیروز شده اند چون حکمت و
تجربه کسب کرده اند اما گل میل دارد آنان اینگونه
تصور کنند.

جوانان در شورش و نابینایی بسر می برند چون گل
راه آنان را اینگونه رقم زده است.

هیچیک آزاد نخواهند شد مگر اینکه طریق اک را برگزینند.

فلسفه فقط مرهمی موقتی برای کسانی است که از این
طریق ناموفق پیروی می کنند.

ماهانتا پیام رسان مقام مطلق است.

هیچ جایگاهی پیش از او وجود نداشته است و بعد از او نیز وجود نخواهد داشت. همه کسانی که امروز به او می پیوندند از آغاز حیات شان در جهان با او بوده اند.

او آنان را به این سطح از توسعه معنوی رسانیده است تا امروزه به دیدگاهی دست یافته اند که تشخیص او برایشان آشکار شده است.

او می تواند هر چلایی را به همانگونه که هست بپذیرد و سپس قدم هایش را در خاک این طریق استوار سازد تا در همین زندگی به وضعیت خداشناسی نائل آید.

همه چلهایی که تحت رهنمودهای ماهانتا قرار می گیرند نمی توانند الزاماً در همین عمر به مراحل خودشناسی و یا خداشناسی دست یابند.

اگر ماهانتا پیش از اینکه مسئولیت خود را در رابطه با آنان به اتمام رساند کالبد فیزیکی اش را ترک گوید، دوباره

در کالبدی دیگر بر آنان ظاهر شده و مراحل کمال آنان را به پایان خواهد برد.

او دوباره و دوباره در هر عصری به این جهان خواهد آمد تا وظیفه رستگار کردن کسانی را که به او التجا می کنند، یا پیش از این، در برهه ای از گذشته ها بدو التجا کرده اند، به اتمام رساند.

مسئولیت او در مقابل روح ها هرگز پایانی نخواهد داشت.

او موظف است یکایک روح ها را برگیرد و به سرمنزل بهشتی شان باز گرداند تا مآلاً همکار خدا شوند. او هرگز روحی را که به طریقی، چه در این عمر و چه در مقطعی از زمان در گذشته ها با او تماس حاصل کرده باشد، ترک نکرده است. از لحظه ای که یک روح کوچکترین تماسی با ماهانتا برقرار کند، دیگر هیچگونه جدایی بین آنان ممکن نخواهد بود.

از آن پس، آن روح مانند یکی از عزیزان و بستگان او با وی خویشاوندی حاصل می کند و استاد را همچون تپش قلب و نفسی که فرو می برد به خود نزدیک خواهد یافت.

کالبد ماهانتا از قماش اک است، یعنی از جوهره خداست که از اقیانوس عشق و رحمت به بیرون می تراود، تمامی حیات را بر پا میدارد و همه اشکال حیات را به هم پیوند میدهد. این سیاله شامل آگاهی خدایی است و زندگی بشر بدان بسته است. این، والاترین صورت انرژی و رفیع ترین سطح هوشیاری است.

شکل کالبدی ماهانتا صرفاً ابزار و مرکبی است که اک از مجرای آن جاری میشود تا هر بارقه ای از زندگی را که در این جهان به سویس جلب می شود، صعود بخشد.

بدون حضور کالبد ماهانتا در این جهان، همه چیز پژمرده و فنا خواهد شد.

ماہانتا روح را از چنگ نیروهای گل رها می سازد.

او نیکی حاضر در قلب هر موجود، آغاز، دوام، عمر و

پایان حیات هر مخلوقی است.

او آفتاب درخشان، باد، ستاره ها و ماه در آسمان شب است.

او سلطان بهشت ها، حاکم اعضای حسی، ذهن و

آگاهی در قید حیات است.

او روح آتش است.

جوهره حیات کوههاست.

رہبر پیران و کاهنان عالم است.

روح اقیانوس ها و ناظر اعظم هستی است.

او هجای مقدس اک است، درخت، مورچه و رعد

آسمان، خدای ماهیان و کوسه هاست.

او زمان است.

عقاب است، شیر و خرس، رودهای جهان، زندگی
بخش، طفل، نوزاد و سالخوده ای در حال احتضار است.

چهره او در کل اشیاء به چشم می خورد و بذر الهی
است که در تمام صورت های حیات نهفته است.

در این جهان هیچ مخلوق متحرک و ساکنی نیست که
بتواند بدون او وجود داشته باشد.

او پروردگار، سوگماد در عمل است و یک اتم از کالبد
او بر پا دارنده جهان ها بر روی جهانهاست.

او نه تنها سلطان این جهان، بلکه در تمامی دیگر
جهان ها، سیاره ها و طبقات هستی مقام سلطنت دارد.

با در هم شکستن تصویر بشر، خدای او می میرد و در
تبع آن الهامات با شکوهی از جهان درون نازل میشود که
موجب گسترش و رهایی او از طبقه جسمانی می شود.

کیهان دیگر سرد، بیگانه و آزار دهنده نخواهد بود بلکه با شعلہ عشق سوگماد به آتش کشیده می شود.

این الهام هرگز به دیگری تحمیل نمی شود چون تصویری است که از بافت گردون بر می خیزد.

آنگاه آدمی در وضعیت آگاهی انسانی اش به همان نسبت که قادر باشد تصویر آرمان های گذشته و استنباط خود از سوگماد را در هم شکند، به دیدن حقیقت نائل خواهد آمد.

مخلوق حقیری که تبعه این جهان است نمی تواند به جزر و مد این کیهان عظیم معنوی اعتماد ورزد. او نیازمند است تمامی آموزش را در اختیار ماهانتا قرار دهد تا روزی که خود بتواند مسئولیت خویش را عهده دار شود.

او باید بداند که علیرغم آنچه در ظاهر این جهان مشهود است و با وجود تمامی شیطنت ها و تمایلات

اهریمنی که دور و بر او را گرفته است ، هم او و هم سایر موجوداتی که در این جهان بسر می برند در امنیت کامل اند.

رسیدن به آزادی برای کسی که نمی داند جزر و مدی که از مجرای ماهانتا بر این جهان جاری میشود سفر بازگشت وی را در امنیت کامل برایش فراهم می سازد ، امکان پذیر نیست.

وضعیتی از دانش معنوی که ایمان خواننده می شود ، اگر با دلیل و احتمالات منافات داشته باشد، بیهوده است.

باور بدون مدارا امکان ندارد و از کسی نمی توان انتظار داشت آنچه را که ناممکن و یا غیر منطقی می داند ، باور کند.

تجربہ ماہانتا آنگونہ کہ ما در کلبد گوشت و خون
انسان می شناسیم، تجربہ ای در وضعیت آگاہی
انسانی است.

اما یک چلا می باید به وجوه دوگانہ ماہانتا نظر داشته
باشد. این دو وجہ عبارتند از وضعیت انسانی و کالبد معنوی.
از یک سو وجہ خاکی او مشاهده می شود کہ همانند سایر
ابناء بشر بر زمین گام برمی دارد و با دوستانش سخن
می گوید، هویتی کہ می میرد و دوبارہ برمی خیزد.

وجہ دیگرش تجربہ رکن معنوی اک است کہ در کالبد
ماہانتا بر می خیزد؛ تجربہ ذات الہی سوگماد کہ درون هر
بشری در انتظار ظهور است.

با همین استدلالات ہم می توان عنصر تاریخی اک را
با اعمال تأکیدات افراطی بیرون از دسترس بشر جای داد
در حالیکہ این عمل باعث شکست در درک اهمیت جاویدان
ماہانتا می گردد.

همینطور به دور افکندن اک و غفلت از [آن] کاری است عبث. چون اک بخشی ذاتی از تکامل معنوی است که در تمامی اعصار در حال وقوع است و پیکاری همیشگی بین نیروهای اک و کل می آفریند.

تصور وجود ماهانتا به منزله نمایندۀ مقام متعال در قالب انسان، گاهی در نظر سنت گرایان مذاهب پنداری بیش از حد تکان دهنده می آید.

این پنداری غیر ضروری است، هر چند خدا مرد جاویدان و ذاتی همواره تضادهایی به همراه خود می آورد.

- تناسخ ماهانتا در هر عصری ادامه نمایش الهی است که به اجراء گذاشته می شود و در عین حال به ظهور رسانیدن نمایش انسانی است. تنها وعده قابل اتکاء برای رستگاری و رهایی روح از جهان ماده در این پیمان تعبیه شده است.

شریعت کی سوگماد ۱

The Shariyat Ki SUGMAD 1

پال توئیچل

۱۹۷۱

فصل سوم

ہمان پینر طریق لک

The doctrine of the Eck marg

جهان بینی طریق اک ۴۴

در ابتدا فقط سوگماد بزرگ، خدای خدایان ، مطلق مطلقین ، مقدس مقدسین، رحیم رحیمان، قادر مطلق، حاضر مطلق و عالم مطلق تمامی کائنات حضور داشت.

در ابتدا او در خواب بود؛ در اقیانوس عشق و رحمت ، عرصه ای که نه پای آدمی بدانجا رسیده بود و نه هیچ فرشته ای در آن بسر می برد، هیچ جنبشی دیده نمی شد. آن نه یک سرزمین است، نه مکان و جایگاه ، بلکه اقیانوس عظیمی از شکوه و عشق است. واقعیت تمامی واقعیات ، عرصه سکونت سوگماد، آن یگانه قدیم که همه

مخلوقات، وجودها و آدمیان طی اعصار بی شمار نیایش کرده اند.

آن ، در ابتدا الفی بود کہ خفته بود، اما در همان خواب ہم بر وجودهای عظیم ، عناصر و مخلوقات تمامی کائنات حکم می راند. صلح و شادی بر همه جا حاکم بود و نگرانی چندانی از بابت حیات و معلولاتش برای سوگماد وجود نداشت. بوستان مقدس حکمت اسرار در آلیالوک از شعف انباشته بود و وجودهای عظیمی کہ در آن بسر می بردند با آن مشغول ، در حالیکه سوگماد همچنان در خواب رؤیای جهان هائی تازه می دید.

در اعماق ابدیت اقیانوس عشق و رحمت، سوگماد جنبشی کرد و خود را از خواب فراخواند. لرزه های سهمگینی به سوی کائنات فرود آمد و آسمان ها و وجودهائی را کہ در باغ های مقدس آن بسر می بردند به رعشه در آورد. آنان درنگ کردند، آنگاه با شگفتی شکافته شدن گنبد آسمان ها را نگریستند. همه از غضبی کہ در ظاهری انباشته از رعدهای غلطان و با پژواکی خرد کننده

جهان های بهشتی را به دو نیم تقسیم می کرد، در حیرت شده بودند.

سوگماد خود را بیدار کرد و به درون گستره ای که در زیر اقلیمش پدید آمده بود نظر انداخت. آنگاه مخلوقاتش را دید که به بازی و سرگرمی مشغولند و از آنچه می گرفتند به یکدیگر اِثار نمی کردند. نجوایی کرد و کلمه به سوی جهان جهان ها روان شد.

عوالم به لرزه در افتادند و روح ها در جستجوی پناه به پرواز در آمدند، اما مأمنی نمی یافتند. در برابر سوگماد مقتدر، خدای خدایان ایستادند، لرزیدند و گوش فرا دادند.

● آنگاه که باید تسلی و حیات به یکدیگر اِثار می کردید، به بازی مشغول شدید؛ اینک باید با سر بردن در کاخ هائی که در زیر آماده کرده ام درس حقیقت بیآموزید. در منزل پدر هرگاه که آماده شدید به خانه باز خواهید گشت.

هیچیک نمی دانست صدای پروردگار چه می گوید. اما همه کسانی که صدای آن را شنیده بودند، در شگفت شدند. او مقرر کرده بود که جهان هائی تازه بیافریند تا هر روحی دوران جوانی اش را در آن بسر برد، رشد کند و شکوفائی معنوی حاصل کند؛ تا طبیعت حقیقی خود را در ماموریتی در سراسر کیهان های خدا بیاموزد.

در ابتدا تمامی آنچه تحت جهان آتما قرار داشت، فقط اک، روح الهی بود که در گستره خالیائی عظیم حرکت می کرد.

همه چیز عاری از حیات بود و در آرامش و سکوت. خلأ و تاریکی در بی کرانی زمان و مکان جای داشت. فقط قدرت متعال - اک - جوهره قائم به ذات سوگماد در تاریکی خلیجی از هیچ در حرکت بود.

آرزوئی بر سوگماد آمد تا نگاهی بر ژرفائی که بیرون از کیهان های نور و صوت بود بیاندازد. میل کرد تا جهان های تازه ای بیافریند و جهان های زیر طبقه آتما را خلق کرد. آرزوئی بر آمد تا دایره البروج و صور

دوازدهگانه فلکی را بیافریند و موجودات زنده را در یکایک آنان جای دهد.

این آرزو بر وی آمد که خورشید، ماه، سیارات و سایر جهان های این خالیا را بیافریند و بر یکایک آنها حیات دمید. در هر یک از آنها کالبدی از خاک جای داد. اما به آفرینش زمین اشرف مخلوقات را عطا کرد و آن را انسان نام نهاد. لذا در ابتدا فقط اشکال بدوی حیات در زمین بودند.

گازهای را که هیچ شکلی نداشتند و در سطح زمین پراکنده بودند برگرفت. از آن گازها طبقات، کیهان ها جهان ها و سیارات، منجمله زمین شکل گرفتند.

گازها جامد شدند تا جهانها و آسمانهای آنها را تشکیل دهند. از میان آنها آب و جو هوا پدید آمد؛ و تاریکی حکمفرما بود. هیچ صوتی شنیده نمی شد چون اک هنوز به درون جهانهای زمان و مکان وارد نشده بود.

بعد از آفریده شدن جو، سوگماد گازهای بیرونی و آب و هوا را شکل داد که چهرهٔ همه جهان ها را پوشانید ولیکن هنوز هیچ اثری از خشکی ها دیده نمی شد. آنگاه سوگماد نگاهی دیگر افکند و در رؤیا شد. تا ببیند برای جهانهایی که بیرون از قلمرو خود آفریده بود چه تدبیری بیندیشد!

به آفتاب امر کرد نورش را نثار کند و پناد^{۴۵} را دستور به باز شدن داد تا رخصت دهد شعاعهای نور آفتاب به درون تاریکی جهانها بتابد. نور در تاریکی نفوذ کرد و آن را روشن و درخشان نمود. سوگماد اجرام گردانی را در فضا آفرید و درون کیهان ها سیاره ها، منجمله زمین آغاز به گردش به دور خورشیدها کردند و بدین ترتیب مقاطعی از روشنایی و تاریکی پدید آمد.

نور خورشید و حرارت جو بهم آمیخت و به جهان گرما بخشید. در نتیجه حیات پدیدار شد.

اک به درون این جهان های زمان و مکان راه یافت تا
بذر حیات را در این اشکال بکارد.

سپس سوگماد گازهای درون این هیئت های جهانی را
به جنبش در آورد و خشکی ها را از درون آب ها پدید
آورد. حیات درون آبها جوانه زد و هنگامیکه نور خورشید
بر گل حاصل از آمیزش آب و خاک تایید، تخم های کیهانی
را که اک در آن تعبیه کرده بود بارور کرد و اشکال زنده
پدیدار شدند. باز هم آفتاب به درون خاک سرزمین ها نفوذ
کرده، تخم های بیشتری از آنچه را که اک کاشته بود به
جنبش در آورد و باعث تشکیل صور دیگری از موجودات
زنده شد.

این اشکال حیات بسیار بودند و یوگا^{۴۶} بعد از یوگا بر
سطح خشکی ها و دریاها می خرامیدند. آنگاه سوگماد
نظری دیگر انداخت و دریافت که کالبد دیگری هم لازم
است تا آخرین حلقه زنجیره حیات را کامل کند؛ سلسله ای

کہ از جماد آغاز و بہ روح الہی ختم می شود۔ امر کرد کہ اشرف مخلوقات در صورت کالبد پدید آید و آن را در ہیئت ست نام آفرید کہ نخستین تجلی مقام متعال در صورت کالبدی است و او را از قدرت فرمانروائی جهان های ما تحت طبقات بہشتی بر خوردار کرد۔

آنگاہ کارکنان معنوی دست اندر کار شدند، انسان را آفریدند و درونش جوہرہ ای زنده و جاویدان تعبیه کردند کہ روح نام داشت ؛ اینگونہ بود کہ انسان همچون خدائی زنده تجلی یافت کہ حکومت بر جهان های معنوی ، قدرتهای عقلانی ، نیروهای جسمانی و روح را در اختیار گرفت۔ او در جهان ها خرامیدن آغاز کرد و از موجودات کوه و دشت، میوہ درختان و محصول خاک برای غذا سود جست۔

سوگماد تعالی با روح ها و فرشتگانش این چنین سخن گفت:

● همه آنانی که در دشت های بهشت به بازی مشغول بودند به زمین نزول کرده و در کالبدی جسمانی نسخ خواهند یافت.

اربابان کارما به هر یک از آنان سهمی از آدی کارما خواهند داد که در خلال زندگی هایشان با خود حمل کنند. هر یک از کالبدی به کالبد دیگر خواهد رفت و تناسخ پس از تناسخ را طی خواهد کرد تا روزی فرا رسد که ما دوباره در شکل کالبدی با یکدیگر ملاقات کنیم و در آن لحظه من در کالبدی به نام ماهانتا با او دیدار خواهیم کرد. تنها آنگاه که او به درجه کمال رسیده ، تمامی زنگار از وجودش زدوده شده و به بلوغ معنوی رسیده باشد می تواند به دشت های بهشتی باز گردد و همکار من در اقالیم معنوی شود. تا آن روز اوقاتش را در قالب روح در جهان های زیرین سپری خواهد کرد تا احکام دینی اش را بیاموزد و سپس با آموزش و تحصیل در راستای هدف حقیقی اش به سر منزل بهشتی عزیمت کند.

هر روحی که آفریده شد از میان آتش جهان ها خواهد گذشت و در دریای اشک، تقلاي مرگ و ناخوشنودی غرق خواهد شد تا روزی که فریاد بر آورده و مرا ندا کند تا به فریادش رسم. تا روزی که تزکیه نشده باشد، تا روزی که آئین عرفان را بجا نیاورده و از غار آتش و دریای سکران مرگ عبور نکرده باشد از دیدن روی من محروم خواهد ماند.

جوهره های زوال ناپذیری که روح نام داشتند زانو زدند و ناله و شیون غم و اندوه شان به آسمان ها رسید. سوگماد اوامرش را صادر کرده بود که آنان به ژرفای آتش، خاک و هراس فرو شوند تا انضباط لازم را دریافت کرده و در بازگشت به همکاری برای مقام متعال بدل شوند. زندگی در ابدیت، لذت بازی و رضایتی بود که هیچ موجود فناپذیری نمی تواند تصورش را هم داشته باشد. مبادله این زندگی با نکبت و ناخوشنودی زندگی در جهان پائین و بار کارما بیش از آن بود که روح ها بتوانند تحمل کنند.

سوگماد چشمانش را فرو بست و دوباره در رؤیا شد. ناله و شیون روح ها به او نرسید. رؤیاهائی که به ظهور رسیدند جهان های زیرین را محقق نمودند. سوگماد دست به آفرینش زد و از آفرینش او تجلی خودش به ظهور رسید، همان مقام الهی عظیمی که به ست نام مشهور شد. او آنچنان عظیم است که معدودی که به وصالش نائل می آیند چاره ای ندارند جز این باور که آنجا منزلگاه مقام متعال و پروردگار پروردگاران است.

بستر بهشت شکافت و همه روح ها از میان طبقات و نواحی نور، تاریکی، غرش بادهای وحشی و کیهان های بهشتی سرنگون به زیر افتاده و در میان جهان ها فرو شدند. مآلاً هر یک در نقطه ای از جهان ماده فرود آمد. بعضی از آنان در سیاراتی تازه پدید آمده ای چون زهره، مشتری و زحل و سایر جهان هائی که آدمی از دیدگاه جهان ناچیزش زمین، نامی بر آنان نهاده است، فرو آمدند. بسیاری از آنان نیز به سیاره زمین آمدند و آگاهی انسانی را تأسیس کرده و در معبد خاک و کالبد آدمی لباس اندوه و

ناخوشنودی بر تن کردند و با بر گرفتن کارما سرنوشتی بر خویش مقدر کردند تا روزی که ہر یک بتواند بہ منزلگاہ بہشتی خود باز گردد.

بعضی کالبد انسانی بر خود پذیرفتند، دیگران در قالب آگاہی سنگ، صخرہ، معدنیات، پرندگان، حیوانات و ماہیان پدید آمدند. ولیکن تمامی تجلیات سوگماد آگاہی جہان های تحتانی را دریافت کردند.

سپس نوبت بہ فرمانروایان چہار طبقہ ای رسید کہ در جہان های زمان و مکان منسوب شدند. اما پیش از آنها سوگماد خود را در آخرین طبقہ بہشتی متجلی کرد و او را ست نام خداوند متعال تمامی جہان های کیهان تحتانی نامید.

تحت فرمانروائی این سلطان متعال، سلسلہ مراتب معنوی سوہنگ، رامکار، امکار و جات نیرانجان تشکیل شد و ہر یک بہ ترتیب تا آخرین طبقہ مادی در کیهانهای تحتانی جای گرفت. در رأس این جہانهای مادی شاہزادہ تاریکی

منصب خود را اشغال کرد که عنوان وسواس الخناس به وی داده شد تا روحها را وسوسه کند.

نام او کل نیرانجان است.

نیرانجان قدرت کاذبی است که نماد منفیت است. او اهریمن است و نیروئی است که روح را بر این باور نگه میدارد که شادی در زندگی دنیوی نهفته است. او شیطان جهانهای روانی است. تمامی کسانی که وسوسه وی را پذیرا و به آن تن در میدهند در آتش شکنجه چرخ آئوواگائوان یا چرخه آمدن و رفتن باقی خواهند ماند. این همان چرخه بی پایان مرگ و تولد، حلول مکرر و تناسخ روح است.

نیرانجان قدرت ذهن کیهانی است. او منشأ قدرت روانی است و کسانی که در جهل بسر می برند به نجوهای شیرین او گوش امید می سپارند.

او به خودستایی آگاهی انسانی پاسخ میدهد. اما هرگز موفق نخواهد شد چون روح هائی که در دام تاریکی کیهان او گرفتار شده اند روزی دست از غفلت خود بر کشیده و به

خانه بهشتی شان باز می گردند و در جوار سوگماد منزل می گزینند. در آنجا به کارکنانی در عرصه معنوی بدل گشته و در نقطه ای از جهانهای نورو عشق به خدمت مشغول خواهند شد.

روح هایی که از انگشت خطاب نیرانجان به سوی مذاهب تشکیلاتی پیروی میکنند از مسیر خدا منحرف میشوند. هیچکس جز استاد حق در قید حیات که به جهانهای زیرین نزول کرده تا به روح ها فرصت بازگشت به بهشت را ارزانی دارد شایستگی ارائه این فرصت را ندارد. همه دیگر مدعیان پیامبران دروغین اند و اعتنایی به آنها نخواهد شد.

کسانی که گوش به سخنان نیرانجان می سپارند، فریب پیامبران دروغین را خورده اند. نجواهای شیرین این نابغه کیهان منفی در صدای کسانی شنیده می شود که ادعا می کنند پیامبران زمان، موعظه گران، مقامات مذهبی و کشیشان و کاهنین و نمایندگان مذاهب اصولی فرسوده هستند.

زینهار که آنان شما را اغوا می کنند که گوش فرا دهید تا راهتان را به سوی کل نیرانجان منحرف سازند، که او حاکم تمامی سیارات کیهان تحتانی است. هرگز سخن از موفقیت در اک بر زبان نیاورید که این ادعا فقط ارمغانی از مصیبت نصیب چلا خواهد کرد. نه از دست یابی سخن بگوئید و نه از فقدان، زیرا این عمل تنها موجبات تأخیر شما را در اکتسابات معنوی فراهم خواهد آورد.

این شیوه کل است. وظیفه او توقف شکوفائی معنوی روح و وظیفه روح عقیم کردن کوشش های گل است.

آگاهی انسانی قربانی مسکرات است چون گل آگاهی آدمی را از انواع اشتیاقات و نفسانیاتی که زائیده وضعیت های گوناگون ذهن و عاطفه اویند، انباشته می سازد. سمی ترین این وضعیت ها عبارتند از ترس، خشم نگرانی، عواطف ناشی از احساسات و رشک. تراوشات مخربی که توسط این وضعیت های ذهنی - عاطفی آرایش می پذیرند. همچون حائلی سهمگین مجاری نیرومندی و حساسیت نژاد بشر را مسدود می سازند. تجلیاتی که از

مخلوقات وحشت زده بہنگام کشتار آنان ساطع می شود بہ
وخامت تأثیر خدعہ ہای کل بر آگاہی انسانی کمک دو صد
چندان می کند.

حقیقت تنها برای کسی قابل درک است کہ در وضعیت
گوش بزنگ بسر می برد، بنابراین هیچیک از کسانی کہ در
شرایط فراموش کاری قرار دارند بہ آن دسترسی نخواہند
داشت. حقیقت فراسوی چیزی نہفتہ نیست بلکہ در عمق آن
قرار دارد. از برای یافتن آن باید بہ سختی تقلا و جستجو
کرد و تلاشی صادقانہ بہ ظهور رسانید، زیرا درک حقیقت
تنہا برای کسی میسر است کہ آگاہی اش در نتیجہ رنج ہا و
محرومیت ہا آمادگی تشخیص آن را کسب کردہ باشد.
ہموارہ اینگونہ بنظر می رسد کہ حقیقت پشت پردہ ای
پنهان و از دید ناباوران ^{۴۷} مخفی است.

در ابتدا روح ہا جز اندکی در جہان ہای زمان و مکان
نیافتند. جائی کہ نامحدود است مرزی وجود ندارد. جائی

^{۴۷} واژہ ناباوران در ترجمہ واژہ انگلیسی Profane آمدہ است کہ بہ معنای

نامحرمان، کافران و ناباوران می باشد. م

که زمان تنها معیار تغییر در کیهانی بلا تغییر است، عمر معنائی ندارد و آنجا که حیات تپشی انهدام ناپذیر از انرژی، گرما و سرماست، مرگ بی معنی است. نه صبحی وجود دارد، نه ظهری و نه عصری، زیرا آنچه همیشه بوده است، همواره خواهد بود و عالم همین است که هست.

همانگونه که برای روحی که به شناخت خود نائل شده است، آغازی نبود، پایانی هم نیست. اما با حیات درون جهان های ماده انرژی، مکان و زمان، هر روحی دریافت که تغییری مداوم در ظاهر اشیاء در حال ظهور است که همواره بوده و همواره خواهد بود. این تغییرات تنها در محدودیت دریافت های ناچیزی رخ می دهد که به زندگی در کالبد انسانی اطلاق می شود و تولد و رشد، تکامل و توسعه، عمر و مرگ نام دارد.

در طی اعصاری طولانی در کیهان مادی انفجاری حیرت آور رخ داد که سرنوشت خورشیدها را دگرگون ساخت. یکی از خورشیدهای کوچکتر که شراره سفید و درخشانی از خورشید اصلی بود، در تاریکی رها شد و

دنبالہ های پھناور و روشنی از خود باقی گذارد. اکنون با فاصله زیادی که از نور مادر گرفته بود، دیگر امکان بازگشت به سوی آن نبود و گستره های پراکنده ای از نور را تشکیل داد که در مداراتی نامنظم به دور ستاره ای که از آن جدا شده بود به دوران آمدند. باین ترتیب بود که جهان سیارات و ستارگان همجوارشان به عرصه وجود درآمدند.

آتش ذره های کوچکتری هم به دور از خورشید و در جوار جهان های دیگر افکنده شدند که متأثر از کشش دو جانبه در آسمان معلق و در مسیر خود به گردش پرداختند.

اینها میلیون ها ذره از شراره های آتش بودند که پاره های پراکنده ای از منظومه های خورشیدی را ساخته و اکثرشان بی فایده بودند. بعد از سرد شدن، بعد از تبدیل شدن به توده های کوچکی از آهن و سنگ، بیشتر این پاره ها یا به سوی خورشید و یا به سوی جهان ماده صلب که بعدها زمین نام گرفت باز گشت کردند.

کیهان در یک لحظه و یا حتی میلیون ها سال متولد نشد، بلکه در طی اعصار بی پایان تکامل یافت و پاره هایش از صورت نخستین شراره های خورشید آتشین و مذاب به شکل جامد و پوسته سردی تبدیل شد که کوره داغی را در میان خود نگه میداشت. آنگاه نوبت به برقراری قوانین تغییر ناپذیر کائنات رسید تا حاکم بر نظم و موجب هماهنگی در مسیر سیاراتی شود که بدور خورشیدهای پر حرارت در گردش بودند.

عناصر در درون خاک زمین و سایر سیارات بها یافتند. از میان قلب جهان انرژی ها، اوزان و هماهنگی هائی که از قماش خدا بود جریان یافت و به تنها قماش ابدی همه چیز هستی بدل شد.

زمین هم مثل برادران سیاره ای دیگرش به دنیائی از نوع خود تبدیل شد - جهانی سرشار از نیروی حیات، ولیکن هنوز تنها میزبان عناصر ساده بود و انرژی ها و تپش هایش بسیار سهمناک تر از اشکالی بود که در آینده قرار بود بصورت کالبدهای حیوانات و انسان ظاهر شوند. این جهان

سفرهای بی شماری به دور خورشید کرد، صد میلیون یا بیشتر.

هیئت گازی شکلش به مایع بدل شد و سطح آن به نیمکرات و قطب ها تقسیم گشت. شتابی در بین نبود لذا بر طبق قوانین سوگماد ، این سیاره تنها در حال آمادگی برای میزبانی صورت های پیچیده تری از حیات بود.

اینچنین جهان تازه ای پدید آمد که تولد، شباب میانسالی بزرگسالی و مرگ نمایشگر تغییراتی در ظاهر آن شد.

انرژی خدای زنده اشکالی را ساخت که جهان را مهد حیات نمود، منزلگاه تمدن و گورستان کالبدها. اما هرگز روح هائی را که در تجلیات کالبدی اش دمیده بود در آن جهان استقرار نبخشید.

در روند این تغییرات ، سوگماد نه چیزی را نابود کرد و نه چیزی از دست داد. او جهان را تنها به این منظور بنا کرد که روح هائی را که بدان وارد می شدند صیقل دهد. او

زمین را مکانی برای سرنوشتی بس عظیم تر مقرر کرد و این مقصود را با نزول انرژی های اک از اقیانوس عشق و رحمت به مراتب دنیوی مقدر نمود.

مهاجرت کبیری که از عمق تاریکی تا اوج نور مقرر شده بود از دل خاک و بطن لجن زار و مرداب آغاز شد تا مراحل خود را در صعودی به سوی اشرف مخلوقات، یعنی آگاهی انسانی طی کند. در دوره های حیات مخلوقات صاحب ادراک و در خلال تولدها، طی عمرها، به خواب رفتن ها و حیات دوباره، منافی منظور شده بود:

باهر بار تولد دوباره صعودی به پله های بالاتر نردبان هوشیاری معنوی میسر می شد.

دریا به منزله مهد حیات برگزیده شد.

جادوی انرژی های اک مجموعه هائی پیچیده از مادیزه ها و یاخته ای زنده آفرید. تصرف چسبنده حیات و اصرار ذاتی یاخته ها برای هستی موجب تزویج آنان با یکدیگر شد و صور مستقلى از حیات پدید آورد که تمایل به

واکنش نسبت به محیط نشان می داد و از قدرت حرکت در آب و جستجوی غذا و تأمین حفاظت برخوردار بود.

توده های مادیزه ها^{۴۸} تکامل یافته و به تک یاخته ها و بتدریج به بافت های گیاهی آب زی تبدیل شدند. پس از گذشتن میلیون ها سال، از همین گیاهان صورت های کامل تری از نباتات، اسفنج ها و گل های عمق دریا پدید آمد. در سطح زمین هم معدنیات همین روال را در پیش گرفتند، اما نخستین صورتی از حیات که در مراحل تکاملی بعدی اش به کالبدهای آدمی تحول یافت، در ابتدا در شکل ماهیان و در بستر دریا پدید آمد. قانون اک دوباره به شیوه مرموز خود به جنبش در آمد و دریافت که این موجودات به اعضاء و جوارح و ارکانی نیاز دارند. بعضی از آنان خاصیت تهاجم یافتند و از موجودات دیگری تغذیه کردند که برای بقاءشان تنها به یاخته ها و گیاهان دریائی متکی بودند.

هوشیاری بر موجودات دریائی نازل شد. این هوشیاری ناچیز با وجود بدوی بودنش، به جانوران کوچکی که دفاعی در مقابل آراواره هائی که برای بلعیدن ماهیان بی خبر باز می شد نداشتند، راه فرار را نشان داد. قامت و سرعت این نام آوران دریائی تا جائی افزایش یافت که اشتهائی بی سابقه به ظهور رساندند. این جانوران نیاکان کوسه ها، نهنگ ها و سایر موجودات غول پیکر آب های عمیق شدند.

شماری از این موجودات عجیب به دنبال شکار آسان تر از دریا در آمدند. میلیون ها سال گذشت و حماسه مهاجرت آب زادگان و آب زیان از دریا به خشکی ادامه یافت. آبشش داران و باله داران به مرور زمان ریه و دست و پا در آوردند. بسیاری از آنان روی دو پا راه می رفتند، سرهای سوسمارگون شان عقب می ماند و دندان هایشان می درخشید. جستجوی غذا جانوران را به سوی جنگل های تاریک و نمناک سوق داد تا روزی که هر یک از تیره های آنان به پیکر مهیبی در پوشش های استخوانی بدل شد که

تنها توسط چند واکنش تحتانی حیات کنترل می شد. برای ارضای گرسنگی سهمناکشان بقدر کافی حشرات خرنده ای به بزرگی گنجشک و حشرات پرنده ای که نوک تا نوک بال هایشان به یک متر می رسید، یافت می شد. هر چیزی که راه می رفت، میخزید یا می پرید وسیله ارضای طمع این موجودات می شد.

اینها نیاکان خرنندگان بودند. قامت آنها به شش متر و محیط شان به پانزده متر بالغ می شد. دم آنان بسیار حجیم و جمجمه هائی بزرگ و شبیه گاومیش بالغ، دندان هائی پهن به طول پانزده سانتیمتر و بسیار نیرومند داشتند. ناخنهای پای آنها بیش از طول دندان پیش می رفت و خم می شد.

سایر تیره های جانوران هم تا به همین میزان ترسناک و مهیب بودند.

بخاطر پوشش ضخیم استخوانی موجود در سطح پوست این جانوران بندرت به یکدیگر حمله ور می شدند. شماری از آنان علف خوار و شماری دیگر گوشت خوار بودند.

نیروی محرکه آنان از اشتهای پایان ناپذیر و ترس ناشی می شد. این موجودات همچون کوهی سست از استخوان و گوشت و دارای سیستم عصبی گند جانوران خونسردی چون خزندگان بودند.

دوران حاکمیت این هیولاها بر زمین میلیون ها سال طول کشید معدودی از تیره آنها به اژدها تغییر شکل دادند که در سطح زمین زندگی می کردند. اژدهاهای کوچکتر بر قلمرو هوا حاکم شدند. آنان بال در آوردند و به پرواز پرداختند. این تیره بسیار وحشتناک تر از تیره ای بود که بر زمین قدم بر می داشت.

آزمون اک در قالب این هیولاهای کریه ناگهان به پایان رسید. اژدهاهائی که میلیون ها سال بر عرصه زمین حکومت کرده بودند قادر نبودند با تغییرات سریعی که پیش می آمد انطباق نشان دهند. ظرف چند قرن منقرض شدند. کندی حرکت آنان مهاجرت را ناممکن کرده و هوش اندک شان یارای فهم خطری را که در پس این تغییرات آب

و ہوائی نہفتہ بود نداشت. با شروع عصر یخ بندان ، این هیولاها منجمد شدند.

اینک اک برای آزمون مخلوق دیگری آمادہ بود و برای نخستین بار بہ آہائی روی کرد کہ سوگماد مورد لطف خود قرار دادہ بود. اینان مخلوقاتی بودند کہ در دوران حکومت ہیولاہا قربانی ترس و وحشت شدہ بودند و از روزی کہ زائیدہ شدند تا مرگ تحمل بار عظیمی از واہمہ را تجربہ کردہ بودند. انہدام ہیولاہای مرگ بار در جہان خشونت بار دیروز عصر دیگری را نوید می داد و اک زمین را برای آزمون ارزشمندی آمادہ می کرد کہ سوگماد مشیت کردہ بود و آن آمدن روح بہ دنیا بود.

ہیبت عظیم سیارہ زمین بہ ارادہ اک رو بہ نرمی و زیبائی نہاد و کوه ہایش بہ جنگل ہا و وصلہ های پرگل مزین شد. درہ ہا از پروانہ و پرنندگان خوش نوا انباشتہ بود. نور و سایہ بہ صبحگاہان و شامگاہان عاریت دادہ شد. اینک پستانداران بہ دنیا قدم گذاشتند و پیشینیان نوعی را تشکیل دادند کہ نژاد امروزی بشر را نیز شامل می شود.

اینها موجودات شیرده بودند که طفلشان را درون بدن خود رشد می دادند در حالیکه هیولاهای پیشین تخم می گذاشتند. اینان به مواظبت از نوزادان خود می پرداختند، چون اکنون عشق به این جهان وارد شده بود. دوران پیش از آن عرصه وحشیگری سهمناکی بود که در آن اژدهاها و سایر جانوران نوزادانی را که تازه از تخم بیرون آمده بودند می بلعیدند.

البته هنوز دورانی نبود که بتوان آن را مملو از لطافت خواند زیرا هنوز جانوران درنده ای همچون گربه سانان ببر دراز دندان، خرس و گرگ و سگ سهم سبعیت خود را ادا می کردند. گرازهای غول پیکر و ماموت های گوشت خوار هم بر آنها افزونی می کرد.

دو صنف بزرگ و معین از جانوران وجود داشت. یکی گوشت خواران که فقط از جانوران زنده تغذیه می کردند و مجبور بودند بخاطر بقاء خود اقدام به کشتار نمایند و صنف دیگر جانوران ترسوئی که از زمین تغذیه می کردند. نوع بشر از صنف دوم بود که در اصل برگ خوار بود و از واھمه

برخورد با جانوران درنده ای که برای شکارش کمین می کردند، مأمّن درختان را ترک نمی کرد.

روح هائی که به این محیط تحتانی وارد شده بودند می بایست کالبدی از گوشت و خون برگیرند تا بتوانند در ارتعاشات جهان ماده هستی داشته باشند اما جائی برای زندگی آدمی وجود نداشت زیرا دائماً قربانی درنده خوئی جانوران گوشت خوار قرار می گرفت. او مانند سایر مخلوقات صاحب پنجه های تیز، دندان های ستبر و دراز و قدرت عضلانی سهمگینی نبود. نیروی او برای مقابله با آنها کفایت نمی کرد.

اعماق آب ها هم مأمّن او نبود. در آنجا هم طعمه گوشت خوارانی می شد که در صدد بودند او را از هم بدرند. جنگل ها انباشته از مارهای عظیم الجثه و حشرات مهلک بود. در مرغزارها هم گرگ ها جولان می دادند. در کل عرصه زمین محل امنی برایش وجود نداشت تا سر در آن نهد و بخسبد. تنها یک محل امن برایش وجود داشت و آن هم در میان شاخه های درختان بود.

باین ترتیب او خانه خود را بر فراز شاخه های درختان ساخت تا طعمه شکارچسانی نشود که جانش را تهدید می کردند. اما او یک صورت بدوی از پستانداران نبود بلکه روح و شکل انسان بود. او توانست قابلیت خیره کننده ای از خود توسعه داده و با سرعتی شگفت آسا در میان شاخ های فوقانی درختان تاب خورده و حرکت کند. اعصار زیادی سپری شد و او همچنان ساکن سرشاخه های جنگلی باقی ماند و به ندرت اقدام به ماجراجویی در سطح زمین می کرد. خوراکش برگ درختان بود که نیاز به آب را نیز برایش تأمین می کرد و بسترش را در نقطه اتصال شاخه های بزرگ درختان پهن می کرد. او نمایش بی پایان کشتاری را که بر عرصه زمین زیر پایش می گذشت نفرین می کرد. اما روزی فرا رسید که مجبور شد بر خاک زمین فرود آید و عمو زادگانش را که هنوز بر شاخ درختان لانه می کردند، ترک گوید.

ابتدا چهار دست و پا راه می رفت، اما بعدها ایستادن را آموخت و موجودی که تا آن روز یک مخلوق محسوب

می شد به انسانی بدل شد که قادر به اندیشیدن بود و اندیشیدن حفاظت را برایش تأمین نمود. بر مبنای این پدیده، الگوی رفتاری معینی را توسعه داد که به آزادی اش منجر شد. دیگر هرگز برتری او مورد تهدید واقع نمی شد. دیگر برده دشمن نبود، چون دشمنان او چیزی جز جانوران جنگل، پرندگان هوا و ماهیان دریا نبودند.

آگاهی انسانی پا به عرصه وجود گذاشت و آدمی اشرف مخلوقات زمین شد.

او اندیشه را پرورش داد و قابلیت استفاده از آن در وی رو به توسعه نهاد بطوریکه برای محافظت خویش از شکارچیان محیط تدابیر لازم اتخاذ کرد. در غارها خانه ساخت و از شاخه های درخت و سنگ، سلاح.

او دریافت که جنس مونث تولید مثل می کند و در گروه های متشکل از خانواده به زندگی پرداخت. در ابتدا جنس مونث با زور تصاحب می شد، زیرا هنوز آدمی موجودی خشن بود که به گذشته های خون آلود نژاد بشر تعلق داشت. یک فرد بعنوان رئیس ایل یا قبیله برای

سرپرستی خانواده ها برگزیده و قبیله به فرمان او اداره می شد.

تمدن در اشکال بدوی خود پدید آمد و نخستین استاد حق نیز به ظهور رسید که نام هم نداشت. اهمیت او برای نژاد بشر در این بود که مسئولیت تأمین نیازها و دادن تسلی و حکمت به آنان به عهده وی واگذار شده بود.

بشر اولیه می پنداشت که سنگ ها و درختان جایگاه اشباحی بودند که تحت فرمان وجود محیرالعقولی بسر می بردند که بر همه چیز حکم می راند.

هویت روح هنوز در آدمی تا به درجه ای از تعالی نرسیده بود که بفهمد و بداند در جستجوی چیست. اما روح به زندگی در کیهانی مجاب شده بود که قوانینش با جهان او تفاوت داشت.

جهان پلارا^{۴۹} که میزبان نژاد آدم در باغ عدن بود در فاصله عظیمی از سایر خشکی ها در افق زمین می درخشید. اقلیم تمدنی که عرصه اش از دریای بزرگ شرق تا اقیانوس غرب گسترده شده بود.

بخاطر سرزمین های عظیم جنگل شمالی ، جانوران سردسیری و صحرای مخوف سرزمین های پر نعمت شرقی اش شهرت داشت.

این سر آغاز نژاد آدم در زمین بود. از میان اعصار کهن و پیش از طلوع تاریخ مدون، در اقصی نقاط حاشیه غربی قاره های بهم پیوسته اروپا ، آسیا و آفریقا نژاد پلاریا بنام بنی آدم Adamic Race بسر می برد که پوستی روشن و مایل به رنگ مس داشت. او از درون جنگل ها بیرون آمد و روی دو پا راه می رفت. نخستین صورت نیایش را در مقابل قدرتی درخشان برگزار کرد که اهریمن

^{۴۹} پلارا Polara نام نخستین سرزمین متمدن زمین است که انعکاس یکی از معروفترین باغ های طبقات بهشتی ، یعنی باغ عدن، در آن امکان ظهور یافت. م

تاریکی را بر می زدود. آن قدرت همچون چشمی زرین و چرخ‌ی در شکوه نور بارش از جهان زیرین سر بر می آورد و گرمای تن شاهانه اش را بر زمین گرسنه ارزانی می داشت.

نخستین بشر پلاریائی آدم **Adom the Rabi** ابوالبشر بود که بر قله تپه ای می ایستاد.

اید^{۵۰} همراه مونث او با سری فرو افتاده پشت سرش می ایستاد در حالیکه او با خورشید خدای خود راز و نیاز می کرد. بخاطر خوراک، حفاظت از رنج و دشمنان و سلامت زنش دعا می کرد.

همه خواست هایش اجابت شد مگر رهائی از رنج و عواطف. خطر را هنگامی شناخت که مخلوق دیگری از درون جنگل سر بر آورد که مانند خودش بر دو پا راه می رفت و خواهان زوجه اش شد. نبرد سختی در گرفت و آدم سرانجام پیروز شد و دشمن را شکست داد. او ابتدا

^{۵۰} **Ede** واژه ای که در شریعت بمعنی حوا، همسر آدم آمده است. م

صاحب یک پسر و بعد پسری دیگر شد؛ و این آغاز تاریخ بشر بود.

اندک اندک ساکنین جنگل گرد ہم آمدند طوایفی را تشکیل دادند۔ بہ آہستگی جنگل ہا را خلوت کردند، جانوران و درندگان را فراری دادند و تولد تمدنی در کنار رودخانہ ای بزرگ را باعث شدند کہ درون قارہ ای بنام آسیا جاری می شد۔

مالاتی، نخستین استاد حقی بود کہ از جانب سوگماد بہ این سرزمین گسیل شد تا اولین دروس علم خدائی را بہ بنی آدم بیاموزد۔

گروہ های آدمیان از ہم جدا شدند، با یکدیگر بر سرزمین های زراعی جنگیدند و بہ تجارت زنان و بردگان پرداختہ و ستیز بر سر سنگ های قیمتی اندکی کہ داشتند را آغاز کردند۔ اندک اندک اک دست اندر کار ظهور تیرہ های دیگر شد۔ سپس انسانی پا بہ عرصہ گذاشت کہ

هایپربوریان^{۵۱} نام داشت. این تیره دومین ریشه نژادی نوع بشر بود.

نژاد هایپربوریان طایفه ای از شمال بود و در سرزمینی ساکن شد که آفتاب هرگز در آن غروب نمی کرد. رگبارهای سهمناک جنگل های عظیمی ساخته بود. باد شمال هرگز قلب این اقلیم را لمس نمی کرد و صورت آدمی در مقابل تابش نور آفتاب و گرمای جنگل به تیرگی می گرائید.

نژاد پلاریائی اهل زراعت، چوپانی و شکار بود اما نسل بعدی به هویت دیگری تعلق داشت که مبادرت به بنا کردن شهرها و استقرار تمدن در قلب جنگل های استوایی کرد. او برای جنگیدن سلاح ساخت و برای حمل و پخت خوراک

^{۵۱} Hyperborean: ساکن دورترین نقطه شمالی زمین

فرهنگ انگلیسی فارسی آریان پور

ریشه دوم نژاد نوع بشر، ریشه پنجم همان آریایی است که امروزه برسیاره زمین حاکم است.

فرهنگ لغات اکنکار

خود ظروفی ساخت. پادشاهی را هم انتخاب کرد تا بر سرزمین عظیم ملنی بورا^{۵۲} حکومت نماید.

این امپراطوری صد قرن به طول انجامید و توسط سلاطین خونخوار و ارکاس اداره می شد. ملنی بوریان ها که رنگ پوست شان سیاه شده بود، از شن زارهای آن سوی مرزهای شمالی جنگل ها گذشتند و قبیله های آدمیانی را فتح کردند که پوست شان سفید بود. آنگاه اسیران خود را به بردگی گرفته و وادار به کار در مزارع، کارگاه های تولید اسلحه و خانه های اشراف کردند. پادشاهان و ارکاس با استفاده از وحشتی نامرئی بنام "سحر" حکم می راندند:

معجزاتی که قدرت حیرت انگیزشان نه تنها تا بدان روز دیده نشده بود، بلکه تا قرن ها بعد هم مورد شناسائی واقع نمی شد.

^{۵۲} ملنی بورا Melnibora امپراطوری عظیمی که به هایپروریان ها، ریشه دومین نژاد نوع بشر تعلق داشت. این امپراطوری یکصد قرن طول کشید و توسط پادشاهان و ارکاس حکومت می شد. فرهنگ لغات اکنکار

پادشاهان وارکاس از این نیروهای اهریمنی به منظور تسلط بر پیروان ، اسیران و بردگان خود استفاده می کردند . آنان بر توده های مردمان نفرین نازل کرده و داد و ستدهای شیعی با ارواح مردگان داشتند. بعضی از آنان بعد زمان را نیز فتح می کردند و می توانستند قرن ها عمر کنند. ابراز حکومت آنان کاهنینی بودند که زوآجیر نام داشتند. این کاهنین از اربابان شان هم گریه تر بودند.

ستمگری آنان در حدی بود که هیچ فرجه ای برای کسی که در نبرد اسیر شده بود قائل نمی شدند. قربانی یا کشته و یا با سرنوشتی به مراتب ترسناک تر از آنچه در تصور می گنجد مواجه می شد. اگر به خدمت در اصطبل یکی از اشراف زادگان و یا بیگاری در خانه آنان می پرداخت حقیقتاً از سعادت یافتگان محسوب می شد.

استاد حق در قید حیات در آن عصر کای کو آس^{۵۳} نام داشت که در خفا زندگی می کرد و اکنکار را آموزش می داد. وارکاس ها او را یافته و به قتل رساندند.

این عصری بود که در آن آدمی عملاً آدم خواری می کرد، زیرا که بتازگی از جنگل گریخته و می پنداشت همه زندگان دشمنان مهلک اویند. او معتقد بود که برای بقاء می بایست به خدای خود، خورشید خدمت کند و شب هنگام حکم نابودی خدایش را داشت. صبحگاهان که دوباره از افق بر می خاست، نیایش کنندگانش می دانستند که آفتاب بر دولت تاریکی و اهریمن چیره شده است.

علاوه بر آن، یک عقیده ساده در میان آنان رواج داشت مبنی بر اینکه اهالی شمال با پوست کمرنگ شان اهریمنند و بنابراین باید مورد اسارت و بردگی قرار می گرفتند.

^{۵۳} KAI Kuas کای کو آس: استاد حق در قید حیات در زمان حکومت سلاطین ظالم و قدرتمند وارکاس که عاقبت توسط آنان دستگیر شد و به قتل رسید.
(ف. ل. اکنکار)

وارکاس ها جهان را فتح کردند و بعنوان نخستین نژادی که به همنوع خود یورش برده و به زور شمشیر بر آنان حاکم شدند به شهرت تاریخی رسیدند.

چندی بعد قدرت شان در جهان شناخته شده آن روز رو به زوال گذاشت، زیرا اک تیره های تازه ای را برای آزمون آماده کرده بود. آنگاه نوبت به سومین ریشه نژاد بشر یعنی لموریان ها^{۵۴} رسید. این یک نژاد نو بود که در سرزمین لموریا به سر می برد. پوست بدنش قهوه ای رنگ بود و زمینه مساعدی برای استقرار تمدن داشت.

لموریان ها شکوهمندترین تمدن را در جهان بر پا نمودند. این تمدن در قاره عظیم مو^{۵۵} واقع در اقیانوس غربی شکوفا شد و با شعبات بسیار و امپراطوری های کوچک تر به دور تا دور کره زمین گسترش یافت. طبیعت آن چشم اندازی استوائی با دشت های وسیع داشت. دره ها

^{۵۴} Lemurians لموریانها نژاد سوم بشر، مردمی بسیار مغوی و متمدن که در سرزمینی بنام لموریا واقع در قاره مو زندگی می کردند. (ف. ل. اکنکار)
^{۵۵} Mu سرزمین مادری زمین در تمدن لموریا. م

و فلات ها از سبزه ها و مزارع کشت شده سرشار بود. فقط تپه های زیبا و ارتفاعات کم به چشم می خورد و کوه بلندی در این سرزمین دیده نمی شد چون قله ها و سلسله کوه های مرتفع هنوز از دل زمین به بیرون رانده نشده بودند.

هوا ملایم بود، گیاهان دائماً شکوفه می کردند و زندگی برای میلیون ها ساکن قاره شادی و سبک بالی محض بود. گل تابعین سرزمین از ده طایفه تشکیل شده بودند که هر یک استقلال کامل داشت ولیکن همگی تحت فرمانروائی یک امپراطور بنام رامو^{۵۶} عمل می کردند. نام این سرزمین را "امپراطوری آفتاب" نهادند.

رامو نماینده مقام متعال بود، اما نیایش نمی شد. خدا بواسطه نمادهای معینی نیایش می شد و همه می دانستند

^{۵۶} Ra Mu امپراطور "مو" یا لموریا، سرزمین خورشید که نماینده مقام متعال برای لموریان ها بود ولیکن نیایش نمی شد. (ف. ل. اکنکار)

که روح جاویدان است و مآلاً به منشأی بازگشت می کند که از آن آمده است.

حرمت مقام متعال برای لموریان ها به میزانی بود که هرگز نامش را به زبان نمی آوردند و حتی هنگام دعا با استفاده از نمادها به نام او اشاره می کردند. هر چند " را " یا آفتاب واژه ای بود که صاحب جمیع صفات حضور تعالی در زندگی آنان محسوب می شد.

ساکنین " مو " از درجات اعلائی تمدن و روشنگری برخوردار بودند. طبعی ملایم و روحیه ای صلح آمیز داشتند و نشانه ای از وحشی گری در رفتار اجتماعی شان دیده نمی شد. بعنوان تبعه امپراطوری عظیمی که از طلوع آفتاب گسترش داشت (سرزمینی که آفتاب در آن غروب نمی کرد) همگی تحت محافظ " مو " سرزمین مادری زمین قرار داشتند.

نژاد حاکمه مو چهره ای زیبا و قامتی برازنده داشت:

پوست زیتونی، چشمان درشت و سیاه و موی مشکی و صاف.

نژادہای دیگری در مو ساکن بودند مثل نژاد زرد، قہوہ ای یا سیاہ ولیکن حاکمیت نداشتند۔ آنان دریاہا را می پیمودند و سرزمین ہای جدیدی کشف می کردند، در آنها ساکن شدہ و اجتماعاتی را تأسیس می کردند، معابد عظیم ، کاخ ہای سنگی و بناہای یاد بودی با کندہ کاری ہای ہنرمندانہ می ساختند۔

درون قارہ مو ہفت شہر عمدہ قرار داشت کہ در آنها مراکز تحصیلات مذہبی و علمی وجود داشت۔ شہرہای بزرگ دیگری ہم وجود داشت کہ مہد تجارت و صنعت بود۔ بعنوان مرکز جهان آن زمان ، مو سرزمینی بحساب می آمد کہ مردم از تمامی سایر نقاط جهان برای یادگیری ، تجارت و بازرگانی بہ آنجا می رفتند۔ باقی جهان متشکل از جوامع تابعہ مو بود۔

سومین استاد حق در قید حیات در این دورہ ظهور کرد و نامش گئوتان بود کہ بہ مردم مو خدمت می کرد و ہنگام انہدام جهان شان را نیز بہ آنان گوشزد کرد۔

این تمدن در اوج شکوفائی خود بود که ضربه مهلکی دریافت کرد. غرشی که از دل زمین بر می خاست، به همراه زلزله ها و فوران های آتشفشان بخش های جنوبی را به لرزه در آورد. امواج غول آسا و طوفان زای اقیانوس بر خشکی ها در غلطید و شهرها را ویران کرد. کوههای آتشفشان شعله و دود و مواد مذاب از خود بیرون دادند. زمین های مسطح عقب نشینی کردند و مواد مذاب بسترهایی ساختند که به صخره ها تبدیل شد.

بعد از این واقعه مردم قاره مو بتدریج بر وحشت حاصله فائق آمدند؛ شهرها بازسازی شدند و روابط بازرگانی از سر گرفته شد. نسل ها از این چشم انداز گذشت بطوریکه واقعه مزبور به یک پدیده تاریخی بدل شد که دوباره قاره مو قربانی زلزله ها شد. تمامی قاره بلند شد و مثل امواج اقیانوس در هم غلطید. زمین به تپش افتاد و همچون برگ درختان در مقابل طوفان به لرزه در آمد. معابد و کاخ ها بر زمین فرو ریختند و یاد بودها و مجسمه ها واژگون شدند. شهرها به تلی از ویرانه بدل شدند.

زمین بر خود لرزید، برخاست و فرو افتاد. آتشی کہ از دل زمین شعله می کشید، بیرون جهید و ابرها را درید. توده های غلیظ دود بر فراز سرزمین ها غوطه می خورد و امواج غول آسای طوفان از میان شهرها و دشت ها در می غلطید. مردم وحشت زده درون معابد و قلعه های جنگی پناه می بردند و آتش و دود از آنجا بیرونشان می راند.

در طی شب، خشکی شکاف خورد و به اعماق تاریک آب های اقیانوس فرو رفت و زندگی میلیون ها را با خود به زیر آب برد. از فراسوی همه مرزها امواج سهمگین به درون غلطیدند تا در نقطه ای که روزی مرکز سرزمین مو بود، با هم بیامیزند، بجوشند و نخستین تمدن سیاره زمین را نابود کنند.

در خلال این انهدام، مواد مذاب کوه هائی را تشکیل دادند که قله هایشان همچون جزایر کوچکی سر از آب بیرون نگاهداشتند. مردمانی که از این مصیبت جان سالم

بدر بردند نژادی هستند که چندی از آنها هنوز در جزایر دریای جنوب سکونت دارند.

در نوبت بعدی، از سوی دیگر جهان نژادی به مرحله ظهور رسید که آتلانت نام داشت و چهارمین ریشه نژادی بشر را تشکیل داد. این همان نژاد سرخ بود که در قاره ای بنام آتلانتیس واقع در اقیانوس اطلس، دو نیمکره شرقی و غربی را از هم جدا می کرد. آتلانتیس به سرعت رشد کرد و شهرها، مزارع، زمین کشاورزی و دره های سرسبز رو به همه سو گسترش یافت. مردم مقام متعال را در قالب مظهری به نام تات نیایش میکردند که نمایشگر چهارگوشه جهان یعنی شرق، غرب، شمال و جنوب بود.

آتلانتیس بعنوان کانون بزرگترین تمدن جهان جایگزین مو در عصر خود شد و مراکز آموزش، تجارت و امور بازرگانی در سراسر قاره توسعه یافتند. جمعیت آتلانتیس به بیش از یکصد میلیون نفر بالغ می شد. اما شیوع جادو موجب نگون بختی این تمدن عظیم شد. کشیش

شاه هائی که تات تسوک نام داشتند، جادوگران ستمگری بودند که با اراده ای آهنین بر سرزمین حکومت می کردند.

کاستروگ^{۵۷} استاد حق در قید حیاتی بود که در این تمدن ظاهر شد تا به این مردم سبزه رو بگوید که مقام متعال از درگیری آنان با جادوگری ناراضی است. او بخاطر مشکلاتی که برای شاه فراهم کرد به تیغ شمشیر سپرده شد اما به او هشدار داد که به زودی جان های زیادی طعمه مرگ در زیر آب دریاها خواهند شد.

یک نسل از این هشدار گذشت تا همان فجایعی که تمدن مو را به زیر کشیده بود با انهدام و مرگ، نژاد چهارم بشر را نیز به اعماق کشانید و فقط تاریکی اقیانوسی عبوس را برای استقبال ناویانی باقی گذاشت که شهامت عبور از گستره عظیم آب هایش را داشتند.

^{۵۷} Castrog استاد حق در قید حیات در آتلانتیس که مردمان را از خطر بکارگیری

جادو خبرداد و بخاطر درد سرهائی که برای حکومت آفرید به قتل رسید.

(ف. ل. اکنکار)

پنجمین ریشه نژادی بشر با امپراطوری پر شکوه اوئیگور در آسیای مرکزی و نشو و نماي آریائی ها در صحرای گوبی ظاهر شد. سرزمین عظیمی بود که از سواحل اقیانوس آرام تا آسیای مرکزی و اروپای شرقی را در بر می گرفت. تاریخ این امپراطوری تاریخ نژاد آریا است. پایتخت آن در صحرای گوبی و در آن زمان آنچنان پر نعمت و پهناور بود که کانون جهان بشمار می آمد و از تمدن بسیار بالائی برخوردار بود.

راما، استاد حق در قید حیاتی که در جهان متمدن آریائی مشهور شد از دره های مرتفع سرزمین تبت به شهر خاراخوتا که پایتخت اوئیگور بود آمد و به آموزش اکنکار مبادرت کرد. او تحت تعقیب مراجع حکومتی از امپراطوری تبعید شد و به تبت بازگشت و در آنجا معبدی بنام کاتسوپاری را بنا نهاد که در دامنه کوهستان های شمالی قرار داشت. از آنجا به هند رفت تا علوم اکنکار را به توده های روز افزون بشر آموزش دهد.

ریشه ششم نژاد بشر نژاد زرد است که به تدریج با انقراض نژاد آریا بر جهان مسلط خواهد شد. بستر این نژاد طوایف شرقی مغول هستند که کانون زندگی شان در جهانی ناشناخته در اعماق سرزمین های شمال قرار دارد و بیش از معدودی قادر نیستند به آنجا نفوذ کنند. استادی که از جانب اک به سوی این جهان نیمه تاریک و نیمه روشن گسیل خواهد شد رگنارد نام دارد. تقدیر این نژاد هنوز در این سیاره مستجاب نشده است. نمایش پایانی این نژاد هم توسط آتش، زلزله و امواج مد اقیانوس انجام خواهد شد. ریشه هفتم نژاد بشر نژاد طلائی است و آنان را مردمان زوهر^{۵۸} خواهند نامید.

استاد حقی که مسؤل مصالح معنوی این نژاد خواهد بود، سپ هر Sep.Her نام دارد.

^{۵۸} Zohar people هفتمین ریشه نژاد بشر که از سیاره ای دور دست به سیاره زمین که در طی قرون بیست و یکم و دوم منهدم خواهند آمد و به استعمار آن می پردازند، اما شکست خورده و پس از چند قرن عقب نشینی خواهند کرد.
(ف. ل. اکنکار)

آنگاه سوگماد روح ها را از سیارات و صور فلکی پس می کشد، در جهان های بهشتی در خواب می کند تا بازسازی خسارات وارد شده به سیارات جهان های تحتانی پایان گیرد.

آن دسته از روح هائی که قرار است باز گردند، دوباره به این جهان راهی می شوند تا مراحل توسعه معنوی خود را به پایان رسانند.

شریعت کی سوگماد ۱

The Shariyat Ki SUGMAD 1

پال توئیچل

۱۹۷۱

فصل چہارم

اقلیم سوگماد

The kingdom of the SUGMAD

اقلیم سوگماد

در اینجا آموزش جهان بینی وسیعی که به رهایی می انجامد از طریق ماهانتا در اختیار تمامی کسانی گذارده می شود که شایستگی دانستن آن را کسب کرده اند.

کسی که گوش شنوا و چشم بینا داشته باشد، به دریافت تمامیت این دانش و شکوه آن نائل خواهد آمد.

● هر روحی از طریق وصل توسط ماهانتا از جهان مادی رهایی حاصل می کند.

اختیار این وصل از جانب سوگماد به وی تفویض می شود.

ماهانتا به منزله نماینده مقام متعال در همه طبقات پایین تر از آنامی لوک عهده دار رها سازی و انتقال وضعیت

آگاهی معنوی تمام کسانی است که مایلند آزادی را به روش اک کسب کنند.

این رها سازی در لحظه وصل رخ می دهد نه هنگام رحلت روح از کالبد جسمانی و مرگ در طبقه مادی.

کسانی که به وصل حلقه درونی اک می رسند، عمر خود را در طبقه فیزیکی سر می کنند و هنگام مرگ به جهانهای برتر انتقال می یابند بدون اینکه لازم باشد در دربار قضاوت یاما^{۵۹} حضور یابند.

او سلطان مرگ است و همه روح های وصل نیافته در دادگاه وی حضور می یابند تا حکم کیفر و پاداش اعمال زمینی خود را دریافت کنند.

وصل نیافتگان کسانی هستند که رهایی را بواسطه وصل از طریق ماهانتا دریافت نکرده اند.

^{۵۹} Yama مقامی که مسئول قضاوت دقیق کرده های هر فردی و صدور حکم مقتضی برای وی است؛ بر کلیه ارواح وصل نیافته مقدور است که پس از مرگ کالبد جسمانی از دربار وی حکم بگیرند؛ رجوع شود به دهارمارای (ف.ل.اکنکار)

غسل تعمید و آیین های مشابه شرط کافی برای
رستگاری نیستند.

پیوستن به هیچیک از ادیان، فرقه های اسرار و آیینی
هم تضمین کننده آزادی معنوی نیست.

فقط استاد حق در قید حیات از این توانایی برخوردار
است که روح ها را وصل دهد و به نواحی نور برساند.

روح واصل شده در هنگام مرگ توسط ماهانتا برگرفته
و با نور تابناک آتمالوک روبرو می شود.

جسم را پشت سر می گذارد و دیگر هرگز مجبور
نخواهد بود به اسارت کالبدی در سیاره زمینی تن در دهد.
اینک آزاد است تا در اقلیم ابدیت سوگماد هر رسالتی را که
آرزو کند برگیرد. ایمان، قدم اول در کوره راهی مخفی
است که به بهشت می انجامد.

تا روزی که چلا به اطمینان تام به ماهانتا، ایمان کامل
به اک و اعتماد مطلق به سوگماد نرسیده باشد، وقت خود را
تلف کرده است.

ایمان فرد به ماہانتا باید نتیجہ فہم کامل و تسلیم کامل باشد۔
 ہر آنچہ ماہانتا دربارہٴ چلائی اک می داند و
 می فہمد، اسرار خود اوست۔

او ہرگز این واقعیت را بہ زبان نمی آورد اما میزانی
 از اطاعت و رعایت خواستہ ہا و توصیہ ہای خود را از یک
 چلا انتظار دارد۔

او ہرگز چیزی جز این از یک چلا انتظار ندارد کہ
 خود را بہ آن ارادہٴ الہی کہ از مجرای حضور وی بہ منزلت
 استاد درون سود می جوید، تسلیم نماید۔

آنان کہ از عقیدہ بہ ماہانتا دست بر می کشند مجبور
 خواہند شد بہای آن را پرداخت کنند۔ این باز پرداخت در
 تناسب مستقیم با میزان قابلیت ہای آنان خواہد بود۔

از آنجا کہ استاد درون تنہا بہ منزلت ابزاری برای
 سوگماد ہستی دارد، کسانی کہ از طریق اک پیروی
 می کنند باید او را نمایندہٴ حضور قدرت اک در

زمین بدانند. او استاد هیچ کسی خارج از پیروان طریق
اکنکار نیست.

اما برای کسی که در برکات اک مستغرق شده
باشد، او آواتار، استاد، راهنما و ابزار تجلی باریتعالی است.

ماهانتا مسئولیت زندگی معنوی هر کسی را که بخواهد
یک چلا شود، می پذیرد.

او در میان وقایع زندگی دنیوی به راهنمایی چلا
می پردازد و به او کمک می کند تا در همین عمر و پیش از
رحلت^{۶۰} از این جهان تمامی کارمایش را تسویه نماید.

یک چلا، بعد از ورود دائم به جهانهای دیگر خود را
دوباره تحت آموزش و راهنمایی معنوی همان استادی
می یابد که در این جهان می شناخته است.

۲ واژه رحلت در معنای کلمه Translate آمده است که در فرهنگ
اکنکار به معنی ترک کالبد فیزیکی هنگام مرگ است. معنای دیگر این
کلمه « ترجمه » می باشد که می توان در بیان مصداق آن در این
معنی گفت که تجلی وجودی یک فرد هنگام مرگ از یک واقعیت به
واقعیتی دیگر ترجمه می شود. م

ماہانتا ہرگز کسی را کہ تحت مسئولیت وی قرار گرفتہ
 باشد ترک نمی کند. تفاوتی ہم نمی کند کہ آیا چلا اقدام
 بہ قطع رابطہ کند یا نکند.

این پیوندی است کہ یک بار کہ بستہ شد، شاید بتوان
 در ظاہر آن را شکست، اما در طبقات درون این پیوند تا بہ
 ابد برقرار خواہد ماند.

آنگاہ کہ چلا در آخرین تناسخ زمینی اش با ماہانتا
 دیدار می کند، قدرتی معجزہ آسا از سوی ماہانتا درون
 چلا تعبیه می گردد.

اینگونہ است کہ ہر گاہ چلا آمادہ باشد و بہ مرحلہ ای
 از توسعہ معنوی خود رسیدہ باشد کہ شایستہ دیدار با استاد
 حق در قید حیات باشد، این دیدار ناگزیر انجام خواہد شد.

ہر گاہ یک مرد یا یک زن استحقاق ایستادن در جوار
 ماہانتا را کسب کردہ باشد، ہیچ قدرتی در کیمان نیست کہ
 بتواند او را از ست گورو دور نگہدارد. این دو باید با ہم
 دیدار کنند چون قانون معنوی اقتضا می کند.

● لذا در همهٔ موارد، کارمای خوب است که فرد را به سوی ماهانتا هدایت می‌کند.

اثبات این امر در واقعیت آن نهفته است، چون آنگاه که چلا آماده باشد، ماهانتا او را خواهد یافت. ماهانتا به منظور مشایعت چلا به درون جهانهای بهشتی سوگماد مهیا شده است.

این جهانها عبارتند از:

آتمالوک (آتمالک)

الځ لوک

آلایالوک

حقیقت لوک (حوکیکات لوک)

آگام لوک

آنامی لوک

فراسوی آنامی لوک، تنها پروردگار پروردگاران بسر

می‌برد.

اینجا در عین حال خانہ حقیقی آتما نیز هست؛ آن ذره ای از خدا که به جهانهای زیرین گسیل شد تا تزکیه شود.

اینجا جهانهای خالص سوگماد است:

● اقلیم کیهانی اک که در آن نه زمانی هست، نه مکانی، نه ماده ای و نه حرکتی. گستره ای که در آن کارما و تناسخ به پایان رسیده است و آتما جزئی از عالم کبیر و در عین حال دارای هویتی مستقل است. در اینجا است که آتما به انتخاب خود رسالتی را در جهانهای زیرین بر میگزیند تا به همکاری با خدا اشتغال ورزد.

کالبدهای آدمیان در جهانهای زیرین و بخصوص در کیهانهای مادی، یکی از جنسیت های مؤنث و مذکر را بر می گیرند.

باین ترتیب تولید مثل در جهانهای تحتانی از مجرای قوای جنسی انجام می شود.

**اما در جهانهای آسمانی آنامی لوک، روحها از عکس
العمل مقام باریتعالی نسبت به خودش زاییده می شوند.**

● بنابراین، هر روح ذره ای از منشأ الهی است که مقام
متعال کائنات است.

● هر یک از این ذره ها، بارقه ای از نفس الهی است.

**آتما - روح - یک اتم خنثی از منشأ الهی حیات است.
نه مذکر است و نه مؤنث، نه نرینه است و نه مادینه، نه مرد
است و نه زن.**

**روح در جهانهای الهی هر دوی اینهاست و هیچ
کالبدی بر خود نمی گیرد مگر هنگامی که به جهانهای زیر
طبقه آتما، طبقه پنجم وارد شود.**

**از آن لحظه به بعد، روح کالبدی از یک جنسیت بر
خود می پذیرد.**

**در ابتدای این سلوک، معمولاً در قالب مذکر ظاهر
می شود، سپس هیئت مؤنث می پذیرد.**

در طی میلیون ها تناسخ در جهانهای فیزیکی، روح به تناوب کالبد مذکر و مؤنث به خود بر می گیرد، هر بار درسی می آموزد در حالی که هم کارما می اندوزد و هم کارما تسویه می کند.

کارمای خوب ذخیره می شود در حالیکه کارمای منفی باید به عنوان بهای آموختن درس های زندگی پرداخت شود.

● هدف نهایی کارمای خوب رساندن چلا به استاد حق در قید حیات است تا حقیقت طریقی را که به سوگماد منتهی می شود، بیاموزد.

این بالاترین پاداش کارمای خوب است چون رهایی چلا را از چرخ هشتاد و چهار تضمین می کند.

آثار حقیقی انکار بردن چلا به جهانهای بهشتی به منظور آغاز همکاری با خدا است.

هدفی فراتر از این وجود ندارد. هرگاه چلا از رسالت خود در زندگی جویا شود، پاسخش این است که **والا ترین مقصود** از هستی روح همکار خدا شدن است.

او، در طبقه آتما که به جهان روح مشهور است زندگی معنوی خود را به معنای حقیقی آغاز می کند.

نام قدیم این طبقه ست نام است که فرمانروای این طبقه نیز هست.

این نخستین اقلیم از اقالیم حضور خالص سوگماد است که روح در آن به خودشناسی می رسد.

اینجا طبقه جدا کننده جهانهای روح خالص الهی و عوالم منفی است.

جریان صوتی در اینجا نَت تنهای فلوت است.

ذکر انعکاس به این طبقه، سوگماد، نام مقام متعال است.

طبقه بعدی **الْخ لوك**^{۶۱} نام دارد که به طبقه نامرئی مشهور است.

الخ، نام قدیم این طبقه و ذکر آن « شانتی » است.

در زبان ہندو، این کلمہ بہ معنای « صلح » و « آسایش » است.

این دومین از جہانہای سوگماد و فرمانروایش وجودی عظیم بہ نام الخ پوروشا است کہ گاہی برخلاف طبیعت ذکر این طبقہ، بی ملاحظہ و خشن بہ نظر می آید.

صوت اک در این طبقہ مانند صدای باد است.

گاہی می گرد و گاہی همچون نسیم در میان شاخہ های بلند درختان می نالد.

آلایالوک سومین جہان معنوی خالص است کہ فراسوی ناحیہ آتما قرار دارد. این جہان سرشار از درخششی حقیقی است کہ غالباً ساچ خاند نیز نامیدہ می شود.

ذکر این طبقہ شبیہ صدای زمزمہ آہنگی با لبان بستہ و با لفظ « ہوم » است.

در توضیح اینجا صفت جہانہای بی پایان بکار رفتہ است، زیرا وسعت آن فراسوی درک و ہوش بشر است.

فرمانروای این طبقه آلیاپوروشا نام دارد، وجودی پر هیبت که حضورش هر روحی را که از این عالم می‌گذرد پر می‌کند.

حویکات لوک^{۶۲} (حقیقت لوک) چهارمین عالمی است که روح بر سر راه رسیدن به سوگماد در مرکز کائنات از میانش عبور می‌کند.

این معمولاً بالاترین وضعیتی است که روح می‌تواند بدان برسد.

اینجا طبقهٔ خدانشناسی است و روح دانش الهی را در این اقلیم تجربه می‌کند.

صدای این طبقه به هزاران ویولون می‌ماند.

ذکر این طبقه «آلوک» می‌باشد.

وجود عظیم این اقلیم، خداوند چهارمین جهان روح خالص الهی، حوکی پوروشا نام دارد.

۴ حویکات لفظ سانسکریت و مترادف با واژهٔ حقیقت است - حویکات لوک اقلیم حقیقت. م

پنجمین طبقه به آگام لوک، به معنای طبقه غیر قابل دسترسی مشهور است.

ارواحی که از حقیقت لوک گذشته و به این عالم می رسند بسیار اندک اند. فضای این عالم فراسوی قدرت تصور ذهن است. صوت این طبقه موسیقی لطیفی است که تن به توضیح نمی دهد. صدایی است شبیه نغمه سازهای بادی چوبی، نازک شیرین و زیبا.

نغمه ای که روح را به خلسه ای باشکوه می برد.

کلمه « حوکا » ذکر این عالم است. تجلی سوگماد در این عالم خداوند پرهیبتی به نام آگام پوروشا است که نگهبان دروازه آنامی لوک^{۶۳} طبقه بی نام است.

آنامی لوک جهان سوگماد، مقام تعالی است.

او خداوند خداوندان و بالاترین تمامی وجودهاست که در اقیانوس عشق و رحمت منزل دارد.

برخلاف آنچه بسیاری می‌پندارند، او نه در کاخی
سکنی دارد و نه بر تختی می‌نشیند.

منزل او کانون عظیم تمامی کائنات، قلب و مغز کل
حیات و هستی است.

سوگماد در مرکز این اقیانوس غول آسا مقیم است و
باقی همه چون گردابی بدورش گردان، جز کلمه او نیست
که به عوالم بر روی عوالم فرستاده می‌شود.

کلمه - صدای سوگماد، همچون امواجی که از مرکز
نهر به اطراف می‌رود زمزمه اش را در نغمات بسیار در
تمامی طبقات می‌سراید و پیش می‌رود.

یکایک این زمزمه‌ها همان کلمه زنده است که همه را
در هر یک از جهان‌ها می‌آفریند و بدان حیات می‌بخشد.

بواسطه حیاتی که در این موج‌ها یا همان جوهره
سوگماد، روح تمامی موجودات، تعبیه شده است، زندگی
وجود دارد.

ہنگامیکہ بہ انتہای جہان ہا می رسد، چون موجی باز می گردد و ہمہ روح ہایی را کہ آمادہ ہمکاری با خدایند با خود بہ بالا می برد. آنہا بہ خانہ حقیقی خود بازگشتہ ہمکار خدا شدہ و رسالت خود را در زندگی بہ پایان رسانیدہ اند.

بشارت واقعی اک ارانہ حقیقت بہ چلا است.

این حقیقت برای صعود او بہ جہانہای نور و صوت یا اقلیم سوگماد بکار می آید.

قانون معنوی بر این واقعیت استوار است کہ برای ہر روحی امکان شکوفایی معنوی در مقیاس ہای متفاوت و در جہات بی شمار فراہم است.

او می تواند در طلب نظمی در زندگی خود باشد کہ بر مبنای روابط وی با سوگماد و بہ قصد ہمکار شدن با مقام متعال شکل گرفتہ باشد.

برای چلا ضرورت دارد که شیوهٔ **پراتیهارا** را تمرین کند که به معنی عقب نشینی کامل آگاهی از محیط اطراف است.

این عقب نشینی در سایر طبقات هستی پایین تر از آتمالوک نیز انجام می شود.

چنانچه یک چلا به این تمرین مبادرت نکند، صعود خود را به اقلیم بهشتی خدا به تعویق می اندازد.

عدم انقطاع توجه از محیط اطراف باعث تأخیر در رسالت حقیقی روح شده و میان او و وظایف معنوی وی در جهانهای آسمانی فاصله می اندازد.

بهشت به معنی وضعیت نهایی است.

جایگاهی که روح در آن به دیدار با سازندهٔ خود نائل می آید و دربارهٔ رسالت نهایی خود در ابدیت تصمیم می گیرد. روح باید خود به تنهایی خدمتی را که بعنوان رسالت خویش در کیهان پیش می گیرد انتخاب کند.

این حق انتخابی است که سوگماد برای تمامی روح‌ها مقرر کرده است. هیچ یک از صورت‌های دیگر حیات از این امتیاز برخوردار نیست. روح گاهی بصورت‌های تحتانی وارد این کیهان می‌شود.

عموماً در **وضعیت معدنی** وارد زمین می‌شود و اعصار بی‌شمار را در آن وضعیت می‌گذارند.

● در ادامه در هیئت **گل**، **ماهی**، **موجودات دریا** و آب‌های سرزمین‌ها، **مار**، **موجودات پرواز** کننده، حیواناتی که بر شاخه‌های درختان زندگی می‌کنند، **جانوران چهارپا** و در پایان بعد از تناسخات بسیار، **وارد کالبد بشر** می‌شود.

بشر تنها با هم‌نوع خودش زندگی می‌کند.

او تواناترین مخلوقات خداست چون امکان بهره‌وری از قدرت الهی‌اک را در سر انگشت خود دارد.

او می تواند نحوه استفاده از آن را آموخته و خود را از چنگال قدرت کل که بر تمامی کیهان های تحتانی حاکم است نجات دهد.

ذهن به خودی خود برایش کاربرد چندانی ندارد مگر هنگامی که در طبقه فیزیکی زندگی می کند.

ذهن تنها یک ابزار برای آتما است که در این جهان ماده بکار گیرد.

آتما از ذهن و ارکان جسمی و ذهنی خود به منزله دستگاه هایی استفاده می کند که ارتباطش را با جهان تحتانی میسر می سازند.

بشر بدون روح صرفاً یک حیوان است.

او تنها یک کالبد فیزیکی است که در آثار اک به ایستول شریر موسوم است.

تا روزی که چلا منکر اصالت ماده نشده باشد، تعیین هویت وی با عالم جسمانی گریزناپذیر است.

او صدمہ می بیند، بیمار می شود و می میرد تا بہ
ہمان خاکی کہ از آن آمدہ بود باز گردد۔

درون اندام فیزیکی بشر، کالبد ستارہ باران و لطیف
دیگری وجود دارد کہ بہ سوخشم شریر، نوری ساروپ و یا
کالبد نورانی جهان اثیری موسوم است۔

این کالبد بہ درخشش میلیون ہا ذرہ کہ مانند
ستارہ های آسمانند ظاہر می شود۔

بواسطهٔ این کالبد است کہ روح و ذہن می توانند با
کالبد فیزیکی و این دنیا ارتباط برقرار کنند۔

اما شکلی کہ این کالبد بہ خود می گیرد در رابطہ با
سیرت افراد متغیر است۔

باین ترتیب، چلا می داند کہ بر مبنای دورہ ای از اک
ویدیا کہ در آن متولد شدہ است، کالبد اثیری اش
چگونه است۔

ہنگامیکہ کالبد فیزیکی می میرد، نوری ساروپ بہ
منزلہ ابزار تجلی او در طبقۂ اثیری باقی می ماند۔

درون کالبد اثیری کالبد دیگر وجود دارد که بسیار لطیف تر و دارای ارتعاشاتی به مراتب بالاتر از آن است که به کاران شیر موسوم است. این همان کالبد علی است که از کالبد اثیری کاملاً متمایز می باشد.

● علت نامگذاری آن این است که کانون علت های واقعی زندگی ما و در بر گیرنده بذره های وقایعی است که قرار است در زندگی فرد رخ دهند.

این همان کالبدی است که استاد حق در قید حیات در بررسی مسیر گذشته، حال و آینده یک فرد مورد قرائت قرار می دهد.

کالبد دیگری که درون کالبد علی محاط شده است ماناس یا شیر ذهنی نام دارد.

این کالبد به مراتب لطیف تر از دو کالبد دیگر است.

در هیئت اصلی اش همچون حبابی از نور آبی ظاهر می شود که در حضور دیگران صدایی همچون هممه از

خود ساطع می کند. عملکرد آن به منزلهٔ مبدل افکار میان ذهن و کالبد اثری است.

این کالبد تا حدودی قدرت خلاقه دارد و آن هم بخاطر تصاویری است که از بودی شریر یا آنچه به ذهن اتری یا ناخود آگاه مشهور است، دریافت می کند.

بودی شریر میان کالبد ذهنی و روح قرار دارد و در واقع حجابی است که میان ذهن و روح کشیده شده است.

این کالبد نسبت به علایم و تأثیراتی که از جانب روح می آیند بی نهایت حساس است و کارکردش از یک سو دریافت و انتقال این تأثیرات از ذهن به روح و از سوی دیگر از روح به ذهن می باشد.

گزارش کامل یکایک تجربیاتی که فرد در طول تمامی تناسخاتش در طی اعصاری طولانی پشت سر گذاشته است، در اینجا ذخیره شده است.

این علائم توسط استاد حق در قید حیات و با استفاده از اک ویدیا قابل خواندن می باشند.

آتماساروپ کالبد روح است.

آتما شیر در طبقه پنجم یا طبقه روح زندگی می کند که خط جدا کننده عوالم مادی و نواحی معنوی حقیقی است.

این طبقه پهناور و عالمگیر در بر گیرنده هر آنچه که وجود دارد، چه در عوالم تحتانی و چه در کیهان های برتر می شود.

آتماساروپ کالبدی به نهایت حساس و در وضعیت طبیعی اش ابزاری کامل برای تجلی مقام متعال است.

تنها به خاطر حیات اجباری اش در کالبدهای متعلق به جهانهای تحتانی است که بنظر ناکامل می آید.

روح در غلافی پیچیده می شود که باعث می شود ناکامل بنظر آید ولیکن این توهمی بیش نیست که به وسیله نیروهای کل مهیا شده است.

● آزادی معنوی هنگامی نصیب می شود که آدمی خود را در آتماساروپ مستقر سازد.

تشخیص روشنگری درون این وضعیت آگاهی روح
 بواسطه نور و صوتی میسر می شود که در این طبقه تجربه
 می شود.

نوری که روشنایی سوزانش معادل ده هزار خورشید و
 صوتی که غرش مهیبش همچون ده هزار آبشار است به
 دورن وی جاری می گردد.

در اینجا است که روح وارد مرحله خودشناسی می شود
 و خود را در وضعیت خودآگاهی **Self Awareness**
 می یابد.

در این وضعیت از خودآگاهی روح، رسالت کیهانی وی
 در جایگاه همکاری با خدا به سرعت بر او آشکار
 می شود.

اینک او می داند و آماده ورود به جهانهای بهشتی
 روح حقیقی خداست.

او هیچ مقصود دیگری در زندگی ندارد و تمامی وابستگی هایش به زندگی در جهانهای تحتانی ناپدید شده اند.

ارزش پدیده های مادی حواس، ذهن و جسم او را ترک می کنند چون اکنون دیگر روح هدایت و کنترل تمامی وجوه زندگی را در اطراف خود در دست دارد.

همه روح ها باید در ابتدای خلقت شان به اعماء و احشاء توریاپاد Turiya Pad نزول کنند.

سوگماد اینچنین مشیت کرده است که آنها تا روزی که خدمت به او را به شادی های حاصل از آرزوها ترجیح نداده اند، در آن باقی بمانند.

برترین صورت اعتقاد، ایمان به سوگماد است.

باور برتر همیشه کمال باور زیرین را در خود دارد. راز ایمان به سوگماد در این است که آنگونه عمل کنی که گویی در مقصد ایستاده ای.

خدای خدایان به تمامی روح هایی که به این خاکدان

کیهان گسیل می شوند می گوید:

● « **اعتقاد ورزیدن باور کردن نیست** »

● « **با تو می گویم که کلام مرا باور دار! روزی خواهد**

رسید که در همه عالم شک کنی. زمین در پیچ و تاپ

آخر در می غلظد و تو که زندگی پس از زندگی در

جستجو بوده ای هیچ نمی یابی. آنگاه آنچه را که

داری به من تقدیم می کنی و التماس می کنی جانی

را که هم اکنون به بهای ایمانت به من در اختیار

داری از تو نگیرم!»

پروردگار پروردگاران دیگر بار سخن گفت:

● « **من خود را بر آن کس که به من عشق بورزد و**

مشیتم را مطیع باشد ظاهر خواهم ساخت؛ او با من

یکی خواهد شد و من با او »

آنان که به سوگماد عشق می ورزند به درون قلب وی

عزیمت کرده و اقلیم بهشتی را از آن خود خواهند کرد.

هر آنکس هم که به او عشق نورزد و راه خود را به راه او ترجیح دهد، سهمی از اقلیم بهشت ندارد.

این باید بر قلب هر روحی نوشته شود، چون تمامی حیات عالم در دست خدای خدایان است.

اگر توزا یا روح فراموشی را برگزیند و همت خویش را به گل نیرانجان وقف کند، به برده ای بدل می شود که تنها از مواهب فانی این عالم برخوردار خواهد شد که همه تحت حاکمیت گل قرار دارد.

سلوک روح از میان جهانی رخ می دهد که به گل تعلق دارد.

هنگامی که در می یابد وقت ترک کردن رختی رسیده است که او به منظور حیات در جهان تحتانی در بر کرده بود، تمهیدات لازم برای ورود هوشیارانه به کالبد اثیری فراهم می شود.

این نخستین از کالبدهای درونی وی است.

با ورود روح، کالبد اثری حقیقتاً بیدار می شود چون عالم فیزیکی و وضعیت آگاهی مربوط به آن با ترک کالبد بیرونی ناپدید شده اند.

اکنون روح در نخستین ابزار ارتباطی درونی اش بسر می برد.

● این اقامت برای مدتی در این طبقه ادامه می یابد تا اینکه روح یا وارد جهانهای **علی** می شود و یا به درون کالبد دیگری در جهان **فیزیکی** باز می گردد.

این پدیده را تناسخ می نامیم.

روح هنگام مرگ فیزیکی این کالبد خاکی را ترک و به جهان بعدی سفر می کند.

عبور از یک طبقه به طبقه دیگر را کانگرا سامبا **Kangra Samba** می نامند و به معنی تجربه فرامعنوی روح می باشد.

باین ترتیب روح به وضعیتی از دانش و حکمت جهانهای عظیم تری وارد می شود که فراسوی حواس فیزیکی قرار

دارد. سفری که آن را کانگرا سامبا نام نهاده اند، در فاصله ما بین دو جهان توریاپاد یا جهان فیزیکی و اثیری بوقوع می پیوندد.

اینجا همان مکانی است که بودیست های تبت آن را باردو Bardo و مسیحیان، عالم برزخ نام نهاده اند.

یکی از وظایف ماهانتا یاری کردن آتما در هنگام عبور از کالبد فیزیکی و ورود به مقطع کانگرا سامبا در مسیر سفرش می باشد.

بعد از مرگ این ظرف فیزیکی، آتما توسط استاد حق در قید حیات به ناحیه ای از عوالم لطیف رهنمون می شود که طی تلاش خود در جهان فیزیکی کسب کرده است.

● روح هایی که واصل اک شده باشند نیازی به پس دادن حساب برای اعمال خود در اقالیم تحتانی گل ندارند. آنها کارمای زمینی خود را مستهلک کرده اند و اکنون آغاز به تسویه کارمای اعمال خود در طبقه اثیری خواهند کرد.

جهان فیزیکی جهان آشتگی و ستیز است.

● **صلح هرگز بر این جهان حاکم نخواهد شد.**

سوگماد اینچنین مقرر کرده است.

● **عالم به گونه ای طراحی شده است که جهان پیندا**

دست آوردی جز کشمکش نداشته باشد و این به

صلاح روح هایی است که باید در آن بسر برند.

چون این عالم جز بوتۀ آزمونی برای روح

نیست؛ مکانی که او باید برای مدتی بسر برد تا به کمال و

بلوغ معنوی برسد.

روحي که توسط استاد حق در قید حیات واصل نشده

باشد، مجبور است پس از مرگ در مقابل

دهارماری، قاضی کانگرا سامبا بایستد و پاداش یا کیفر

خود را دریافت کند.

هیچ شکایتی شنیده نمی شود و هیچ تخفیفی برای

هیچکس قائل نمی شوند چون همگان باید تحت عدالت

محض قضاوت شوند.

هر روحی به وضوح می داند که در حال محاکمه است و باید حکم دادگاه را بپذیرد.

پس از آن به مکان یا شرایطی انتقال داده می شود که شایستگی اش را کسب کرده است، چه خوب چه بد.

بر مبنای حکم دادگاه، او در این شرایط باقی می ماند تا زمان تعیین شده سپری شود.

پس از انقضای دوره کیفر و پاداش، باز هم به این جهان یا جهانی دیگر فرستاده می شود تا یک بار دیگر رشته های حیات را در کالبد فیزیکی برگیرد.

● او از همان نقطه ای آغاز می کند که جهان را در تناسخ پیشین ترک کرده بود و به تناسب کارمای ماجراهای تازه اش را آغاز می کند.

اقلیم سوگماد انهدام ناپذیر است.

باین ترتیب، هنگامی که روح وارد این ناحیه از نور می شود، یا در آنجا اقامت می گزیند و یا رسالتی برگرفته و به اقالیم زیرین گسیل می شود.

او اکنون فناپذیری را شناسایی کرده و با شعفی که از خدمت به سوگماد در جهت ادارهٔ روان عوالم هستی حاصل می‌شود، آشنایی حاصل کرده است.

روح از تمامی آنچه سوگماد بواسطهٔ فیض پروردگار پروردگاران به وی ارزانی می‌کند نفع می‌برد.

او تا به حدی از خانهٔ حقیقی اش دور افتاده است که راه بازگشت را نخواهد یافت مگر با بهره‌وری از منافع معنوی حضور ماهانتا - سات گوروی کامل.

همهٔ چلهایی که در طریق اک گام برمی‌دارند، علی‌رغم تعلقشان به دوره‌های متفاوت تاریخی و اینکه در زندگی‌های پیشین تحت آموزش کدام استاد حق در قید حیات بوده باشند، اکنون و در این زندگی به سطحی دست یافته‌اند که بتوانند تمامی کارمای خود را مستهلک ساخته و یا در راستای آن انباشت کارما اقدام کنند تا بدین ترتیب امکان رهایی شان در آینده نزدیک میسر شود.

بسیاری از چلهای هم اکنون به نیروی تمرینات معنوی به سطوح مشهودی از شکوفایی دست یافته‌اند.

اما همه آنها به مرحله نهای نایل نیامده اند.

به همین علت است که هنوز برای یافتن راه نیاز به تقلا دارند.
 بعضی ها در سطح طبقه اول و برخی در جهان دوم
 توقف کرده اند.

فقط استادان اک به مرحله پنجم از توسعه معنوی خود
 رسیده اند و می توانند به اراده خود وارد طبقه آتما شوند.
 آنها بسی فراتر از این مرحله دست یافته و وارد طبقه
 آنامی و سرچشمه حقیقی خدایی شده اند.

اینجا مبدأ اصلی روح قبل از سفر به نواحی تحتانی است.

* روح در سلوک قهقرایی خود از مراحل میانی مانند
 آگام لوک، حوکیکات لوک، آلیا لوک، سات لوک، ساگونا
 لوک (طبقه ناخودآگاه) براهم لوک (طبقه ذهنی) برهمندا
 لوک (طبقه علی) سات کانوآل - آندا لوک (طبقه اثیری) و
 پیندا (طبقه فیزیکی) عبور می کند.

به محض حضور در جهان فیزیکی، پرده حافظه به روی

ذهن بسته می شود.

اینجا روح اعصاری را در تقلا سپری و از یک زندگی به زندگی دیگر عزیمت می کند تا در شگفت شود که آیا سفر در آغوش زمان ارزش این همه تلاش را دارد.

- انگشت شماری به طبقهٔ اثیری نرسیده تصور می کنند به اقلیم حقیقی سوگماد را یافته اند.
- آنان می پندارند روح از این طبقه نشأت گرفته بود و اکنون به خانه بازگشته است.

این توهم کل است که وظیفه اش بازی گردون است و

تفریح خدایان.

بدینوسیله کل به قیمت تقلائی روح در راه بازگشت به سرچشمهٔ الهی برای خود مشغولیت می سازد.

پیرو اکنکار هرگز تنها نیست چون ماهانتا، استاد حق در قید حیات همیشه در آتماساروپ یا کالبد روح با اوست.

- ممکن است چلا هرگز این را در نیابد، معذک حقیقت دارد.

از لحظه ای که روح هنگام طی طریق در مسیر حقیقی خدا با استاد حق ملحق می شود، دیگر جدایی بین آنان ممکن نیست.

این امکان هست که چلا طی زندگی های متعددی سرگردان شده و کوشش کند خود را بیابد و به طریق بازگردد اما استاد حق هرگز جانب او را ترک نکرده است.

اگر او هرگز این حضور را درک نمی کند به این علت است که حجاب مادیت چشمانش را بسته است.

هر اکیستی باید **کوندون** را پیشه سازد.

کوندون یعنی درک «حضور» استاد زنده اک.

چه قادر به دیدن شکل استاد باشد یا نباشد، باید کوشش کند یک مکالمه ای ذهنی را از طریق نجوا با وی برقرار نگاه دارد.

● سپس باید گوش بزنگ پاسخ هایی باشد که یا از مجرای اشراق و یا حیطة ذهنی به وی داده

می شود. هرگز نباید تردیدی داشته باشد که استاد از جهان درون با وی سخن می گوید.

چنانچه چلا نگاه کردن به تیسرا تیل - چشم معنوی و عرصه ای که استاد درون یا ماهانتا در آن بسر می برد را تمرین کند، خواهد توانست او را در آنجا بیابد.

چلا ابتدا ماهانتا را در نخستین ناحیه از جهانهای اثیری ملاقات می کنند.

این نخستین ایستگاه بالاتر از تیسرا تیل است.

در طبقات درون این لایه را آشتا دال کانوآل یا نیلوفر هشت برگ می خوانند که اندکی پایین تر از ساهاسرا دال کانوآل، مرکز واقعی جهان اثیری واقع است. این شهر عظیم پایتخت نخستین طبقه فراسوی جهان فیزیکی است.

میان آشتا دال کانوآل و ساهاسرا دال کانوآل جهان خورشیدها و جهان ماه ها قرار گرفته است که گاهی آن را جهانهای صاعقه می نامند.

در اینجاست که چلایی که تمرینات معنوی اک را پیشه کرده باشد با ماهانتا دیدار و سفر دور و درازش را برای خودشناسی آغاز می کند.

او مآلاً به مراتب خداشناسی نائل آمده و به جایگاهی می رسد که تمامی حکمت الهی در اختیار وی قرار می گیرد.

ماهانتا می تواند توسط تمامی چلاهایش همزمان دیده شود چون او از قماش و پیکر خود اک است.

از آنجا که ماهانتا روح تمامی کائنات است، شایستگی ارائه اسرار را به همه واصلین اکنکار داراست و می تواند در ضروریات زندگی از آنها محافظت به عمل آورد.

او از آنچه در ذهن همه چلاها و همه مردم می گذرد خبردار است.

چنانچه اراده کند حتی می تواند افکار حیوانات و هر صورت دیگری از حیات را هم بخواند.

او استاد حقیقی است.

چنانچہ چلا تمرینات معنوی اک را بکار گیرد، در نقطه ای میان جهانهای خورشیدها و ماه ها به منطقه ای وارد می شود که به آشتا دال کانوآل موسوم است.

در اینجاست که تحول کبیر رخ می دهد و زندگی و معیارهای وی را دگرگون می کند. این استحاله هنگامی صورت می گیرد که دیدار با ماهانتا میسر می شود.

او با همان چهره ای ظاهر می شود که در کالبد فیزیکی زندگی می کند با این تفاوت که در کالبد نورانی اش به مراتب زیباتر و سرشار از درخشندگی است.

ماهانتا با شعفی عظیم ظاهر شده و چلا را خوش آمد می گوید. از آن لحظه به بعد، این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد و طی زندگی های شان، چه در طبقه فیزیکی و چه در طبقات معنوی، همواره با هم خواهند بود.

شکل نورانی ماهانتا از لحظه ای که چلا به طریق اک وارد می شود، همیشه همراه اوست، هر چند چلا همانگونه که عموماً پیش می آید، قادر به دیدن او نباشد.

● اکیست باید همیشه **کوندون** (درک حضور ماهانتا) را تمرین کند، چه کالبد درونی استاد را ببیند و چه نبیند.

باید توجه داشت که حضور استاد به هر حال از مجاری تجلی دیگری مثل احساس حفاظت و فضایی از عشق که چلا را احاطه می کند، بهبود امور رفاهی و اکتساب دانش معنوی در زندگی وی مشهود می شود.

این همه رایگان در اختیار اکیستی قرار می گیرد که از طریق سفر روح به جهانهای برتر وارد شده باشد.

می گویند فراسوی آتمالوک (جهان پنجم) جهانهای متعال قرار دارند.

اینجا ناحیه استادان اک است و هنوز طبقات بی شماری فراسوی آنها وجود دارد که توسط این پیران کشف نشده است.

از سر عشقی که این استادان به توده های پر تقوی بشر دارند اینک می توانند شرح کامل جهانهای بالاتر و پایین تر از آتمالوک را به او تقدیم کنند.

دو جهان از قماش ذهن وجود دارد، برهمندی و پیندی.

اما برای یک چلا درگیری در این مقولات ضرورتی ندارد چون به جهانهای تحتانی تعلق دارد و تنها هنگام انجام امور مربوط به دنیا و به یاری روح به کار می آید.

روح آنچنان به ذهن وابسته می شود که در کششی قهقرایی به سوی مناطق تحتانی فیزیکی جذب می گردد.

ذهن و ادراکات حسی قدرت فعالیت خود را از روح دریافت می کنند.

● به محض اینکه آتما، روح، عزم به سوی خانه حقیقی خود در جهانهای بهشتی سوگماد می کند، تمامی وابستگی هایش به جهان فیزیکی رو به نقصان می نهند.

هنگامی که روح به خانه اش در طبقه آتما و فراسوی ناحیه برهم یا ذهن می رسد، از تمامی بندها و بستگی ها اعم از علی، اثیری، فیزیکی، شهوانی و یا ذهنی رها می شود.

آنگاه وابستگی به دنیا تنها برایش یک عبارت است و به اراده خودش پایان می پذیرد.

قطع ارتباط هوشیارانه با خویش معنوی هنگامی میسر می شود که آتما به این مکان میعاد می رسد.

این نیل با آزاد کردن خویش از زنجیر ذهن و حواس امکان پذیر است.

بخش ناخود آگاه زندگی یک فرد که بواسطه ذهن اتری یا ناخود آگاه کنترل می شود ذهن، حواس، اعضاء حیاتی و نقش هایی از کارمای دنیوی را شامل می شود که در زندگی های گذشته بنا شده و امروزه باید توسط استاد حق در قید حیات منقطع شود.

فرا تر از بالاترین نواحی معنوی، اقلیم سوگماد است که به زبان دنیوی قابل توصیف نیست.

آن نواحی را آنامی به معنای بی نام می خوانند. گاهی هم به آن الخ لوك به معنی « ناحیه ناگفتنی » می گویند.

این آغاز و پایان همه کائنات است.

این عشق و قدرت این جهان است که در سراسر همه عوالم به نیروی سوگماد یا اصل نخستین، در ارتعاش است.

پنج طبقه از جهان بی نام سوگماد فروتر آتمالوک عالمی به نهایت درخشان و خالص قرار دارد.

اینجا جهانی از قماش روح و آگاهی خالص است. اینجا آغاز و پایان همه آفرینش در عوالم تحتانی است. گل جریان حیات و آگاهی از این طبقه تابش می کند و به سوی تمامی نواحی زیرین جاری می شود.

ست نام، فرمانروای کبیر این طبقه تجلی حقیقی سوگماد و آفریننده تمامی عوالم زیرین است.

اک از این جهان به پایین جاری می شود و کالبدها و ماهیت های Entities را به تجلی می رساند که در تمامی جهان های پایین سکنی می گزینند.

اینجا خانه حقیقی استادان اک است.

آنان تجسم یا تجسد پروردگار این طبقه هستند.

عشق، رحمت و فیض دائماً در این عالم جاری است.

هیچیک از جنبه های چون مرگ، کارما، گناه، زشتی و درد در این ناحیه یافت نمی شود.

در جهانهای معنوی، این نخستین مرحله از سفر به سوی خدا محسوب می شود.

تا روزی که روح به این طبقه نرسیده باشد هنوز در چنگال گل نیرانجان و درون طبقات قدرت ذهن کیهانی اسیر است.

در خلال کالی یوگای^{۶۴} فعلی که عصر تاریکی است همه بشریت در چنگال هزاران مصیبت همچون فقر، بیماری، طاعون و جنگ هایی که از سر حسادت برپا و منجر به انحراف او از طریق حقیقت می شوند، رنج می برد.

سوگماد که شاهد این وقایع در طریق عالم تحتانی بود بر این شد که خود را در هیئت ماهانتا، استاد حق در قید حیات متناسخ کرده و حقیقت راه رستگاری را به زبانی ساده ارائه دهد.

● مامورین کل که خود را مردان خدا معرفی می کنند مکتوبات حقیقی مذاهب را نابود و کتابهای کاذبی را جایگزین آن کرده اند که ادعای می کنند کلام خداست.

قرن هاست که استادان اک راز اک یا کلمه را برای مردم و به زبان تکلم و کتابت خودشان توضیح داده اند.

۶ Kali به معنی آهن و Yoga به معنی عهد یا عصر است. در حال حاضر ما در حصر حدید یا Kali Yoga بسر می بریم. م

آنان کلام کتاب زرین شریعت کی سوگماد را فاش کردند و مریدانی را به آموزش های حقیقی اکنکار وصل دادند.

بنابراین، آموزش های سوگماد در روی هر طبقه ای از کیهان کیهان ها یافت می شود.

● در هر طبقه ای حجمی از این نوشته مقدس به تناسب فهم چلاهایی وجود دارد که می توانند تا بدانجا صعود کنند.

آنهایی که مراقبت و نگهبانی این نوشته های زرین سوگماد را بعهدہ دارند **خدایان نه گانه ابدیت** نام دارند.

منظور از این دسته از وجودها همان استادان اک نیست که در هر طبقه ای مسئولیت آموزش، راهنمایی و حفاظت از بخشی از شریعت کی سوگماد را به عهدہ دارند که در آن طبقه یافت می شود.

نه خدای ناشناس مسئولیت روشن نگه داشتن شعله حکمت الهی را بر عهدہ دارند.

آنان فقط به انگشت شماری از روح ہا رخصت حضور
در معابد خود را می دهند تا به دانش عمیق تری کہ اسرار
حقیقت برایشان در بر دارد دست یابند.
بشر عاشق معجزہ است.

اما مذہبی کہ تنہا بر مبنای معجزہ استوار
باشد، دیری نخواہد پایید.

تا روزی کہ ہمہ جنبہ های معنوی یک جهان بینی یا
یک اصل تماماً بواسطہ قوہ استدلال و منطق قابل تحلیل
نباشد، برای مدت قابل ملاحظہ ای در اذہان باقی
نخواہد ماند.

بسیاری ایمان بہ اک را در ظاہر تبلیغ می کنند اما
ہنوز اشتیاقات و تمایلات مادی را از تہ دل نزدوده اند.

فقدان ایمان آنان بخاطر نقصان دانش آنها در عرصہ
عمل بہ اک است.

این افراد معمولاً نہ حاضرند زحمت خواندن و مطالعہ
درست بہ خود بدهند و نہ بہ سخنان ماہانتا گوش

می سپارند. آنها انتقاد و گله می کنند و مشقات و رنج هایی را که کشیده اند دست آویز قرار داده و استاد حق در قید حیات را مسئول آن می شمارند.

زنهار که آنان نمی دانند با این عمل جان در گرو چه خطری می نهند.

هر کلمه ای که بر علیه اک و ماهانتا ادا کنند به سوی خودشان باز گشته و از سهم شان بر می گیرد.

نقصان آنان نتیجه افکار و اعمال خود آنهاست.

چلایی که در مشایعت ماهانتا، وای - گوروی متعال قرار گرفته باشد در عشق و فیض الهی سهیم می شود.

او پا در طریق حقیقی گذاشته و عازم اقلیم سوگماد است.

در این برهه هم مشکلاتی ظهور می کنند چون وای - گورو خواه ناخواه در ضمن پرداختن به امور شخصی خود یک انسان معمولی به نظر می آید و این موجب می شود چلا حاضر نباشد خود را به انضباطی که ماهانتا از او انتظار دارد تسلیم کند.

● ماہانتا ہرگز آرزو نمی کند تودہ های انبوه مردمی
 کہ بہ دنیا اعتقاد دارند بہ دنبالش راہ بیافتند. او
 ترجیح می دهد معدودی را برگزیند کہ در طلب
 خداشناسی اند.

او معجزہ هایی را کہ مردم می توانند بینند انجام
 نمی دهد اما بہ شیوہ های پنهان و خداگونه بہ درون
 زندگی آنان راہ می یابد. یک مرید حقیقی بہ معجزاتی کہ
 گاهی ماہانتا مجبور می شود بیافریند اعتقادی نمی بندد.

بلکہ ایمان خود را در گرو آموزش هایی قرار
 می دهد کہ او بہ ہر یک از روح ہا می دهد تا آنان را بہ
 جہانهای بہشتی صعود بخشد.

بدگویی و انتقاد گلہ آمیز باید بہ قوت ایمان یک چلای
 حقیقی ماہانتا، استاد حق در قید حیات بیافزاید.

فقط یک طالب حقیقی می تواند در مقابل تاثیرات
 بدخیم اینگونه منازعات مقاومت کند. مدارا کردن با
 بدگویی و تہمت نشانی از ظہور عشق حقیقی است.

هیچکس جز عاشقان و جانسپاران حقیقی قادر نیستند
برفراز هراس از سانسور گری ها و سرکوب های این دنیا
اوج گیرند.

پروردگار می گوید:

« تهمت و استهزاء پیروان اک سپری است که عشق را از
سودای بازار در امان نگه می دارد و زنگار آن را
می زداید »

● « فقط آنان که دل در گرو عشق اک نهاده و تنها به
نعمه عوالم آسمانی گوش می سپارند به اقلیم حقیقت
وارد خواهند شد. آنان تحقیر، ناسزا و تهمت را
همانگونه از خویش دفع می کنند که سنگ خارا
قطره های باران را »

● « هر آنکس که مرا باور بدارد رستگار خواهد شد.
آنکس که عزیزان مرا دشنام می دهد در آتش
تبه کاری خواهد سوخت و تا روزی که هم در گفتار و
هم در کردارش توبه نکرده باشد، به اقلیم بهشتی راه
نخواهد یافت »

شریعت کی سوگماد ۱

The Shariyat Ki SUGMAD 1

پال توئیچل

۱۹۷۱

فصل پنجم

سلسلہ مراتب معنوی

The spiritual hierarchy

سلسله مراتب

معنوی

کسانی که از اکنکار پیروی می کنند، هرگز تنها نیستند. حضور استاد حق در قید حیات، علی رغم اینکه یک اکیست در کجای جهان های نامرئی باشد یا در زندگی روزمره اش به چه کاری مشغول باشد، همواره همراه اوست.

سعادت مند کسی است که ماهانتا، استاد حق در قید حیات، را باور دارد. چنانچه او به ماهانتا، خداوندگار عوالم دیگر و استادان اک ایمان داشته باشد، سهم نیکوئی از اقبال سلامت و دولت برمی گیرد. همسایگانش او را سعادت مندترین آدمیان می دانند.

آن کس کہ باور خود را در گرو گل نیرانجان سلطان
عوامل تاریک بگذراد، تیره بخت است چون بردهای بیش
نخواهد بود کہ رنج فراوان برده، دشواری‌های بسیار
بر دوش خواهد کشید.

نه از ثروت و نه سلامت بهره‌ای دارد. در هر عالمی کہ
به سر برد، ایمان او به سلطان عوامل گل برایش تیره بختی و
ناخشنودی می‌آفریند.

استاد حق در قید حیات روی از او برگرفته و
فرمانروایان معنوی او را نمی‌شناسند.

فقط آن کس کہ گوش به فرمان خداست وارث کائنات است.

اعتقاد دروغین به اینکه به جز سوگماد هستی دیگری
هست و معنویت در آفرینش عوامل تحتانی در حال رونق
است. موجب پریشانی و نزاع نوع بشر شده است.

باور دروغین به اینکه حیات، ماده و هوشیاری بدون
سوگماد میسر است، توهمی است کہ کل نیرانجان آرزومند

است در سینه هر روحی که در کالبد انسانی به سر می‌برد، بکارد.

باور دروغین، قرین بدلی واقعیت معنوی است؛ توهمی حاصل از ادراک اعضائی که تنها قادر به دیدن کیهانی از قماش مادی می‌باشند که محل سکونت موجوداتی جسمانی است که هر یک خود اسیر محدودیت‌های ذهنی است که در بستر مادیت پرورش یافته است.

این تصور نادرست موجب ایجاد پنداری دال بر این می‌شود که ایمان به جز به انکار مقذور است.

باور به هر چه به غیر از اک اعتقادی دروغین است و تأثیر آن بر واقعیت امر همچون اثر تکه ابری است که موقتاً در مقابل نور آفتاب قرار گرفته باشد.

اکثر چلاها، منجمله کسانی که پیرو اک می‌باشند، بیش از آنچه می‌پندارند در منجلاب مادیت و توهم کل اسیرند.

به غیر از اک، هر چه در نواحی تحتانی است تحت سلطه کل قرار دارد. درون عرصه بشریت کسی که بتواند از اسارت نفاق آلود و خود محورانه وضعیت آگاهی انسانی خود و دیگران رهائی یافته به تشخیص حقیقی هویت معنوی خویش نائل آید، خود را شناخته است.

تکیه گاه کل عالم، لم خلق (ناآفریده) ترکیب نیافته صاحب اختیار و خارج از حیطه ادراک حواس انسانی و تعریف گفتاری است.

چیزی قادر به توضیح چگونگی آن نیست. نه کلمه خدا و نه عبارت آنامی لوک به آن قابل اطلاق است.

درک واقعیت آن مستلزم احراز وضعیت ماهانتا است. درک نکردن آن مترادف است با سرگردانی در عوالم کل.

بی خبری از منشأ کل عالم، سبب خطاهای آدمیان است. آنان در ظلمت شیدائی قدرت ناخود آگاه کل، از چشمه غفلت و خطا نوش می گیرند.

مجنوب شبهه و نابینای جهل، جستجوگر قربانی هراس و سرگشتگی می‌شود. حاصل این سرگشتگی، ظهور تصویری به نام «من» یا نفس و هویت متمایزی به نام «دیگران» است.

تنها پس از کسب توان کافی و به بلوغ رسیدن این هویت‌ها در همه مخلوقات است که جریان پیوسته تکاملی کالدهای تحتانی در جهان‌های کل آغاز می‌شود.

در اینجا است که حکمرانی پنج نفسانیات ذهن محقق می‌شود. شهوت، خشم، طمع، وابستگی و خودستایی دوران نشو و نمای خود را آغاز نموده و زنجیره بی‌پایانی از کارمای کل را در کارنامه او رقم می‌زنند.

پس منشأ تمامی خطاهائی که در روابط بین موجودات طبقات تحتانی به ظهور می‌رسد، غفلت ناآگاهانه است.

فقط بواسطه قدرت سوگماد است که یکایک آنان قادر خواهد شد خویش تابناکی را که در ذات هر موجود زنده‌ای نهان است، ببیند.

درمانی برای این غفلت وجود دارد چون پروردگار می‌گوید:

● «آن که سزاوار است، تا به نام من طلب کند، دریافت خواهد کرد و اما چنانچه پیام مرا به جهان حمل کند و در تمام لحظات به نام من عمل کند، همانا سزاوار بر کاتی عظیم است و نامش به حق در میان شایستگان جای دارد.»

این وعده سوگماد است.

چنانچه چلا به نام استاد حق در قید حیات ایثار کند، محل نزول برکات الهی می‌شود. چنانچه همه چیز را به نام سوگماد ایثار کند، خود وی نیز برکت می‌گیرد. طبیعت کردارش تفاوت چندانی نمی‌کند، اما او برکت می‌رسد چون حقیقتاً از شایستگان است.

برکات به نام کسی ایثار می‌شوند که چلا خطاب کرده باشد.

غالباً اینگونه برکات مستقیم از جانب ماهانتا، استاد حق در قید حیات به چلا نازل می‌شوند. هرچند، در اغلب موارد

برکات طلب شده دست به دست از سلسله مراتب معنوی گوناگون نازل می‌شوند که در حین سادگی، پیچیدگی‌ها دارد.

نخست، سوگماد در سکوت مأوای خویش در اقیانوس عشق و رحمت آسوده بود. بیرون از او نه طبقاتی، نه کائناتی و نه جهانی وجود داشت. نه روح، نه هیچ وجود یا مخلوقی وجود داشت. فقط سوگماد در اقلیم جاویدان خود و در رؤیا آرمیده بود.

با رؤیای او شکل گرفتن جهان‌ها در درونش آغاز شد.

ابتدا آنامی لوک را آفرید که مأوای اقالیم بی پایانی از خالیا است. چون سوگماد از خلق این طبقه کمال خشنودی نیافت، باز هم به رؤیا رفت.

دوم نوبت آگام لوک بود که جایگاه اقالیم منبع و دسترسی ناپذیر شد و در آن نه حیاتی دیده می‌شد و نه مخلوقی.

سوگماد به خلق این اقلیم خوشنود نشد و دوباره به رؤیا رفت.

آنگاه **سومین** جهان، حقیقت لوک (حوکیکات لوک) شکل گرفت که نخستین اقلیم قابل دسترسی وجودها، روح‌ها و هوشیاری هاست چون سوگماد از این آفرینش هم خوشنود نبود، باز در رؤیا شد.

و **چهارمین** درگاه، آلیالوک را صورت بخشید؛ آنجا که گستره بی پایانی از جهان‌های لاشیئ **No Thing** مقیم است.

این چهار طبقه را ساچ‌خاند نامید.

از آنجا که از این آفرینش خوشنود نشد، باز به خواب رفت.

در رؤیای **پنجم** الخ لوک را دید که سلسله‌ای بی انتها از جهان‌های نادیدنی است و هیچ وجود، روح یا شیء هرگز در آنها دیده نمی‌شود؛ پس آن را طبقه نادیدنی نام گذارد.

هنوز سوگماد با آفرینش خود خوشنود نبود و رؤیایی دیگر دید.

در خواب **ششم** آتمالوک را صورت بخشید؛ جایی که اینک روح هر چیزی در آن آرمیده است. در اینجا بود که سوگماد در تدبیر سلسله جهان‌های بعدی حکمت یافت.

سوگماد در مأوای خود در اقیانوس عشق و رحمت آرمید اما با آفرینش خویش خوشنود نمی‌شد.

پس باز در رؤیا شد تا آنچه را که در این طبقات آفریده بود درک کند.

باز بیدار شد و نظری به گنبد بی پایان عالم انداخت تا تدبیر کند در آن چه باشد؟

دوباره در رؤیا شد و صدای خروشان خود را به درون این جهان‌های درون جهان‌ها روانه کرد.

صدایش نغمه بهشتی شد و « کلمه » را ادا کرد و کلمه، در بستر پرشکوه طبقات هستی در غلطید.

کلمه سوگماد، اک شد - روح « **بودن** » شد.

از اینجا بود که خدایان، فرمانروایان، روح‌ها و همه وجودهائی که سوگماد در خواب دیده بود، به عرصه هستی کشیده شدند.

در بستر همین کلمه بود که فرزند او، ماهانتا هم به ظهور رسید.

ماهانتا وضعیتی از آگاهی است که تمامی برکات آسمانی را در خود منزل می‌دهد.

اینچنین سوگماد، اک و ماهانتا یک واقعیت واحد شدند.

خدا با ماهانتا این سخن گفت:

«من جهان‌های سعادت و شادی را آفریدم. اما هنوز در مخلوقاتم فقدان بلوغ معنوی دیده می‌شود.

بنابراین، باید نظامی از جهان‌های زیرین بیافرینم که طبقات ماده، مکان، انرژی و زمانند. عوالم تاریکی، نور و کالبد.»

سوگماد بازویش را بر فراز گنبد هستی گشود و جهان‌های تیرلوکی را آفرید که شامل چهار ناحیه بین قطب منفی خلقت و آتمالوک می‌شود.

درون این نواحی عناصر ماده، انرژی، مکان و زمان را تعبیه کرد. سوگماد در این عرصه قانونی را آفرید که بر طبق آن هیچ چیز نمی‌تواند هستی داشته باشد مگر در رابطه با متضادش و این قانون را قطبیت نامید.

بدون زمان، مکانی نمی‌بود؛ بدون کوه، دره معنی نمی‌داد. بدون تاریکی، نور نبود و بدون اهریمن، اهورائی وجود نمی‌داشت.

همینطور حکمت در مقابل غفلت و طراوت در مقابل کهولت معنی می‌یابد. اما سوگماد از آنچه آفریده بود، خوشنود نبود؛ چشمش بست و دیگر بار در رؤیا شد.

این بار سلسله مراتب معنوی کائنات را شکل بخشید.

این سلسله از سوگماد آغاز شد و در پی آن اک و ماهانتا آمدند.

سپس نوبت بہ استاد حق در قید حیات، پیران و ایراگی
 پروردگاران یکایک عوالم بالا، محافظین شریعت کی سوگماد
 رسید.

آنگاه عوالم زیرین برای تجربہ وجودہایی بہ نام آتما
 یا روح شکل گرفت.

در رأس این عوالم کہ عوالم سہ گانہ نام گرفتند
 گل نیرانجان، آفریدگار عوالم منفی را برگماشت. بہ این
 ترتیب، نیروی گل را شکل داد؛ نیرویی کہ از نیرانجان بہ
 منزلہ منشأ جاری می شود.

با وجودی کہ گل مادون اک است، در عوالم
 زیرین، حاکمیت آن بر حیات اولویت می یابد؛ ہر چند ہنوز
 تابع ارادہ سوگماد است.

سوگماد از آنچه کہ در عوالم زیرینش انجام یافتہ
 بود، خوشنود نشد و مکرراً بہ خواب رفت و در رؤیا شد.

حاصل این رؤیا، انتساب پروردگاران عوالم زیرین بود.
 سپس اربابان کارما، دواہا (فرشتگان) ارواح

سیاره‌ای، جانوران، نیروهای عنصری، انسان و همه مخلوقات مادون وی شکل گرفتند؛ ماهیان، آب، حیوانات خزندگان، گیاهان و صخره‌ها.

همه چیز در طبقات بی‌شمار عوالم تحتانی شکل گرفته بود؛ ستارگان، سیاره‌ها و عوالم کالبدی متشکل از ماده، انرژی، فضا و زمان. آنگاه سوگماد باز هم به خواب رفت و خواب دید که همه این تجلیاتش نیاز به حیات داشت؛ پس اک به درون کیهان‌ها و عوالم آنها دمیده شد تا فعالیت بیافریند.

با این عمل، سوگماد برترین آفرینش خود را که آتما باشد، به همه عوالم نثار کرد. آتما یا روح باید کمال می‌یافت؛ پس آن را به جهان‌های زیرین فرستاد تا پس از نیل به کمال، به خانه‌اش نزد وی بازگردد.

سوگماد بر هر طبقه‌ای حاکمی یا پروردگاری برگماشت که در جایگاه مجرای بی‌منظور جاری شدن انرژی‌های قدرتمندی خدمت کند که از اقیانوس عشق و رحمت نازل می‌شد.

در ابتدا، هنگامیکه خدای متعال تصمیم بر این گرفت که عالم را به هستی در آورد، قدم اول، آفریدن نخستین تمرکز فعالیت بود. می‌توان گفت به این ترتیب، نخستین قدم به سوی جهان‌های زیرین برداشته شد.

این محور فعالیت، فرمانروای طبقه آنامی و نامش آنامی‌پوروشا تعیین شد. این تجلی، پروردگار نخستین عالم است؛ وجودی آنچنان عظیم که حضورش ماورای خیال آدمی است و هنگام نخستین تجلی منفرد مقام متعال به وجود آمد. آفرینش تمامی سازمان‌های حیات اکنون از مجرای همین نخستین تجلی منفرد امکان‌پذیر شد.

انرژی متعالی و آفریننده‌اک به واسطه آنامی‌پوروشا وجود مهبی به نام آگام‌پوروشا را در طبقه آگام لوک به عرصه کشید.

در تبع او حوکیکات لوک و فرمانروایش حوکیکاک‌پوروشا ظهور یافت.

باز هم از مجرای این وجود عظیم، سوگماد آلیالوک و فرمانروایش آلیاپوروشا را شکل داد.

بعد نوبت به اَلْخِپوروشا رسید که فرمانروای طبقه اَلْخِلوک شد. تجلی منفرد بعدی سوگماد، از مجرای اَلْخِپوروشا جاری و در قالب ساتپوروشا یا ستنام پدید آمد و فردیت به خود گرفت.

ستنام مأموریت یافت تمامی فعالیت آفرینش مادون آن بخش از عوالم را که طبقات تحتانی نام داشتند به مرحله اجراء بگذارد. این طبقات شامل طبقه اتری (ساگونابراهم) ذهنی (پاربراهم) علی (برهمندا) اثیری (توریاپاد) و فیزیکی (آندا یا پیندا) می شوند.

نواحی آتمالوک را ساچخاند می نامند و ستنام، پروردگار این عالم، کل فعالیت آفرینش تحت آن طبقه را به عهده دارد. او یکایک نواحی را آفرید.

همزمان با خلق هر عالمی، حکمرانان هر طبقه‌ای هم آفریده و مسئولیت طبقه مربوطه خود را عهده‌دار شدند.

بر فراز تمامی عوالم تحتانی، کل نیرانجان هم مسئولیت استعمال قدرتی را به عهده دارد که از نیروی منفی زاده می شود. این نیروی منفی، تأمین کننده توانی است که به

منظور ساختن و حیات بخشیدن به کالبد برای آتما در عوامل تحتانی لازم می آید.

نخست ساگونالوک، بخش بالایی عالم ذهنی شکل گرفت. در حاکمیت این طبقه، ساگونابراهم جای گرفت و این طبقه قلمرو قدرت او بر تمامی وجودها و عناصر زنده‌ای است که در این عوامل به سر می‌برند.

دوم نوبت به ماهاکل لوک رسید که همان عالم ذهن باشد. جایگاه فرمانروایی این عالم را به پاربراهم سپرد که وظیفه‌اش متقاعد کردن جویندگان خداست به اینکه طبقهٔ ذهنی رأس کائنات و جایگاه آسایش ابدی است.

او وظیفه‌اش را به نحو احسن به جامی آورد چون اکثر کسانی که به ماهاکل لوک می‌رسند باور دارند که بالاخره به خانهٔ حقیقی خود، منزلگاه مقام متعال دست یافته‌اند.

سوم، برهمندالوک صورت یافت که جهان طبقهٔ علی است. در اینجا، سوگماد تمامی کارما و خاطراتی را جای داد که روح‌های تناسخ یافته در طبقهٔ فیزیکی پشت سر گذاشته‌اند. فرمانروایی این طبقه را به براهم تفویض کرد

که منظر هیبت انگیزش موجب می‌شود روح تصور کند او خدای متعال است.

براهم خدایی است که همه ادیان عوالم تحتانی تصور می‌کنند. سوگماد، خدای خدایان است. اشتباه آنان حاصل توهمی است که کل نیرانجان بنا می‌نهد.

چهارم نوبت تأسیس توری‌پادلوک، عالم اثیری رسید. در صدر این ناحیه نیرانجان به عنوان سلطان تمامی عناصر و موجودات هوشمند گماشته شد.

اینجا عالمی است که در آن روح درس‌های تکامل را می‌آموزد تا بتواند به وضعیت بهشتی بازگشت کند.

نیرانجان در این طبقه کل نیرانجان حقیقی نیست بلکه زاده‌ای از اوست.

اینک، نظام وایراگی که سپاه پنهان پیران اک را می‌سازد، توانست سازمان خدمات خود را روی یکایک طبقات بی‌شمار کیهان کائنات بنا سازد.

در صدر نظام، ماہانتا؛ کالبد زندہ سوگماد قرار دارد۔
 استاد حق در قید حیات در جایگاہ ماہانتا در عالم مادہ
 انرژی، مکان و زمان یا کیهان فیزیکی، خدمت می کند۔ او
 فقط در مقابل سوگماد مسئول است۔

همہ پیران نظام و ایراگی در خدمت استاد حق در قید
 حیات عمل می کنند تا روزی کہ عصای قدرت اک را ترک و
 بہ طبقہ دیگری از عوالم ہستی رحلت کند۔

تمامی عصارہ معنوی خدا کالبد جسمانی او را برای
 تجلی و خدمت در عالم مادہ برمی گزیند۔ جهان هایی کہ
 تحت فرمان او قرار دارند از اقیانوس عشق و رحمت تا
 پست ترین طبقات عالم فیزیکی را شامل می شود۔

او در آتماساروپ، بر روی یکایک طبقات یکسان عمل
 می کند و از کالبد جسمانی اش بہ مثابہ ابزاری در خدمت
 عوالم فیزیکی سود می جوید۔

او پیران پرشکوه و ایراگی را بہ حفاظت از شریعت کی
 سوگماد، کتاب مقدس نظام اک می گمارد۔

آنان نگهبانان این آثارند و بر روی هر یک از طبقات، یکی از پیران مسئولیت آموزش حکمت زرین این کتاب را به عهده می‌گیرد.

در معبد حکمت زرین مستقر در هر طبقه‌ای از عوالم هستی، یک بخش از این کتاب را سوگماد به تدبیر خود جای داده است.

طبقات و محافظین مذکور عبارتند از:

- (۱) اقیانوس عشق و رحمت - سوگماد
- (۲) آنامی لوک - پادما سامبا محافظ این بخش از شریعت کی سوگماد است. این کتاب در معبد حکمت زرینی به نام قصر ساتاویسیک حفظ می‌شود.
- (۳) آگام لوک - نام پیر نگهبان این بخش از شریعت ماهایا گورو و نام معبد حکمت زرین این طبقه کازی دائوتز می‌باشد.
- (۴) حوکیکات لوک - پیر نگهبان در این طبقه آسانگا کایا نام دارد و محافظ این بخش از کتاب مقدس در معبد حکمت زرین جارتز چونگ می‌باشد.

(۵) آلیالوک - تسونگ سیکسا، پیر عظیم الشانی است
 کہ محافظت از کتاب مقدس این طبقه را در معبد حکمت
 زرین آناکامودی به عہدہ دارد.

(۶) الخلوک، پیر محافظ در اینجا سوکاگامپو، نگهبان
 کتاب مقدس شریعت در معبد حکمت زرین تاماناتاکوپ
 به عہدہ دارد.

(۷) آتمالوک - پیر نگهبان کتاب مقدس شریعت در
 معبد حکمت زرین پارام اکشار جاگات گیری نام دارد.
 این مکان منزلگاہ دانش زوال ناپذیر بالاترین معبد
 حکمت زرینی است کہ روحی کہ بہ کالبد فیزیکی
 وابستہ است می تواند در آن بہ مطالعہ
 شریعت بپردازد.

(۸) درعوالم زیر طبقہ آتما، نسخہ های دیگری از کتاب
 مقدس شریعت کی سوگماد در معابد حکمت زرین
 نگاہداری می شود. درست زیر طبقہ روح، بہ طبقہ اتری
 یا ساگونالوک برمی خوریم. محافظ شریعت در این طبقہ
 لائی تسی، معلّم کلاس شریعت در معبد حکمت زرین
 دایاکا واقع در شهر آرہی ریت می باشد.

(۹) پاربراهم لوک یا طبقهٔ ذهنی، صاحب معبد حکمت زرینی به نام نامایاتان در شهر مَرکیلاش است و استاد و نگهبان شریعت این معبد، کوچی چاندا می باشد.

(۱۰) برهمندالوک یا طبقهٔ علی، پیر محافظ این جلد از شریعت، شمس تبریز، استاد معبد حکمت زرین ساکاپوری واقع در شهر هوئو در این طبقه است.

(۱۱) آندالوک یا طبقهٔ اثیری، گوپال داس نام استادی است که نگهبانی و تدریس کتاب شریعت را در آسکله پوسیسی، معبد حکمت زرین این طبقه، به عهده دارد. این معبد در شهر ساهاسرادال کانوآل، پایتخت این طبقه واقع است.

(۱۲) پیندالوک یا طبقهٔ فیزیکی، رامی نوری نام پیر محافظ شریعت در معبد حکمت زرینی به نام خانهٔ موکشا، واقع در شهر رتر، پایتخت سیارهٔ زهره است.

(۱۳) پریتوی لوک یا جهان خاکی، استاد یائوبل ساکابی محافظت از شریعت را در معبد گاره هیرا واقع در شهر معنوی آگام دس به عهده دارد. این شهر

اقامتگاہ اشوآر خانوآل یا خداخواران است و در نقاط بسیار دور دست و مرتفع کوه‌های ہیمالیا قرار دارد.

(۱۴) سوراتی لوک یا عالم کوهستان، پیر و نگهبان کتاب مقدس در دیر کاتسوپاری، استاد معظم اک فوبی کوآنتز می‌باشد.

(۱۵) آسوراتی لوک یا عالم صحرا، دیر فاقیتی واقع در صحرای گوبی نام معبد حکمت زرین این عالم و بانجانی نام استاد و پیر این معبد است که نگهبانی و تدریس کتاب شریعت را به عہدہ دارد. بخشی از کتاب مقدس کہ در این معبد قرار دارد فقط معرفی نامہای بر شریعت کی سوگماد می‌باشد. چلاہا غالباً مطالعہ این آثار مقدس را در وضعیت رؤیا و از این معبد آغاز می‌کنند.

ماہانتا خدامرد است، تجلی باستانی فرزند خدا کہ دوبارہ و دوبارہ در عوالم مادی بہ ظهور می‌رسد.

او در همه دوران‌ها و در خلال عمر همه آدمیان می‌آید تا کسانی را که در گذشته‌ها قادر به پذیرفتن وی نشده‌اند دوباره جمع‌آوری کند.

همه کسانی که در هر یک از برهه‌های زمانی او را به عنوان استاد حق در قید حیات پذیرفته‌اند، پیش از رحلت از کالبد فعلی در صدد تسویه کارمای خود بر خواهند آمد.

ماهانتا پدر کلیه کسانی قلمداد می‌شود که در گذشته‌ها با وی به تعلیم نشسته‌اند. او، در خلال هر یک از تناسخات کالبد و شخصیتی دیگر برمی‌گزیند.

آنانی که در گذشته‌ها از او پیروی کرده و دوباره تناسخ یافته باشند، دوباره ماهانتا را خواهند یافت. آنان خواهند آموخت که تمامی کسانی که از طریق او پیروی می‌کنند، برگزیدگان خدا هستند.

ماهانتا آواتار زمان خویش است.

او فقط با توسعه معنوی همه روح‌ها سر و کار دارد. وظیفه او تنظیم کارما و کمک در تسویه آن برای کسانی است که در طی طریق اک تحت رهنمود او قرار گرفته‌اند. به همچنین، او تسویه الگوهای کارمیک نژاد بشری و حیات بر روی سایر طبقات درون عوالم خدا نیز به عهده دارد.

این عمل هم در مقیاس فردی و هم در مقیاس جمعی صورت می‌گیرد. او موجب صعود همه روح‌ها می‌شود؛ علیرغم جایگاهی که آن روح‌ها اشغال نموده‌اند.

او در همه مکان‌ها در آن واحد حضور دارد چون او اک، روح الهی در حال تجلی است. به همین علت او می‌تواند با همه کسانی که دانش مقدس اک را فرا می‌گیرند، همراه باشد.

وظیفه او هیچ ارتباطی با پدیده‌های روانی ندارد و هرگز به منظور قانع کردن دیگران دست به معجزه نمی‌زند. در هنگام بروز خطر، بر یکایک چلاهای اک ظاهر می‌شود و از آنان محافظت به عمل می‌آورد.

تنها یک مقام در کل هستی وجود دارد که ماهانتا فروتنانه در مقابلش تعظیم می‌کند و آن سوگماد، خداوند کل عالم است.

اراده حاکم سوگماد تنها قانونی است که ماهانتا می‌شناسد و آن قانون عالمگیر عشق است. هنگام حیات در کالبد انسانی، هیچ قانونی را نمی‌شکند؛ لذا از همه حکومت‌های شایسته حمایت می‌کند.

زندگی و اعمالش جهانی است و به هیچ نژاد، زمان و ملیتی تعلق ندارد بلکه در خدمت همه ملل و همه زمان‌هاست. به عبارت صحیح، او تبعه جهان‌های عالم کبیر است؛ وجودی که نور را برای همگان به ارمغان می‌آورد.

ماهانتا معمولاً اهل خانه و خانواده است و هرگز به ریاضت و تحمل سختی‌ها متکی نیست. او طرفدار سلامت جسمانی و وظیفه‌اش خدمت به جهانیان است.

ماهانتا، استاد حق در قید حیات در دنیا زندگی می‌کند اما از قماش دنیا نیست. او به کمک تمامی کسانی می‌شتابد

کہ بہ یاری اش نیاز دارند و بہ همین منظور وارد جویبار انسانیت می شود.

معدلک از ہمہ نفسانیات و اشتیاقات انسانی کنارہ می گیرد. او کلیہ فضیلت‌ها را کسب کرده است و بہ بالاترین درجات نیرومندی معتقد است؛ بنیہ معنوی غیر قابل تفکیک از مقدّسات بشری این نیرومندی، همان نیرومندی مستتر در عشق است.

او در عقل و روح از ہمہ دیگر آدمیان سبقت می گیرد چون قدرتی لایزال در اختیار دارد کہ در عین حال با فضایل اصیلی همچون فروتنی و مہربانی توأم است. ہمہ مردم می توانند انگیزہ‌های لازم برای توسعہ فضایل اصیل خود را در وجود او بیابند.

در وادی مذهب، ماہانتا معمائی ضدّ و نقیض می نماید. او صاحب هیچ فرضیہ‌ای در الہیات نیست؛ هیچ نوعی از آن را ہم آموزش نمی دهد در حالیکہ بزرگترین رہبر مذہبی در عالم خاکی بہ شمار می رود.

جهان بینی اک، که نظام آموزشی اوست، هرچند یک مذهب نیست اما به کامل ترین و روشنگرترین تجربیات مذهبی منجر می شود. او آموزش های اک را در مقیاسی عالمگیر ارائه می دهد.

از آنجا که خود صاحب هیچ مرام نامه ای در زمینه مذهب نیست، هرگز سر خصومت با هیچ مرام نامه، فرقه یا نهادهای مذهبی ندارد.

ماهانتا هرگز مبادرت به عیب جویی از هیچ کس و هیچ چیز نمی کند اما خطّ مشخصی میان اک و گل می کشد و به منظور اصلاح اشتباهات چلاها، معمولاً در قالب امثال و نمونه هایی به فضایل مثبت و متضاد خصایص منفی اشاره می کند.

ماهانتا حضور مطلق و نفوذ مطلق بر همه عالم دارد مگر در محدوده ساختار جسمانی اش.

از دیدگاه معنوی، هیچ محدودیتی ندارد اما کالبد جسمانی او ماهانتا نیست بلکه فقط پوششی است که به مثابه یکی از ابزارهای تجلی او مورد استفاده قرار می گیرد.

او قادر است کالبد را ترک کرده و به اختیار خود در هر یک از عوالمی که برگزیند به خدمت پردازد.
 وحدت با سوگماد هرگونه محدودیتی را از سر راه او برمی‌دارد.

همه استادان حق در قید حیات آموزش داده‌اند که:

"من و سوگماد یکی هستیم"

در روند توسعه و شکوفایی ماهانتا، تمامی استادان حق در قید حیات در مقطع زمامداری خود در سیاره زمین ردای ماهانتا را بر تن کرده و کیفیات خداگونه خود را با همه آدمیان سهیم شده‌اند. بنابراین استاد حق در قید حیات معنای الهی بشر است؛ فرزند حقیقی خدا.

معدلک، هر بشری درون خود صاحب همه بالقوه‌های لازم برای شکوفایی تا مرحله استادی است. او فقط به کمک استاد حق در قید حیات نیازمند است تا بتواند این بالقوه‌ها را به فعل بدل کند.

هنگامی که استاد به مقام ماهانتایی می‌رسد، بدین معنی است که به اکتساب آگاهانه وحدت با سوگماد نائل شده است و این، کیفیت منحصر به فرد استاد اک می‌باشد.

او ارتباط خود را با سوگماد شناسایی کرده است و قادر است آگاهانه قدرت‌های فرزند خدا را به کار گیرد. او عملاً بخشی از اک عالمگیر است که در کیفیات آن سهیم بوده و به عنوان ابزار اصلی حضور مقام متعال در تمامی کائناتش مورد استفاده قرار می‌گیرد. سوگماد عشق بی‌پایان خود را از مجرای ماهانتا به بشر ارزانی می‌دارد.

تفاوتی حیاتی میان ماهانتا و استادی که از این طبقه رحلت کرده باشد وجود دارد. چلا نمی‌تواند از استادی پیروی کند که این طبقه را ترک کرده و به دیگر جهان‌ها رحلت کرده باشد.

● استادی که زمین را ترک کرده است قادر نیست چلا را به جریان الهی وصل دهد. او دیگر کاری با عالم فیزیکی ندارد.

● **هیچ کس هم نمی‌تواند در عین حال از دو استاد پیروی کند.**

خارج از دایرهٔ عالم خاکی، می‌توان فقط از ا صول زیربنایی علّت کیهانی پیروی کرد نه از استاد حقّ در قید حیات.

هیچ کودکی نمی‌تواند از مادری که رحلت کرده باشد، تغذیه کند و هیچ بیماری نمی‌تواند بوسیلهٔ پزشکی که وفات یافته است، معالجه شود. استادان اعصار گذشته این حیطةٔ فعالیت را ترک کرده‌اند بنابراین کار آنان در این طبقه پایان یافته است. هیچ بشری نمی‌تواند از یک کتاب پیروی کند، چون گفته‌اند که حاوی حقیقت است.

● **هیچ کس نمی‌تواند حقیقت را درون یک کتاب بیابد، بلکه باید آن را در خویش جستجو کند.**

بنابراین تمامی کسانی که آرزومند حقیقت اک هستند، باید از ماهانتا، استاد حقّ در قید حیات پیروی کنند.

● سوگماد بدون استفاده از ماهانتا در هیئت انسانی به عنوان ابزار و سخنگوی خود، نمی‌تواند به بشری که نیازمند کمک در مسیر صعود خویش است، توصیه و یا دستورالعملی برساند.

بزرگترین مانعی که موجب سقوط بشر می‌شود عدم قدرت او در دیدن تمامی تجلیات خدایی است.

کسانی که از استادانی در می‌آویزند که این طبقهٔ خاکی را ترک کرده‌اند، در خطا به سر می‌برند.

● او نمرده است، بلکه تنها حوزهٔ فعالیت خود را از نواحی ماده به طبقات دیگر انتقال داده است. او دیگر با بشریت در تماس نیست؛ حیطة اشتغال او به جای دیگری نقل شده است.

چلا باید شاگردی خود را در محضر جانشین او ادامه دهد.

آدمیان باید به این تشخیص نائل آیند که احساسات در امور مذهبی ملاک اثبات هیچ حقیقتی نیست. ماهانتا کوشش

می‌کند به چلا بیاموزد که احساساتش را مبنای قضاوت در اصول عقیدتی خود قرار ندهد.

تنها استاد حق در قید حیات می‌تواند شیوه‌های قابل اتکایی را به چلا نشان دهد که به واسطه آنها تمامی حقایق را خودش به خودش ثابت کند.

یک راه برای تعیین اصالت استاد حق در قید حیات وجود دارد؛ دیدن او در طبقاتی از عالم درون که در آنها خود پنداری امکان پذیر نیست.

چنانچه ماهانتا در هیئت نورانی‌اش ظاهر شود، چلا می‌داند که او استاد حقیقی اکنکار است.

تنها هنگامیکه چلا آمادگی لازم را داشته باشد قادر خواهد بود ماهانتا را در هیئت نورانی‌اش ببیند.

آنگاه که چلا استاد حق در قید حیات را یافت، باید با ایمانی نقض ناپذیر و عزمی جزم از وی پیروی کرده و با تمام قلب خود او را بپذیرد.

چنانچه چلا در مقابل کارما و بار مسئولیت زندگی قرار گیرد، باید با استواری و پشتکار به انتظار نشیند تا این امور به دست استاد حق تدبیر شود.

همه چیز را متوقف ساز و صبر کن. سوالاتی که بر ذهن خطور می کنند، بدون ادای حتی یک کلمه از جانب استاد، مآلاً تدبیر خواهند شد.

● با تجدید سازمان ساختار درونی، روند تفکر و عادات ذهنی، نور قدرت می یابد و تاریکی ناپدید می شود.

کوشش نکن آموزش های اک را با طرز تفکر فرسوده خویش منطبق سازی.

● همه را رها ساز و دوباره آغاز کن.

ورود به اقلیم بهشت میسر نمی شود مگر به یاری آموزش های اکنکار.

طریق در وجود ماهانتا تعبیه شده است و تمامی کسانی که به سوی او می آیند، رستگاری و رهایی از امور دنیوی را تجربه خواهند کرد.

تا روزی کہ چلا چین نکند و با اطاعتی عاشقانه طریق
اک را دنبال نکند، امکان ورود او به اقیانوس عشق و رحمت
و همکاری با خدا برایش ممکن نخواهد بود.

هر روحی کہ چلای ماهانتای در قید حیات
شود، آغاز به تسویۂ کارمای خود کرده و آمادۂ اقامت دائم
در اقلیم بهشت خواهد شد.

● چنانچه روح به وصل در اک نائل شود، سکونت او در
اقلیم بهشت محرز خواهد شد چون تمامی کارمایش
در معرض تسویہ قرار گرفته و اربابان کارما دیگر در
ہنگام انقضای عمر جسمانی، مایۂ زحمت وی
نخواهند شد و ہنگام ورود بہ جهان بعدی، چنانچه
بنا بہ ارادۂ ماہانتا ہنوز در یکی از طبقات تحتانی
سکونت یافتہ باشد، در همان طبقہ بہ ادامۂ تسویۂ
کارمای خود خواهد پرداخت.

اگر بہ طبقۂ اثیری رفتہ باشد، باید مقطعی از زمان را
کہ لازمۂ پرداخت کارمای مربوط بہ آن طبقہ است، در
آنجا بہ سر برد.

این امر در خصوص یکایک طبقاتی که مادون ناحیه آتما قرار دارند، به همین منوال است. هر چند، **واصل حلقه دوم** اک می‌تواند بر فراز تمامی طبقات تحتانی صعود کرده و پس از مرگ ظرف جسمانی‌اش، در مشایعت ماهانتا قدم به درون طبقه آتما بگذارد.

از سوی دیگر، چنانچه روحی که چلای ماهانتا بوده و یا واصل حلقه شده باشد، در هر یک از مقاطع زندگی در زمین طریق دیگری را برای ورود به عوالم آسمانی برگزیند، باید انتظار افزایش و گسترش پهنه کارمای خود را داشته باشد.

دین کارمیک او با انباشت کارمای جدیدی که هنگام جستجوی کورکورانه آنچه یک بار از دست داده است می‌آفریند، زندگی پس از زندگی افزایش می‌یابد؛ زیرا که نمی‌داند و نمی‌بیند که کل نیرانجان چگونه او را نابینا کرده تا قادر به نظاره شکوه و جبروت عوالم بهشتی نباشد.

او نمی‌تواند طریق اک را ترک کند و انتظار داشته باشد رسد رسـتگاری و آزادی را در پریستوی لوک (عالم زمینی) بیابد.

دیگر هیچ کس جز ماهانتای زنده نمی‌تواند او را از این طبقه خاکی رهایی بخشد. البته روزی فرا خواهد رسید که او دوباره آماده ملاقات با استاد حق در قید حیات شده و برای همیشه وارد اقلیم بهستی شود.

● وای بر کسی که چلای استاد حق در قید حیات باشد و در عین حال از طریق عقیدتی، جهان بینی و مجاهدت معنوی دیگری هم پیروی کند.

او از عواقب این بی‌خردی رنج خواهد برد بی‌اینکه بداند چه عاملی موجب آفریدن این تناقضات در زندگی وی شده است. اگر واصل اکنکار شده باشد، امکان عدول از طریق اک برایش ممکن نخواهد بود مگر آرزوی یک زندگی پر از مصیبت و رسوایی در سر داشته باشد.

اگر پذیرای القاب، پاداش‌ها و امتیازات از سوی مجامع دیگری باشد که در طریق اک گام بر نمی‌دارند باز هم همان مصائب و ننگ‌ها در انتظار وی خواهند بود.

به منظور دستیابی به رهایی روح، آدمی باید با ایمان و اشتیاقی سوزان به اک دست به کار شود.

هرگز نباید به هیچ عاملی اجازه دهد تا این اشتیاق را تخفیف داده و او را از طریق اک منحرف سازد.

چنانچه کوشش کند در عین حال که از طریق اک پیروی می‌کند، به اصلاح و بهینه‌سازی زمینه عقیدتی دیگر که به یکی از نظام‌های زیرین تعلق دارد، اقدام نماید، شکوفایی معنوی چندانی برایش نخواهد شد.

اکیست با هیچ عقیدت دیگری تعیین هویت نمی‌کند، هر چند عقیدت‌ها در عالم فیزیک فراوانند.

او برای هیچ یک از آموزش‌های ماوراءالطبیعه فرقه‌ها و اعتقادات و مرام‌نامه‌های این دنیا نیز اعتباری قائل

نخواهد شد، هر چند تمامی آنان ادعا می کنند که طریق شان راه خداست.

در عین حال، یک اکیست هیچیک از آنها را نیز محکوم نمی کند چون می داند که همگی مراحلی از اک می باشند و همه ریشه در روح الهی دارند.

● پیشوایان همگی این طرق، چلاهایی از آموزش های اک بوده اند که از طریق اصل منحرف و اقدام به تأسیس عقیدتی در فراخور حال خویش نموده اند.

راه آنان سایه ای از حقیقت است.

● هر آنکس که سایه را بر نور ترجیح دهد، نادان است.

بشر به مذهب رو خواهد کرد، حتی اگر لازم باشد یک مذهب برای خویش ابداع می کند.

ضعیفان نیاز به حمایت دارند و هر چند هم مذهب آنان چیزی جز محصولی زاده توهّم در عوالم روحی - مادی نباشد، از ایشان دریغ نخواهد شد.

هر بشری باید به همت شخص خود به جستجوی طریق
اک بر آید و خودش هم قدم به قدم آن را طی نماید.

یک تاریکی معنوی بر فراز جهان زمینی خیمه زده
است و تمامی ابناء بشری که بر سطح زمین خاکی گام
برمی دارند، از هوای آن بیمار خواهند شد.

به غیر دوران ساتیا یوگا (عصر طلایی) در خلال همه
اعصار دیگر، گونه‌ای از اضمحلال جسمانی و اخلاقی در
جوامع بشری مشهود است.

فساد معنوی اعضا و جوارح نژاد بشر را خواهد بلعید و
هیچ کس به غیر از آنانی که از طریق اک پیروی می کنند
در مقابل آن مصونیت ندارند.

در واقع، هر بشری که به پیروی از اک مبادرت نکرده
باشد، در جنگل انبوه اخلاقیات گم شده و نابینا باقی
خواهد ماند.

او دچار فراموشی معنوی شده و به خاطر ناتوانی در
به خاطر آوردن منزلگاہ حقیقی اش رنج فراوان
خواهد برد.

علاوه بر این مخصصهٔ ذهنی و ورطهٔ معنوی، بسیاری هم
از بیماری‌های جسمانی، دل شکستگی و سایر عوارض
روانی رنج برده و تن به پریشانی خواهند داد.

آنان کورمال کورمال و افتان و خیزان می‌گردند و
نمی‌دانند کجا استاد حق در قید حیات را بیابند. دست دعا و
التماس به سوی خدای خود بر می‌کشند اما پاسخ چندان
نمی‌گیرند.

یکایک آنان در انتظار معجزه‌ای است که می‌تواند
محقق شود مشروط بر اینکه دریابد استاد در انتظار یکایک
آنان است.

کُلّ نژاد بشری چیزی جز مجموعه‌ای از بردگان نیست
که از کودکی تا سنین کهولت در عرصهٔ هیجان‌ات و
دلواپسی‌ها به تاخت و تاز مشغول است.

آنان فقط در انتظار مرگند چون مرگ را به مثابه دروازه ورود به بهشت پذیرفته‌اند. روحانیت و افراطیون متعصب نژاد بشر را متقاعد کرده‌اند که راز حیات در مرگ نهفته است.

اما در نظر یک اکیست، رازی در خصوص پدیده مرگ وجود ندارد چون او هر روزه آن را تمرین می‌کند و به سیاحت عوالم بهشتی می‌پردازد.

وقتی هنگام رخداد این واقعه در عالم پیندا فرا می‌رسد، او درمی‌یابد که قادر است به انتخاب خویش کالبدش را ترک کند.

یک واصل اک در کالبد جسمانی مرده و در آتماساروپ، همیشه زنده است. اینگونه است که هر بشری نیاز دارد خود را به مثابه روح شناسایی و در عرصه کالبد روح الهی زندگی کند.

او باید دریابد که صرفاً یک ظرف جسمانی نیست، بلکه کالبد جسمانی فقط پوششی است که او را در مقابل ارتعاشات خشن عوالم تحتانی حفظ می‌کند.

چلا هرگز از عقیدت خود به راه اک تغییر مسلک نمی‌دهد. تسعیر و تغییر کیش در عرصهٔ فعالیت انکار وجود ندارد. او استحاله یافته و دگرگونی حاصل از وحدت با کالبد اک (روح الهی) را تجربه می‌کند.

او از کارمای خود توبه می‌کند، به این معنی که دست از گل برمی‌دارد و ماهانتا را در جایگاه رهبری معنوی خود می‌پذیرد. این عرصهٔ اک است و تسلیم کامل آگاهی انسانی به ماهانتا همواره یکی از عوامل تعیین کننده در آن می‌باشد. در این عرصه اعتباری برای تجربیات عاطفی (اثیری) منظور نشده است.

هر بشری که ادعای استادی، پیری و یا شفاعت نوع بشر را داشته و بگوید که تناسخ یکی از شخصیت‌های تاریخی گذشته است، یک پیشوای کاذب است.

فقط استاد حق در قید حیات می‌تواند بگوید که تجسم جوهرهٔ کهن روح الهی اک و وضعیت آگاهی ماهانتا است. هیچ کس دیگری نمی‌تواند چنین ادعایی داشته باشد.

● چلا باید بداند که نظافت ذهنی و جسمانی از واجبات فعالیت در طریق اک می باشد. او موظف است از کالبد جسمانی خود مواظبت به عمل آورد، همواره آن را تمیز نگاه دارد، اطمینان حاصل کند که چهره و موهایش آراسته و بدنش خوشبو باشد؛ ذهن او باید از آلاینده های امور دنیوی مبرا و فارغ از شهوت، خشم، طمع، وابستگی به تمایلات دنیوی و خودستایی باشد.

اینها نفسانیات پنجگانه ذهن هستند.

او نمی تواند به این نفسانیات اجازه دهد تا ذهنش را فاسد کنند، در غیر این صورت، جسم او را نیز تسخیر خواهند کرد.

قوانین و احکام چلای اک بسیار ساده اند.

کافی است شرایط لازم برای هماهنگی، خلوص و کمال را برای روح فراهم آورد. به این ترتیب می تواند هنگام حضور در ظرف جسمانی، در عوالم بهشتی به سر برد. تشخیص حضور در عوالم آسمانی به همان نسبتی

امکان پذیر است کہ از مفاهیم محدود و کاذب ذہنی و آگاہی فانی انسانی چشم پوشی کردہ باشد.

او باید خودش را؛ خویش حقیقی خودش را بہ خویش الہی اک تسلیم و واگذار نماید.

آنگاہ صلح، آرامش و آسایش راہ ورود خود را بہ تجربیات زندگی انسانی خواهند یافت.

کسی کہ وارد آموزش های اکنکار می شود آکولایت نام دارد. پیش از القا بہ درون نظام پنهان، آکولایت تحت انضباط معنوی اک قرار می گیرد.

او باید پیش از ورود بہ فعالیت های حقیقی اکنکار، تحت آزمون واقع شود تا شایستگی خود را بہ اثبات رساند.

نوآموز باید مراتب انضباطی اک را با پشتکار تمرین کند. نخستین لازمہ، برخورداری از یک ذہن پاک است، بہ این معنی کہ کلماتی کہ آلودہ کنندہ فضا هستند بہ ذہن وی راہ نیابند.

او آدمیان را فقط به مثابه مخلوقات خدا می‌نگرد و بس؛ زیرا که آنان نیز مانند خود وی روزی همکار خدا خواهند شد.

بر وی لازم است حیطة ذهن را از افکاری که به تمایلات کل آلوده‌اند و می‌توانند ذهن و آگاهی وی را به زوال کشند، دور نگاه دارد.

از این طریق، هوشیاری قدرتمندی را که لازمه حضور در پیشگاه استاد حق در قید حیات است، کسب می‌کند و از آن به بعد استاد همواره با او همراه است.

او می‌آموزد چگونه باید از فریب و ناخوشایندی‌هایی که در محیط پر از تناقض اطرافش بروز می‌کنند، بر حذر بماند. او می‌داند که کل عالم، علی‌رغم اینکه تحت فرمان قدرت کل نیرانجان واقع است، حقیقتاً عالمی است که برای کسب کمال، هماهنگی فضایل نیکو آفریده شده است.

او می‌آموزد که شکیبایی بزرگترین فضیلتی است که در امور معنوی اک به کار می‌آید. شکیبایی موجب می‌شود

کہ او بتواند مشکلات زندگی، بار کارمیک، بدگویی آدمیان و درد و سوزش بیماری‌ها را تحمل کند.

او هموارہ با ثبات و استواری ذہنش را بر روی نور خدا ثابت نگاہ می‌دارد و ہرگز رخصت انحراف و سلب توجّہ از ہدف اصلی‌اش کہ خداشناسی باشد را بہ خود راہ نمی‌دہد.

او بہ جایگاہی می‌رسد کہ بتواند فروتنی و عفت و عزّت نفس را در زندگی زمینی شناسایی و در یابد کہ تنہا در مقابل خدا مسؤل است نہ در برابر کسی یا چیزی کہ در تعلق بہ اقلیم جسمانی است.

عزیزان، بستگان و خانوادہ او منظرہای خدا در زندگی او ہستند کہ آینہ زندگی در این جہان و این کالبدہا منعکس کردہ است تا در خدمت سوگماد، مقام متعال کلّ عالم در آیند.

او بہ زودی در می‌یابد کہ فروتنی نقطہ متقابل نفس تحتانی است. او اجازہ نخواہد داد این نفس بر سر راہ رسیدن او بہ سوگماد و مراتب آگاہی آسمانی قرار گیرد.

او می‌داند که خودستایی تنها دامی است که کل نیرانجان همواره بر سر راه او می‌تند و بردگی نفس همان بندگی گل و عملی بس حماقت‌بار است.

او به قوه تمیزی دست می‌یابد که تفاوت بین همه ظرایف را در خواهد یافت و خواهد دانست که نیک و بد، زیبایی و زشتی و گناه و ثوابی وجود ندارد.

• اینها همگی مفاهیم ذهنی بوده و در تعلق نیروهای دوگانه عوالم مادی قرار دارند.

با درک و تشخیص این واقعیات، از دام گل‌رهایی حاصل می‌کند. اکنون او آماده ورود به اقلیم خدا و اقیانوس عشق و رحمت است.

او به خودِ اکِ بدل خواهد شد.

شریعت کی سوگماد ۱

The Shariyat Ki SUGMAD 1

پال توئیچل

۱۹۷۱

فصل ششم

اسناد حق و قید حیات

The living Eck master

استاد حق در قید حیات

بر روی معیار معنوی خدا، استاد حق در قید حیات همیشه بالاتر از تمامی قدسین ادیان دنیوی قرار می گیرد. از آنجا که اکثریت استادان حق در زمان سلوک خود در این جهان جایگاه استاد حق در قید حیات را اشغال کرده اند، به این معنی است که یکایک آنان تجلی مستقیم خدا در زمان خود؛ مجرای الهی مورد استفاده خدا به منظور سخن گفتن با عوالم درون خود بوده اند.

از این روست که:

استاد حق در قید حیات عالم مطلق، قادر مطلق و حاضر مطلق است.

هریک از این استادان در زمان حیات خود در عوالم خدا منجمله طبقه فیزیکی به خدمت پرداخته و به لقب ماهانتا، وای - گورو، بالاترین استاد معنوی در گستره کائنات سوگماد نائل آمده است.

● هیچ جایگاهی بالاتر از ماهانتا وجود ندارد چون او به تنهایی از آگاهی تابناک سوگماد برخوردار است.

قدیسین ادیان مختلف هرگز در ردیف مشابہ ماهانتا قرار نگرفته اند. بنابراین، هرگز نباید در مرتبتی معادل جایگاه ممتاز استاد حق در قید حیات قلمداد شوند. منظور این است که پرورش یافتگان ادیان سنتی به احتمال زیاد در مقابل بیانات حقیقت زرین مقاومت به خرج خواهند داد.

حقیقت هرگز در عالم مادی گفته نشده و توسط کسانی که آرزوی به بردگی گرفتن توده های بشر را داشته اند، از چشم نامحرمان پنهان شده است.

حقیقت تنها به قصد اداره کردن آدمیان و معطوف نگاهداشتن توجه آنان به مقولات مورد نظر مذاهب

استعمال شده است؛ این، شالودهٔ ادیان این جهانی است، مذاهبی که ادعا می کنند حقیقت را در تعلق خود دارند. اظهاراتی از این طبیعت، اساس و بنیانی ندارد.

حقیقت نه امتیاز ویژهٔ هیچ موجودی است و نه نقطهٔ دوام انحصاری هیچ مذهب خاصی. از آنجا که همه چیز در کیهان ماده تحت نظارت کل نیرانجان (قدرت منفی) قرار دارد، هیچ نماد منحصر به فردی که حقیقت غایی را بیان کند در دست نداریم...

مگر اکنکار

از آنجا که اک منشأ اصلی و نخستین تمامی حیات است از همهٔ ادیان، فلسفه ها و تشکیلات اعتقادی به حقیقت نزدیک تر است. کسانی که به اک اتهام کذب زده و آموزگاران آن را پیامبران دروغین می خوانند نمی دانند که خود چگونه فریب کل را خورده اند.

● هیچیک از این تحریف کنندگان به نور حقیقت دست نخواهند یافت. آنان فقط می توانند از کتب مقدس

مذاهب مربوط به خود نقل قول کنند کہ آن ہم اکیداً
تعبیر شخصی خود آنان از آن نوشتجات است.

● هیچک از اعتقادات اصولی بہ مراتبی بالاتر از
لایہ های تحتانی طبقہ اثری دست نمی یابند کہ خود
نخستین طبقہ از عوالم فراسوی حواس
فیزیکی است.

آنها هیچ تجربہ ای از جریان صوتی اک ندارند. بہ
قدرت می توان کسی را در میان آنان یافت کہ چیزی بیش
از پیام گل را موعظه کند. آنها نمایندگان گل بوده و
کوشش در اثبات پندار بیهوده ای دارند حاکی از اینکه
مقصودشان ارائه حقیقت است اما این حقیقتی است کہ تنها
بہ قدرت منفی تعلق دارد. پیام آنان، پیام قدرت ذہن
کیہانی است.

نمایندگان گل بہ نام منجی خود، وعدہ زندگی
پر نعمت تر می دهند. آنان طوری رفتار می کنند کہ گویی
بالاتر از کلام خودشان وجود ندارد. این واقعیت کہ زندگی

همیشه به ترتیبی ایمان آنان را به خدایانشان متزلزل می‌کند، به توهماتشان دامن می‌زند.

به این ترتیب، ناامیدی، محرومیت و ناخشنودی به بار می‌آید. این توهمی است که هرگز فرصت یک نگاه اجمالی به واقعیت حقیقی را هم میسر نمی‌سازد؛ موجب روشن ضمیری نمی‌شود و به دانش بقاء روح هم منجر نمی‌شود.

کسی که آموزش‌های کل را در پیش می‌گیرد همچون استری در تعقیب هویجی که همیشه یک قدم جلوتر از اوست و هرگز به آن نمی‌رسد، به کذب امید بسته است، لذا امید تنها سرمایه اوست؛ نه ایمان و یقین.

استاد حق در قید حیات دوباره و دوباره به هر بشری یادآور می‌شود که چنانچه از کلمه‌اک پیروی کند می‌تواند از ضعف جاودانگی و فناپذیری برخوردار شود.

هیچ مذهب یا استاد دیگری نمی‌تواند حقیقت کامل را ارائه دهد، مگر استاد حق در قید حیات که ماهانتا نماد

رستاخیز کرده اک، روح الهی است که در خدمت یکایک روح ها در سراسر کائنات خدا عمل می کند.

اینگونه، او برای هر روحی، علی رغم اینکه در چه کالبدی و در کجای کیهان باشد، استاد حق در قید حیات و ماهانتا است؛ چه در دوزخ باشد و چه در اقیانوس عشق و رحمت، ماهانتا با اوست، همانگونه که با همه دیگر روح ها. کافی است روح دریابد که این معجزه حیات است.

همه دیگر کسانی که ادعا می کنند پیام رسان، واعظ و یا سخنگوی خدایند، انگیزه ای دنیوی دارند. ولیکن ماهانتا مبری از آن است. هر یک به نوبه خود خواهد دانست که زندگی خود بخشی از جوهر اک است و فقط به اراده سوگماد است که روح ها هستی دارند.

همه ادیان یک آغاز و یک پایان دارند. هرگاه تاریخ نژاد بشر را بررسی کنیم، در می یابیم که ادیان بسیاری در طبقه فیزیکی وجود داشته اند اما معدودی از آنها فراسوی هزار سال دوام کرده اند. بنابراین همه ادیان دنیا طبیعی

مادی گرا دارند و قدرت و خدایی که نیایش می کنند، ناشایسته است. دینی که عوامل اصلی آموزشهای اک، یعنی استاد حق در قید حیات، جریان صوتی و نور را به منزله زیربنای خود حفظ نکند، از بقاء چندانی برخوردار نیست. ادیانی که این عناصر را در آموزش های خود داشته باشند، بسیار اندکند.

به اراده خدا است که روح ها هستی دارند.

این مبنای جهان بینی اک و راه حقیقت است. هیچ بشری به سوگماد دست نمی یابد مگر از طریق ماهانتا. به جز به یمن عشق و رحمت خدا، زندگی وجود نمی داشت. فقط روح صاحب حیات است چون [آن] (خدا) اینچنین اراده کرده است.

● بشری که هدایای الهی را به منظور کسب سلامتی ثروت و عشق دنیوی طلب می کند، فقط اک را از ورود به خود و شفای تمامی جوانب زندگی اش باز می دارد. طلب کردن یعنی هرگز دریافت نکردن و

زیر سؤال بردن یعنی شکست خوردن در هدف خویش با خدا و وعدہ نادرست دادن یعنی عقیم کردن پیشرفت خود در طریق معنوی.

ریشخند، تحقیر، تمسخر کلمات ماہانتا، بی ایمانی بہ او و علت اک اندوہ فراوانی نصیب رواج دہندہ تردید خواہد کرد. این عمل موجب توقّف توسعہ کارمیک او شدہ تناسخاتش را در این جہان افزایش دادہ و آفرینندہ مشقاتی ناگفتنی خواہد شد.

نادانان و بی تجربہ ہا ہرگز درک نخواہند کرد مگر با تجربہ مرگ آہستہ ای کہ زاییدہ اقدامات خصمانہ خودش بر علیہ ماہانتا و اک می باشد. این عمل، در حقیقت آفریدن علتی آشکار در نبرد با سوگماد تلقی می شود.

خودپسندی، حق بہ جانبی، خود محوری و نفس گرایی بہ خرج اک نیز بہ نوبہ خود مشقاتی سہمگین بہ زندگی کسانی کہ طی حیات خود در جہان ہای

مادی - روانی از آنها تمتع حاصل می کنند، وارد خواهد کرد.

این تقدیر صرفاً در جهان فیزیکی مقدر نشده است، بلکه در تمام طبقات هستی حاکمیت دارد. کسی که این فضائل اهریمنی را برگزیند، هرگز با خود از در صلح و آرامش بر نخواهد آمد. او به جاب بلورین شکننده ای می ماند که یک ضربه کوچک در نقطه حساس به هزار تکه اش بدل می کند.

هیچ بشری نباید اینچنین آرزویی برای خویش در سر داشته باشد، بلکه باید خدا را به خاطر خدا بجوید و هرگز چشم به انگیزه های شخصی نداشته باشد.

دین سخن از آرامش بعد از مرگ آدمی می گوید. اما این فقط آموزش های جهان پایین است. این سخن حقیقت ندارد اما تنها یک وعده برای خشنود نگاه داشتن آدمی است، گفته ای که رهایی از آزمون ها و محنت های زندگی زمینی را وعده می دهد. دست یافتن به صلح و آرامش نه

فقط پس از مرگ، بلکه ہم اکنون و در هنگام حیات در کالبد فیزیکی نیز میسر است.

چلا در این شگفتی باقی می ماند که کی به لحظه ای خواهد رسید که به دیدار با خدا نائل آید. اما آن لحظه هرگز سر نخواهد رسید چون فقط کافی است این را دریابد که هم اینک در آن لحظه به سر می برد. در حقیقت، او در نقطه تمرکز ابدیت قرار گرفته چون سوگماد همیشه در صورت استاد حق در قید حیات همراه اوست. چلا همواره در لحظه اکنون حضور دارد، زیرا که **لحظه حاضر همیشه ابدیت است**. خدا همواره و در تمام لحظات زندگی، در صورت استاد حق در قید حیات با او همراه است.

به این ترتیب، چلا می باید به این تشخیص نائل آید که اگر خدا با اوست، پس استاد حق در قید حیات حضوری است که او دائماً تجربه می کند. این حقیقتی است که او باید درک کند و بر قلب خویش برنویسد، زیرا که ماهانتا واسطه ای است که خدا از آن برای رسیدن به هر روحی که

گوش شنوا داشته باشد، استفاده می کند. این حقیقت را باید همیشه در سر حفظ کرد.

خلوت، در زندگی هر استاد حقی یک ضرورت است. او باید خلوت کند و گرنه نخواهد توانست آنطور که باید به نژاد بشر خدمت کند. اما با انگیزه ای که بشر برای استفاده از او به منظور رسیدن به خواست های شخصی خود دارد، معمولاً حریم خلوت او حفظ نمی شود و جز فرصت اندکی برای فراغت نمی یابد.

چلا باید خویش را به اک تقدیم سازد. وقف و فداکاری سرمایه هنگفتی است. او باید خویش را به ماهانتا، استاد حق در قید حیات تقدیم کند چون او تنها تجلی قابل تشخیص خدا برای کسانی است که در وضعیت آگاهی انسانی به سر می برند. چنانچه چلا در تصاحب کیفیت وقف و وفاداری در طریق اک نباشد، تناسخاتش در این جهان به درازا می انجامد و پس از اتمام زندگی حاضر، قادر به ورود به جهان های بعدی نخواهد بود.

استاد حقّ در قید حیات یک درمانگر به معنای متعارف این جهانی نیست و هرگز ہم چنین ادعایی نکرده است. چنانچه یک چلا یا غیر چلا، چنین اعتقادی داشته باشد نا امید خواهد شد.

او یک شفاگر است، کسی که می تواند هاله چلاها و دیگران را بخواند و از گذشته، حال و آینده نژاد بشر با خبر شود. اما یک درمانگر، پیشگو و یابنده اشياء گم شده نیست. او هیچ یک از اینها نیست، بلکه فقط تجلی خدا در این جهان خاکی است.

او یک معجزه گر است اما هرگز به درخواست دیگران و برای اثبات حقانیت خود مبادرت به چنین اعمالی نمی کند. او فقط به این خاطر که کسی او را به مبارزه طلبیده است، شگفتی نمی آفریند. برخلاف آنچه بسیاری می پندارند، او هرگز خود را در گرو اعمال جادویی و تردستی های اغفال کننده نمی گذارد. ولیکن خویش را به شیوه های مرموزی به همه نشان می دهد. او از خود ایشار می کند و همه را عفو می کند. او هرگز هیچ کس و هیچ

چیزی را دشمن خویش نمی دارد. او می داند که گل نیرانجان همیشه کوشش می کند او را شکست دهد اما این شیوه کار خدا است.

استاد حق در قید حیات به همه آنانی که استنطاق می کنند همین حقایق را بازگو کرده، به همه می گوید که باید قدرت سهمگین نهفته در خویش را فعال سازند تا بتوانند از شر گل نیرانجان رها شوند. او نه با هر آنچه آفریده خداست میجنگد و نه هیچ چیز را نابود می سازد.

گل نیرانجان هم بخشی از قدرت الهی خود خداست که به عنوان عامل تزکیه کننده همه روح ها در این جایگاه نهاده شده است.

بنابراین، ماهانتا به هر آنچه در قید هستی است رخصت می دهد آزادی خود را داشته باشند. او به یکایک آنان از طریق خدا قدرت می بخشد چون این خط مشی زندگی است و می باید در انطباق با اراده خدا انجام پذیرد.

مشکل ادیان در اینجاست کہ یک فرد بہ منزلتِ جلوہ ای بہ ظہور می رسد کہ تجلی کامل خدا معرفی می شود و پس از آن شخصیت وی است کہ بہ جای خدا مورد نیایش قرار می گیرد. بیشتر این تجلیات پدیده های اجتماعی، اثری و ذہنی هستند و نیایش کنندگان را فریب می دهند.

یک چنین شخصیتی ساختہ بشر است و توسط قدرت گل تأسیس می شود تا بہ اذہان مردم خوراکی بدهد کہ موقتاً بتواند جایگزین حقیقت غایی باشد این شیوہ کار ہمہ ادیان اصولی است.

علی الظاہر، پیشوایان ادیان اصولی این شیوہ کار را بہ علت تفاوتی در پیش می گیرند کہ میان طرز فکر و نیایش آرمان هایشان با دیگران وجود دارد.

علت این امر در اینجاست کہ بیش از انگشت شماری نیستند کہ بدانند در حال تأسیس چه حوزہ ای از نیایش می باشند. چہرہ مورد نیایش پیروان بہ سادگی عبارت است یک تجلی بسیار بدوی کہ با آفریدن یک نماد و تزریق

ملاحظاتى به آن به همراه القاء و شرطى کردن ذهن نسبت به این تصور که تا پایان عمر زمينى به همراه بشر باقى خواهد ماند، صورت مى پذیرد.

بیشتر مذاهب مکرراً دوباره نویسى و دوباره تعبیر شده اند تا جایی که میزان ناچیزی از نشاط نخستین و خاصیت حیاتی آنان به دوران فعلی راه یافته است.

آنگاه که دینی آغاز به باختن نیروی خود در دنیا مى کند، همانگونه که همیشه در گذشته و حال رخ داده است، به تدریج مى میرد.

اینچنین است که اک اعتقادی حقیقی است.

آموزش های آن از منشأ ازلی، ابدی، اصلی و باستانی روح الهی جاری شده، پیام آن بازسازی و تحریف نشده است. [آن] مستقیماً از خدا در اقیانوس عشق و رحمتش و از طریق ابزار خالص و مجرای خالصی به نام ماهانتا جریان یافته، متعالی ترین پیام سوگماد را مى آورد.

استاد همیشه مستقیم ترین راه به خدا را ارائه می دهد اما ارتباط چلا با عنصر انسانی در دیگران است که پیام او را واژگون و راهی را که به بهشت می نماید، منحرف می سازد. و اینکه ارتباط بشر با خودش عوامل ایجاد مشکلات انسانی را در سطوح مادی زندگی می آفریند.

استاد حق در قید حیات دائماً جهد می کند چلا را از افق بازی های دنیوی خارج کند، معذک هرگز احکام و تشریفات وضع نمی کند، قانون نمی سازد و جار نمی زند که بهترین راه به خدا را در تعلق دارد، هر چند همه بدانند که هم اینچنین است. او می داند که همه ادیان دنیا ساخته بشر و مشمول اقلیتی ناچیز در کل هستی است اما هرگز این حقیقت را در آثارش تبلیغ نمی کند. او هرگز از کسی نمی خواهد از طریق او پیروی کند بلکه اصرار دارد هر کسی پیرو رفتار و گفتار خودش باشد. او می داند که بسیاری از مردم نخواهند توانست او را همراهی کنند چون وضعیت آگاهی خویش را در گرو دین خود قرار داده اند و

چنانچه از آنان بخواهد که از وی پیروی کنند، رنجیده خاطر خواهند شد.

هر دینی در جهت منافع رهبر آن دین عمل می کند. استاد حق در قید حیات به همه کسانی که گوش فرا دهند می آموزد که این حقیقت است و چلا باید وجه تمایز بین حقیقت و تعالیم کاذب را شناسایی کند. تا روزی که چلا این درس را نیاموخته باشد، محکوم است در این جهان ذهنی و کالبدی اعصار متمادی را در تناسخات پی در پی سپری سازد.

استاد حق در قید حیات فراتر از افق تمدن و فرهنگ عمل می کند. او می داند همه آنچه در این جهان وجود دارد، حیات و کالبد است. اینها اشکال هستند و او به ندرت با آنها سر و کاری پیدا می کند. او تنها از طریق روح با هر فردی کار می کند چون روح شراره الهی نهفته در درون هر کالبدی است.

● ماہانتا عموماً در نزدیکی انباشتی از آب تولد می یابد. تولد او همیشه اسرار آمیز است و مردمی که تولدی متعارف دارند نمی دانند اصل و نسب او از کجاست. هیچ بشری هم والدین او، نام حقیقی و خاستگاه آنان را نمی شناسد.

اک وارد زهدان باکره ای می شود که ملکہ گردون نام گرفته، خویش را تسلیم به روح کیهانی کرده است. وضعیت آگاهی ماہانتا همچون بذری در آن زهدان کاشته و به دقت مورد پرورش قرار می گیرد. هنگامیکه کالبد جسمانی آمادہ ورود به این جهان شد، فرزند مذگری متولد می شود.

شکوفایی معنوی خود را در خلال سال های نخست آغاز کرده و پس از بلوغ به وضعیت کمال دست می یابد. سپس برگزیده زمان در می یابد که استاد حق در قید حیات وقت است.

● هرگز زمانی وجود ندارد که دنیا فاقد ماهانتا، استاد حق در قید حیات باشد چون خدا خود را دوباره و دوباره در هیئت برگزیده اش به تجلی می رساند.

استاد حق در قید حیات واقعی مداوم و همیشه حاضر در دنیاست چون در اوست که کمال رخصت حضور می یابد او ابزار حقیقی تجلی سوگماد، وای گورو، عشق و روح سوگماد است.

تمامی حیات از منشأ خدایی فوران می کند اما در هیئت سوگماد و به واسطه ماهانتا متجلی می شود.

این، پنج پر زنده یا کالبدهای پنجگانه ماهانتا نام دارد و بخش اعظم سوگماد است که در کلمه ای که قالب جسم برگزیده، به تجلی در آمده است.

به این ترتیب، ماهانتا بر روی هر یک از طبقات هستی در سراسر کائنات و جهان های روح و طبقات معنوی کالبدی دارد که به منزله ابزار خدا در همان طبقه عملکرد دارد.

**بنابراین، استاد حق در قید حیات بر روی همه طبقات
جهان های تحتانی یعنی:**

**فیزیکی، اثیری، علی، ذهنی و روح، صاحب در
کالبدی منطبق با آن هستی دارد. او در عین حال در هیئتی
فارغ از کالبد که اک باشد نیز حضور دارد. بالاتر از جهان
آتما (طبقه روح) تماماً بی شکل و حاضر مطلق است. هنگام
حیات در طبقات زیرین هم حضور مطلق دارد چون در عین
حال در وضعیت ماهانتا حضور دارد و مدام، علاوه بر
رهبری چلاهای خود و واصلین اکنکار، مشغول اداره و
نظارت بر امور آن دسته از عناصر هوشیار و روح های
محصور در قالب فیزیکی است که ضرورت اقتضا می کند.**

**همه ادیان روی زمین سخن از کالبدهای سه گانه
ناجیان خود می گویند؛ همان اصلی که به عنوان تثلیث
شناسایی شده است. اینها نماد جهان های سه گانه زیرین
هستند که وضعیت آگاهی آن مورد پذیرش و آرمان
مطلوب میلیون ها میلیون آدمیانی است که فیض رهایی و
رستگاری را در آن جستجو می کنند. اک هرگز جایگاه**

ادیان را خارج از روند معنوی راه خدا به شمار نمی آورد بلکه به روشنی اشاره می کند که ادیان همه انشعاباتی از جریان اکنکار، سرمنشأ تمامی حیات می باشند.

همه آدمیان و همه وجودهای دیگری در کل کائنات خدا روزی از هستی او آگاه خواهند شد چون خدا تمامی حیات را از مجرای هیئت به کمال رسیده خود به زمین و سایر طبقات هستی ارزانی داشته است. ماهانتا تنها تجلی خود اوست؛ نور کائنات و صدای خدا که در هر حجره ای بر هر طبقه ای به گوش می رسد. هر کلامی که او بیان کند، برای آدمیان، وجودهای دیگر و مخلوقات زمین و طبقات حقیقت محض است.

او زندگی می بخشد و به همه آدمیان و مخلوقات زمین و سراسر گردون خدا در تناسب با وضعیت آگاهی شان آزادی عمل و فعالیت ارزانی می کند. چون یکایک و همه آنان ناقل خدایند و او قادر است قدرت اک را به همه اشیاء و همه زندگان تمامی عوالم ایثار کند.

ماہانتا قانونی بر خویشتن است. مکرراً اظہار می دارد کہ تمامی حیات خدمتگزار اوست اما با وجودی کہ فرمان او بر زمین و آسمان مطاع است، هرگز ستایش و نیایش خود را در ہیئت انسانی مجاز نمی دارد. ستایش فقط در خور ماہانتا، کمال آگاهی است.

آنگاه کہ لایی تسی، استاد کامل حق در چین باستان خطابہ ای را وعظ کرد کہ لقب ماہانتای کامل را برایش بہ ارمغان آورد، یکی از مریدانش پیش آمد و سؤال کرد:

استاد!

تو کہ هستی؟

لایی تسی پرسید: « فکر می کنی کہ باشم؟ »

مرید گفت: « تو ماہانتا، استاد کاملی »

« اگر اینچنین می پنداری، پس بدان کہ روشن ضمیری حقیقی خدا را دریافت کردی. از این روز بہ بعد بہ بہشت وارد شدی و ہمیشہ در کنار من خواهی بود. »

آدمی با تشخیص ماهانتا جایگاهی برای خود در بهشت کسب می کند و او را همانگونه که هست می شناسد.

جهانی که از حکم استاد حق در قید حیات تابعیت کند و کوچکترین میل او را بر آورده سازد، فقط به این علت است که می داند تنها راه اکتساب حقیقی را یافته است. ماهانتا علی رغم انگیزه ها، ایشار می کند. کافی است درخواست کننده بتواند از آن نفعی ببرد.

دقّ الباب کردن و دریافت کردن همیشه علت کافی برای اینکه استاد درخواستی را اجابت کند، نیست. هر کسی که از او تقاضایی دارد باید شایستگی هدایای وی را احراز کند. هر موهبتی که به هر کسی ایشار می شود همان است که ماهانتا به وی ارزانی کرده است. اما تصمیم ماهانتا تعیین می کند چه کسی آن را دریافت کند و چه کسی استحقاق آن را دارد.

● هر کسی ممکن است شایسته هدایای الهی باشد اما
 نتواند آن را دریافت کند چون قلبش هنوز
 آماده نیست.

چنانچه کسی آرزوی هدیه ای از سوگماد دارد، باید
 قلبی خالص و مهربان داشته باشد. آنگاه که مملو از
 تردیها، شهوت، بدبختی و هراس باشد، دریافت برایش
 میسر نیست.

فقط آنانی که خویش را وقف خدا کرده اند؛ آنانی
 که شادمانند و به خدا عشق می ورزند، قادرند هدایای را
 که ماهانتا از جانب سوگماد و به تناسب جایگاه
 بالحقه ای که در اقالیم بهشتی کسب کرده باشند، به آنان
 تقدیم می کند، دریافت کنند.

چلایی که حس زمان را از دست داده و شناخت طبیعت
 مکان آگاهی انسانی وی را ترک کرده باشد، طعمه هیجان
 تجربیاتی نمی شود که سلسله ای از دشواری ها را به
 گذشته، حال و آینده اش دعوت می کند. با پذیرفتن ماهانتا

و با وارد شدن به چشم انداز معنوی زندگی، موانع زمان و مکان شکسته می شوند چون شکوفایی حیات، ابدیت است. ابدیت، تجلی حیات فارغ از حس زمان و مکان است و هم اینک توسط سوگماد برقرار شده است. آنگاه که چلا تسلیم [آن] می شود و اک را به منزله سرچشمه حیات معتبر می شمارد، مفهوم ابدیت وضعیت آگاهی انسانیش را تبدیل به وضعیت بصیرت خدایی کند، به آگاهی الهی.

طبیعت ذاتی بشر در اصل آرزویی معنوی برای خداست. او باید درخواست کند تا اک جاویدان خود را از مجرای حضور او بیابد و استاد حق در قید حیات در زندگیش ظاهر شده، هر گونه شک و تردید را از میان برداشته و راهنمای الهی وی شود. آنگاه تمامی جنبه های تحتانی طبیعت انسانیش آکنده از نور و صوت مقدس الهی می شود. آنگاه که این دیدار الهی بر وی عارض شد، شایستگی هر گونه هدیه الهی را کسب کرده و قادر است در سمت همکار ماهانتا به این جهان خدمت کند.

هر روحی می تواند آزاد شود و بر قلّه ارتفاعات معنوی ایستاده، عالم را نظاره کند. این نماد درکی است که هر چلایی در اکنکار به آن خواهد رسید.

این، جاودانگی است - چشم اندازی از فراز الهامات معنوی. چشم انداز جاویدانی که مشاهده می شود، تمامیت زندگی، فارغ از زمان و مکان جهان های زیرین است.

از دیدگاه وضعیت آگاهی انسانی، شاید کمال افقی بسیار دور دست تلقی شود اما باید شکرگزار بود که کمال، حقیقتی است الهی که در لحظه اکنون حاضر است نه در فاصله ای آینده. چنانچه درست بنگریم، می توانیم قدرت الهی را هم در موقعیت انسانی و هم در موقعیت معنوی بیابیم. آدمی همیشه می تواند حقیقت الهی را در خویش به ظهور برساند. فقط کافی است خود باشد.

با عمیق تر شدن فهم آدمی از اک الهی، هیئت وی دگرگون می شود. اک که عصاره خداست، عشق الهی است

و با عشق بودن طبیعتاً کارمای نیکو در زندگی آدمی می آفریند.

اک، بی وقفه، مداوم و ابدی است؛ واقعیت تمامی حیات است که در این جهان در هیئت استاد حق در قید حیات به تجلی در آمده است. هنگامیکه کسی به فراسوی چشم اندازهای این جهان اوج گیرد، در روح الهی به سر می برد. او می تواند با اوج گرفتن مجدد به قلّه های معنوی از هیجانان و خطرات زندگی دنیوی حذر کند. او نه نظر به گذشته دارد و نه به آینده، بلکه تنها حال مد نظر اوست چون می داند که سوگماد فقط اکنون زنده است. او می داند که زمینی که بر آن قدم بر می دارد مقدس شده است چون ماهانتا همواره به همراه اوست.

کلمه خدا در این جهان هم اکنون اجابت شده است. این وضعیت آگاهی انسانی است که هنوز شکوفایی حاصل نکرده اما به شکوفایی خود ادامه می دهد. چلا همواره در حال پرورش یافتن است و به وضعیت کمال معنوی نائل

خواهد آمد مشروط بر اینکه آنچه را که از فعالیت روح حاصل می شود، بپذیرد و باور دارد.

استاد حق در قید حیات گل بشریت را شامل می شود چون تنها مجرای است که از عهده آن بر می آید. او قادر است در آگاهی بسط یافته زمان حال به سر برد در حالیکه معدودی بیش قادر به این عمل نیستند. یقیناً هیچیک از چهره های باستانی قدرت این کار را ندارند، هر چند بسیاری از آنان توانستند نیکی های زندگی را تجربه کنند. اگر چلا در جستجوی جاودانگی باشد، ابتدا باید در مدار حضور خود به دنبال آن بگردد.

از آنجا که استاد حق در قید حیات در این شعاع واقع است، یعنی هم خویش انفرادی و هم خویش کیهانی چلاست، پس یافتن استاد حق در قید حیات یک ضرورت است.

هرگاه شناخت زندگی به همان صورتی که حقیقتاً هست، برایش بدهی شد، از فنا ناپذیری خود آگاه می شود. پایان تمامی کارمایی که علیت های گل را به

ظهور می‌رسانید، آغاز می‌شود و فقط بر مبنای کارمایی ادامه می‌دهد که از جانب خدا به جهان جهان‌ها مشیت شده باشد.

تجربهٔ ابدیت در اکنکار هنگامی نصیب چلا می‌شود که ماهانتا او را به قلّهٔ ارتفاعات معنوی برده و از آنجا تقلاهای نفس‌های حقیری را که نومیدانه در میان توده‌های بشریت می‌لوند، به وی نشان می‌دهد. از این دیدگاه، چشم‌انداز محدود به حواس و وضعیت آگاهی انسانی نمی‌شود و احساسی از زمان و مکان وجود ندارد.

همهٔ کسانی که در زیر می‌بینید، در تقلاهای صعود افتان و خیزان خود در دامنه‌های ارتفاعات رو به سوی قلّهٔ ای دارند که چشم‌اندازش جاویدان و پناذش صاف است. تا وقتی که روزهای حیات در کالبد فیزیکی به سر آید، به منظور زیستن در جایگاه یک چلا، آدمی باید دائماً به قلّه‌های معنویت خدا صعود کند.

روح، آگاهی جهان شمول فرد است کہ درون خدا و بیرون از جنبه های محدود عوالم زیرین تأسیس شده است. نامش را ایستا گذارده اند اما اینگونه نیست چون روح در جهان خود خدا هم پویا است؛ وضعیتی از هوشیاری است کہ حیات را از طریق حواس معنویش تجربه می کند. حواس معنوی قادر به دریافت، ادراک و شناخت می باشند.

آدمی فقط از روح تشکیل شده است. هیچ چیز به جز روح نمی تواند به کالبد فیزیکی حیات بخشد. او تن، ذهن و روح دارد. او روح است اما هنوز به این کشف نائل نیامده است. حواس معنویش هنوز تا به جایی انگیخته نشده اند تا بدانند کہ روح تنها هویتی است کہ او در ابدیت دارد.

روح بارقه ای از اک مقدس است.

سه صفت او همچون سوگماد است، مثلاً دریافتی از جاودانگی از طریق **بینایی** درون، **شنیدن** و **دانستن** کہ نقش عمده به عهده رکن دانستن است؛ درکی از تمامی اندوخته های حواس درون دارد، یعنی از هر آنچه کہ دیده، شنیده و دانسته است؛ به شیوه خداشناسی

خودشناسی و شناسایی ذهنش، ارتباطش را با خدا تشخیص می دهد و درک می کند. روح در می یابد که بارقه ای از روح الهی، یعنی پاره ای از تمامیت اک است و نه از خود خدا. به منزله جرّقه ای از اک، می تواند به این شناخت نائل آید که خود اک است. هیچ بشری یا روحی هرگز به معنای حقیقی تمامیت خدا را احساس نکرده است.

از مجرای این صفات است که روح، کالبدی را که برای مقطعی از زمان در عالم ماده برگزیده است، هدایت می کند.

تسلط بر کالبد و محیط بستگی به بنیه و درکی که روح از طریق این صفات کسب کرده و به همین ترتیب بستگی به میزان بیداری معنویش دارد. به این ترتیب، روشن می شود چرا هر بشری از دیگری متفاوت است. در عین حال، این اصل در انطباق با قانون تکامل است که عدم برابری میان تمامی پدیده ها و وجودهایی را ایجاب می کند که در تلاش مداوم خود در راه شکوفایی معنوی هستند.

ماہانتا نہ تنها استاد حق در قید حیات است، بلکہ نمونہ زندہ فلسفہ اکنکار، پیشوای اعظم و سرچشمہ دانش اک است. او کسی است کہ کار کرد قانون الہی، حکومت عوالم آسمانی و نحوہ عمل ذہن و روح آدمی را می داند و بہ ہنرہای شفاہی، جادو، پیشگویی و معجزہ مجہز است.

عشق استاد حق در قید حیات از برای چلاہا در بالاترین طبقات جای دارد و ہرگز نمی باید جز آن قلمداد شود. ہنگامیکہ ہدیہ عشق بہ چلا ارزانی می شود، باید خشنود باشد چون بہ این افتخار نائل آمدہ است کہ بہ واسطہ ماہانتا بہ والاترین ارتفاعات معنوی درون صعود کند. چنانچہ چلا از این بابت مسرور باشد، آنگاہ واقعیت خدا در دایرہ درکش قرار می گیرد.

بہتر است در عالم خاکی تماسی با استاد حق در قید حیات حاصل نشود، بلکہ از طریق سطوح درونی بہ این امر مبادرت گردد چون تمامیت حکمت بہ عنوان آموزش های اسرار از قلب ماہانتا مستقیماً بہ یکایک

چلاهای که تحت محافظت و راهنمایی او قرار دارند، نقل می شود. این یک طریق درونی است و همه کسانی که به ماهانتا التجا کنند، به بلندای بهشت برده خواهند شد.

اک همیشه در نبرد با گل نیرانجان، مذاهب اصولی و توده های جوامع و تمدن هایی است که توسط گل آفریده شده اند. بنابراین، مذاهب اصولی و توده های سنتی اجتماع همواره کوشیده اند راه پیشرفت اک را در عوالم زیرین مسدود سازند.

کسانی که از گل پیروی می کنند، عموماً به آثار قدرت مادی دل بسته اند. شیوه ظریف بازی گل کارکرد پیچیده ای از عملکرد قدرت است که بین نیروهای کوچک تر عوالمش برقرار ساخته است.

معدلک، در جبهه مقابل، تمامی قدرت خدا باید از طریق ابزار کاملی به نام ماهانتا، استاد حق در قید حیات به این عوالم راه یابد. راه دیگری وجود ندارد چون او توزیع کننده قدرت الهی است. همه قادرند نمونه این کارکرد را

در جریان زندگی مادی این دنیا بینند چون هر یک به نوبه خود به این تشخیص نائل خواهند آمد که از مجرای درون، خود نیز توزیع کننده همین قدرند که به آفرینش و عرصه هستی امکان حیات بخشیده است.

استاد حق در قید حیات به این سمت رفیع گماشته شده است و از او انتظار می رود هم از قدرت خدا دفاع کند و هم از آثار اک و چلاهایی که قلب خویش را در گروی آموزش های الهی اک قرار داده اند. استاد حق در قید حیات اجازه کناره گیری از این دایره فعالیت را ندارد تا روزی که نامزد دیگری برای احراز این جایگاه تربیت و آماده شده باشد.

هرگاه جایگاه استاد حق مورد هجوم عصیان و نارضایی در میان پیروان اک قرار گیرد، وی از خود دفاع خواهد کرد؛ نه به صورتی که کسی انتظارش را داشته باشد، بلکه به شیوه ای که تنها معدودی تشخیص خواهند داد. دفاع از طبقات درونی و از جانب اک به وقوع خواهد پیوست. آنانی که شورش و اظهار ناخشنودی می کنند، هرگز

نخواهند توانست به استاد حق در قید حیات و یا جایگاه او در زندگی یورش برند. اگر هم چنین کنند، مکافات آنی در انتظارشان است که اغلب نه دریافت کننده آن را تشخیص می دهد نه کسانی که شاهد واقعه بوده اند.

کسانی که لقب فرزندان اک به خود گرفته اند پسران و دختران جریان صوت الهی اند. مردمانی حماسه آفرین که همیشه مورد تجاوز و سرکوب اصول گرایانی واقع شده اند که کوشش می کنند مانع رواج جهان بینی اک شوند.

بشر بیش از آنچه ایثار می کند دریافت نخواهد کرد.

این حقیقتی است حاکم در تمامی وضعیت های آگاهی. معنی آن این است که هرگاه کسی هدیه ای را از ماهانتا درخواست کند، باید صاحب وضعیتی از آگاهی باشد که لازمه دریافت آن است. در غیر اینصورت درخواستش به هدر رفته است. کسی که در وضعیت آگاهی خودش آماده دریافت شفا نباشد، هرگز شفا نخواهد یافت.

کسی کہ نومیدانہ بہ ہر تیغِ علفی برای نجات خویش دست می اندازد، فرصت چندانی برای اجابت آرمان هایش نخواهد داشت. کسی کہ در جستجوی نور باشد اما هنوز آمادہ دریافت آن نبوده و صرفاً بہ امید معجزہ بنشیند، بعید است معجزہ ای را تجربہ کند. ولیکن چنانچہ با کسب وضعیت آمادگی لازم بہ جستجوی نور و صوت بر آید، ہدیہ بہشتی ماہانتا را از آن خویش کردہ است.

بی نوایان، ضعیفان، ناخشنودان و نیازمندان بہ سوی ماہانتا جذب می شوند چون آنان کہ دل مسکین دارند، بزرگترین دریافت کنندگان عشق اویند. سلاح های او عبارت از عشق، آثار معنوی اک، پند و ایثار از خویش است.

او بہ میان مسکینان، نوجوانان، بی نوایان، گناہکاران و آزمندان می رود تا کلام اک را رواج دہد.

او فقط عشق، ایمان و شرف بہ ہر کسی کہ می بیند ایثار می کند، چہ با یک آغوش، یک بوسہ، یک سگہ و یا

یک بالاپوش. اما با هر که دیدار کند، از تمامی آنچه در روح الهی و در اقالیم عالم خاکی دارد، ایثار می کند.

استاد حق در قید حیات با خشونت مخالف است، اعمال زور را نمی پذیرد و مسئولیت کامل خود را در برابر اجتماع و نظامی که در آن زندگی می کند می پذیرد. در عین حال، هرگز از آن دسته از قوانین ساخته بشر که آزادی او و چلایش را نقض می کند و موجب محدودیت های جسم، قلب و روح می شود، پیروی و طرفداری نمی کند. استاد حق در قید حیات فقط قوانین خدا را به رسمیت می شناسد.

اک حیات است و ماهانتا زندگی می کند و حیات می آفریند چون همه هستی از اک و در تابعیت از مشیت سوگماد پدید آمده است.

خدا عناصر اک را که اجزای کالبد الهی سوگماد است برگرفت و از آن قطرات درخشان اقیانوس عشق و رحمت روح ها را آفرید و حیاتی را پدید آورد که همه وجودها و غیر وجودها در آن زندگی می کنند.

کیفیات حقیقی استاد حق در قید حیات نابود ناشدنی است. کیفیت شاخص او کہ عشق است، علی رغم هرگونه رفتاری کہ دشمنان اک بر وی روا دارند، هرگز منهدم نخواهد شد. کسی هم قادر به انهدام جاودانگی او نیست. آدمیان می توانند استاد حق در قید حیات را شکنجه داده و موجبات درد و اندوه وی را فراهم آورند، ولیکن انهدام واقعیت ماهانتا هرگز میسر نیست. او باقی است چون روح به کمال رسیده است و ماوراء اشکال جسمانی و قماش فیزیکی قرار دارد. او هرگز جزیی از عالم زود گذر و فانی نبوده است. او از اسارت تمامی آنچه بشر عادی را به رنج و اندوه و ا می دارد آزاد است؛ نه به خاطر خسارت و تلفات اشک می ریزد و نه بخاطر منافع مادی دلشاد می شود.

استاد حق در قید حیات فارغ از زمان و مکان است.

او تجلی بنیادین خداست و هرگز از منشأ حکمت و واقعیت حقیقی جدان می شود. او قادر است گذشته را ببیند، آینده را بداند و شفا، شادی و معجزه برای کسانی بیافریند که مورد عشق اویند و آنان که او را باور دارند و

هدایایش را می پذیرند. همه کسانی که به وضعیت آگاهی دانستن رسیده اند، باید دریابند که هستند و باید آماده شوند تا هدایای الهی را به نحوی که استاد حق در قید حیات توزیع می کند، دریافت کنند.

کار استاد حق در قید حیات با هر چلایی که برای تعالی به او التجا می کند، پایان گرفته است. او پیش از اینکه چلا در خواستی به عمل آورد، می داند که وی آمادگی دریافت چه هدیه ای را دارد. او همه را از پیش به همه چلاها ارزانی می کند اما چنانچه چلا آماده نباشد تشخیص نخواهد داد که هم اکنون هدیه را دریافت کرده است. هرگاه چلا آمادگی لازم را کسب کند، هدیه را تشخیص می دهد و آن را به همراه شرف و برکات استاد حق در قید حیات دریافت می کند.

کسانی که به کمک ماهانتا به قلّه ارتفاعات معنوی صعود کرده اند، از سعادت‌مندانند. در این جایگاه، تمامی شرف و برکات زندگی را از فراسوی زمان و مکان و برفراز عوالم زیرین تجربه خواهند کرد.

تمامیت واقعیت، عریان و در شکوہی درخشان در مقابل همه آنانی کہ به قلّه رفیع معنوی می رسند، به نمایش در می آید و نعمه بهشتی اک در تعلق شان قرار می گیرد. در زیر، وظیفه الهی اک هم اکنون به انجام رسیده است. چرخه ای کہ روح را مادامی کہ در افسون گل باقی است و تا روزی کہ به این درک نائل آید کہ در عالم توهم به سر می برد، شکوفا می سازد.

تا پیش از آن دم، هر روحی در عالمی غیر واقعی هستی دارد. هنگامیکه طی خودشناسی به آشنایی با خود نائل آمد، در معیت استاد حق در قید حیات به عوالم بهشتی رهبری می شود تا در جستجوی مسئولیت معنوی خود در جهان های خدا باشد.

شریعت کی سوگماد ۱

The Shariyat Ki SUGMAD 1

پال توئیچل

۱۹۷۱

فصل ہفتم

عشق

فرا سوی ہمہ

The transcends of love

عشق

فراسوی همه

خطای عمده ای که هر چلایی ممکن است در رابطه با استاد حقّ در قید حیات ، مرتکب شود این است که همه امور خود را در حریم شخصی اش تصور کند.

این، شامل مشکلات شخصی او هم می شود و به خصوص در مورد کسانی مصداق دارد که از طریق اک پیروی نمی کنند، معذک ماهانتا را ندا می کنند تا در خواستهایشان را اجابت کند.

در اینجا مقوله **عشق** ، وارد عمل میشود. اگر چلایا غیر چلا واقعاً به استاد حقّ در قید حیات عشق ورزد ، هرگز

اجابت آرزوهای شخصی خود را از طریق او درخواست نخواهد کرد.

بدیہی است کہ آدمی در یأس و ہنگامیکہ ہیچ یک از راہهای اجابت آرزویش از طریق امکانات فیزیکی فراہم نشود، بہ یاری استاد حق در قید حیات، متوسل شود.

اما این عمل ضرورتی ندارد. ہر کسی باید ہر درخواستی را کہ دارد از طریق مجاری درون، مطرح سازد نہ از طرق فیزیکی و وسائط مادی.

بنابراین در عشق کاذب، چلا یا غیر چلا، کوشش میکنند استاد حق در قید حیات را مجاب بہ اجابت درخواستهای غیر معمولی کند کہ عواقبش بہ خود وی بازگشت خواهد کرد.

استاد باید فراغت کافی داشته باشد تا در راستای علت کیهانی اک کار کند. در عوض بسیاری از مردم **دائماً از وی**

در می آویزند که انواع مسائل و مشکلاتی را که در مقابلش قرار میدهند ، مرتفع سازد اینان مردمی هستند که قادر به پذیرش عشق نیستند.

چنانچه ماهانتا سخنی از عشق با چلا بگوید، چلا هم باید با عشق پذیرای آن باشد.

• **هر چه عده پیروان ماهانتا بیشتر باشند ، تعداد درخواست‌های وارده از جانب غفلت کنندگان هم بیشتر می شود.**

فقط انگشت شماری می دانند که باید خود، مسئولیت زندگی خویش را به عهده گیرند چون هر چه دارند به حکم الگوهای کارمیک خودشان مقدر شده است.

کسی که ادعای عشق به استاد حق در قید حیات را دارد ، باید صادق باشد. در غیر اینصورت همه ادعای بیهوده و سخن بیهوده است.

عشق به سراغ کسانی که در جستجوی عشق باشند

نمی رود ، عشق سهم کسانی است که عشق می دهند.

عشق نیروی پیوند دهنده میان روح هایی است که جز

خود چیزی برای ایثار به یکدیگر ندارند.

عشق یک نیروی مادی نیست ، بلکه احساس شفقتی

عمیق و لطیف است که حکم می کند:

هر گاه آن دیگری طلب کند، بود و نبود خویش را نثار کند.

طلب استاد حق در قید حیات این عشق عظیم را اقتضاء

میکند. چنانچه او از چلایی بخواهد دست از همه

زندگی اش بشوید و همه را برای اک به خدمت گیرد ، باید

بی درنگ انجام شود. هیچ چیز نباید میان او و استاد حق در

قید حیات ، قرار گیرد.

تمامی نظریات ، اندیشه ها ، اشیاء مادی و احساسات

باید رها شوند تا بتوان از ماهانتا پیروی کرد. چلایی که

حاضر به این ایشار نباشد، آماده ورود به عوالم معنوی نیست.

مخالفینی هستند که کوشش میکنند آثار معنوی اک را مخدوش کنند. رفتار آنان بسیار ناپسند و نامعقول است به طوریکه در وحشت و اضطراب و تبهکارانه به اک حمله ور می شوند. تلاش آنان برای سرکوب کردن اک به خودشان خسارت وارد خواهد کرد.

بسیاری از استادان کاذب به اک و پیروانش حمله خواهند کرد تا شاید بتوانند پیام حقیقی واقعیت آن را توقیف کنند. آنان قادر نیستند به کسی وفادار بمانند که با آرمانها و سطح آگاهیشان موافق نباشد و یا تلاش نکند، شخصیت آنان را مورد نیایش و ستایش قرار دهد.

این، نشانه عدم وجود عشق درون آنان است. کسانی هم که از این استادان کاذب پیروی کرده، به قولشان دل بسته، از رفتارشان تقلید و کلمات آنان را طوطی وار تکرار

می کنند ، متحمل رنج خواهند شد. هیچ نشانی از شکوفایی معنوی در اینگونه افراد مشاهده نمی شود چون نمایندگی گل را به عهده دارند.

کسی که ادعای پیشگویی می کند مجاز نیست بد یمنی یا مصیبتی را به کسی اعلام کند بدون اینکه حداقل از او اجازه گرفته یا ابتدا به او هشدار لازم را داده باشد. چنین عملی نشان دهنده فقدان عشق در قلب پیشگوست و خود ثابت میکند که او نه روشن بین و پیشگوست و نه یک استاد.

بسیاری ادعای پیام آوری کرده، در سراسر تاریخ بشر از دیگران به عنوان شکار و قربانی خود استفاده نموده و به شهرت هم دست یافته اند. شهرت بعضی از این پیشوایان به پیامبری به شیوه ای بسیار تبهکارانه و از مجرای گل تحقق یافته است.

این به اصطلاح پیامبران، نه تنها قانون عشق را شناسایی نکرده اند، بلکه قانون گل را هم در جوهره تمامی احکام خود تشخیص نمیدهند.

عملکرد آنان تحریک دسته ای از ارتعاشات است که با اعلام عمومی و نشانه روی به هدفی متشکل از مصیبت و مشکلاتی تشکیل می شود که دفعتاً دامنگیر قربانیان خواهد شد.

چنانچه این پیامبران کاذب اندکی بینش میداشتند در می یافتند که اعتبار خدمت به خلق به شیوه اخطارهای ساکت و تلاش در همکاری جهت درهم شکستن ارتعاشاتی که ممکن است به آنان صدمه بزنند، بسیار فراتر است. نحوه عمل آنان نشانه فقدان عشق کیهانی در این پیامبران کاذب است.

از آنجا که این افراد تنها تحسین و تمجید و هلهله تشویق مردم را طلب میکنند، بخش اعظم اظهارات عمومی

خود را مورد پسند چشم‌ها و گوش‌های مردم انتخاب میکنند. این ظاهر سازی‌ها فقط به کار بزرگداشت نفس می‌آیند که صدمهٔ آن به مراتب بیشتر از فوایدش می‌باشد.

فعالیت‌هایی از این قبیل همیشه از طبقات روانی به انجام می‌رسند. شواهد آن در سراسر تاریخ ثبت شدهٔ بشر، دیده می‌شوند. این افراد خاص، هاله‌ای از ترس و هیبت می‌آفرینند و به همین علت از نیروی هراس‌سو استفاده کرده و دشمن و مخالف خود را با سلاح‌های روانی همچون اخطار از وقایع مصیبت‌بار و هشدار به عقوبت از پا در می‌آورند.

پیروان متعصب همه ادیان ادعا میکنند که هر گاه نژاد بشر به راه عشق قدم گذارد، همهٔ زشتی‌ها، دنیا را ترک می‌کنند.

این یک استنتاج منطقی نیست چون در هیچ مقطعی از زمان بیش از معدودی قادر به یافتن عشق حقیقی به هنگام زیستن در آگاهی جسمانی نیستند.

ضرورت بنیانی دیدار با ماهانتا، استاد **حق** در قید حیات، فروتنی، عشق و آزادی از قید و بند هر گونه مرام عقیدتی و مذهبی است.

بنابراین روح های بی شماری نیستند که بتوانند از امتیاز دیدار با استاد **حق**، برخوردار شوند. خوبی از دیدگاه اخلاقیات هیچ ارتباطی با امکان دیدار با ماهانتا ندارد.

همین طور روشنفکران، هیچ امتیاز و اولویتی نسبت به دیگران ندارند. روح می باید شایستگی لازم و استحقاق برخوردار از این امتیاز را طی زندگی های پیشین احراز کرده باشد.

تمامی کسانی که امروزه به استاد حق در قید حیات، می‌گروند، در گذشته نیز با وی بوده اند، نه در قالب شخصیتی که او امروزه برگزیده است، بلکه در هیئت کاملی که او در هر برهه ای اتخاذ کرده و لقب " کلمه به جسم تبدیل یافته " به خود برگرفته است.

کسی که از طریق او پیروی میکند به زودی، در می‌یابد که در مسیر درستی به سوی خداشناسی گام برمیدارد. عشق بیشتر و نیت خیر برای دیگران بیش از پیش، وی را مهمیز می‌زند.

مآلاً به عوالم بهشتی رهبری خواهد شد و در آنجا، آگاهی با جریان عظیم آگاهی الهی، در می‌آمیزد؛ سپس فقط نور را می‌بیند و فقط نغمه بهشتی او را می‌شنود.

درونی ترین قلب آموزش های اک، بر مبنای عشق استوار است. این عشق جوهره ای الهی است که تمامی واقعیت را وحدت می بخشد و همه روح ها را به هم فرا میخواند.

روح، با صعود به عالمی هر چه بالاتر، عظمت هر چه بیشتری می یابد. عشق ریسمانی است که جهان ها را به هم بسته.

عشق، اک در جلوه حیات است؛ روح سوگماد.

هنگامیکه آدمی توجه خود را به سوی عشق کیهانی معطوف میکند، تمامی رنج ها پایان می پذیرند.

منظور این نیست که تمامی نوع بشر همزمان عشق کیهانی نثار کند. چنین وضعیتی جزو آگاهی خویش انسانی نیست.

هر گاه کسی آغاز به جستجوی عشق کند، آن را خواهد یافت.

چنانچه هرگونه شرطی برای عشق ورزیدن قائل شود، موانع به ظهور خواهند رسید.

چنانچه کسی آراها، معلم اک را بر سر نکاتی از آثار معنوی زیر سؤال برده و یا با او به مجادله پردازد، هنوز در طریق اک پیش نرفته است. هیچ کس میل ندارد این گوشزد را بشنود، معذک حقیقت دارد.

کسانی که نکاتی برای مناظره در آستین دارند هنوز در قید ذهن به سر می برند و همیشه درباره عشق، آزادی و معنایی که پشت کلام اک، کتاب ها و رهنمود های استاد حق در قید حیات، نهفته است، به بحث و مجادله می پردازند.

کسی که در چنین عرصه ای به سر می برد، به دنبال معانی نهفته در پس کلمات ماهانتا می گردد، او حقیقت را جایی جستجو می کند که یافت نمی شود، به دنبال دلیلی برای اعمال استاد حق در قید حیات می گردد.

او از هر پدیده ای پاسخ می طلبد اما آن را نمی یابد. باید یا آنچه را که در آثار مقدس اک آمده است تماماً پذیرفت، یا هیچ یک را.

این شیوه برای کسانی که همیشه سؤال کرده اند و توانسته اند پاسخی منطقی برای سؤال خود بیابند، بسیار دشوار خواهد بود.

سؤال کننده یا جوینده باید بتواند کنجکاو خود را تحت اختیار گیرد.

او باید انضباط بیاموزد و افکارش را تحت کنترل داشته و در عین حال، بداند کہ تصمیمات و قضاوت‌هایش صحیح است.

او ناگزیر است درون خود به توجیہاتی اکتفا کند کہ ہم از درون وی برخاسته و ہم در درون به پاسخ میرسند. نہ توسط ماہانتا، نہ آراہاتا، بلکہ توسط خودش.

آنگاہ است کہ بدون شناختن می شناسد، بدون فہمیدن می فہمد و بدون دیدن می بیند.

او می داند کہ ہر آنچه از زبان ماہانتا شنیدہ می شود بہ این معبد خاکی کہ او پوشیدہ است، تعلق ندارد، بلکہ جریان اک است کہ از طریق آن کالبد، بہ این جہان جاری می شود. ہر چہ نوشتہ می شود و ہر چہ گفتہ می شود الزاماً نماد یک علت، مقصود و یا منطق الہی نیست.

اما همان است که از سرچشمهٔ اصلی خدا جاری می‌شود و منشأ خاکی و دنیوی ندارد. بنابراین هیچ اهمیت ویژه‌ای بر آنچه گفته می‌شود و یا به انجام می‌رسد، نهاده نشده است. اک آن است که هست، نه بیش و نه کم و توضیح دیگری در بیانش به کار نمی‌آید.

اهمیت حیاتی عشق در ایثار آن به تمامی حیات نهفته است. بدون تردید و بدون اینکه حکمت و یا مذهب جایگاه اولویت را در عاشق احراز کند.

کسی که با قلبی خالص، هدف اصیلی همچون اک را دنبال کند، به نیروی عشق اقدام به تحقق کار سوگماد می‌کند و به رهنمود ماهانتا دل می‌سپارد.

عشق، سنگِ سرطاقِ آثار اک است بدون آن، هیچ چلایی به اقلیم بهشت وارد نمی‌شود.

یک فرمان صریح وجود دارد کہ می گوید :

همنوع خویش را دوست بدار و خدا را بیش از آن.

هر آنکس کہ از عہدہ این فرمان بر آید، آمادہ ورود

به اقلیم خداست.

ولیکن آنکہ چنین عشقی را از برای دنیا در دل دارد

از خود دنیا ہم نصیبی نخواهد برد.

کل باید مطمئن شود کہ هر کسی کہ هنگام زندگی در

این جهان خدا را آرزو می کند، از بابت آن رنج بکشد.

آنانی کہ به ماهانتا گوش جان می سپارند و با تمام

قلب و عشقشان از وی اطاعت می کنند، عشق را در همه جا

می یابند. آنان عشق خدا را دریافت می کنند و در عشق

استاد حقّ در قید حیات، مسکن می گزینند.

کسانیکہ به استاد حقّ در قید حیات، عشق می ورزند

مورد عشق سوگماد قرار می گیرند.

با عشقی از این طبیعت، می توان به آزادی رسید اما تا پیش از اینکه آدمی عشق ورزیدن به استاد حق در قید حیات را بیاموزد، در بند گل اسیر است.

هیچ استاد حق در قید حیاتی، هرگز از کسی به عنوان واسطه^{۶۵} استفاده نمی کند.

او آموزش می دهد که تمامی حکمت از طریق تحول آگاهی توسط اک نصیب می شود.

سفر روح یک تجربه فردی است که به معنای درک واقعی بقاء و فنا ناپذیری است. تجربه ای درونی که به همراه خود زیبایی و عشق به تمامی حیات را به ارمغان می آورد.

اكتساباتی که هرگز در آئین ها، تشریفات و مراسم تجربه و در مرامنامه ها هم یافت نمی شوند.

سردرگمی در درکِ اک از اینجا سرچشمه می گیرد که تجربیات هر بشری از دیگری متفاوت است.

اما این عقیده که بشر می تواند به خاطر عجز و حقارت ظرفیت عشق انسانیش از خدا طلب داشته باشد، خطاست. به صحت چنین عشقی نباید معتقد بود.

نیرو در غیاب عشق سببیت می آفریند. عشق عاری از نیرو، ضعف و سستی می زاید.

سوگماد - عشق، حکمت و قدرت است.

او حاضر مطلق است و در همه چیز نفوذ دارد.

استاد حق در قید حیات نیز اینچنین است به جز اینکه محدودیت های جسمانی دارد. ولیکن از لحاظ معنوی، از آزادی کامل برخوردار بوده و نسخه کاملی از سوگماد است.

کالبدی که برتن دارد استاد حق در قید حیات، نیست بلکه صرفاً پوشش آن است و به عنوان یکی از ابزارهای آماده او انجام وظیفه میکند؛ مانند سایر کالبدهای منجمله کالبد اثیری، علی و ذهنی که هر یک در طبقه مترادف خود مورد استفاده اوست.

ماهانتا می تواند در یک لحظه به عوامل بالاتر از طبقات انسانی و کارکردهای روانی صعود کند، عواملی که آگاهی در آنان به وسعت بی پایانی از عشق، حکمت و قدرت می رسد.

در بازگشت به این طبقه، فراخوانی هر آنچه در دایره عمل ذهن میگنجد، به طور کامل برایش میسر است.

خود استاد حق در قید حیات، لایتناهی و نامحدود است.

برایش تفاوتی نمی کند یک پیرو یا یک صد هزار پیرو داشته باشد. هر یک از آنان هر وقت که به حجره های

درون خود سرزند، استاد حق در قید حیات را در آنجا خواهد دید. البتہ این امر بہ میزان پرورش ارکان معنوی چلا نیز بستگی دارد.

استاد حق در قید حیات، ہمیشہ نور و عشق بہ جهان می آورد تا ہمہ آدَمیان از آن بہرہ مند شوند.

یعنی نہ تنها برای پیروان خود، بلکہ برای ہمہ عالمیان در مجموع. یکایک کسانی کہ از وی پیروی می کنند باید در آتش عشق او بیفتند.

این عشق بہ صورت شعلہ ای کوچک آغاز بہ سوختن او میکند تا روزی کہ بہ ہمہ عالم عشق ورزد چون سرشار از زندگی است و **زندگی خداست**.

آتش مقدس، نامی است کہ بر این عشق نہادہ اند.

ہنگامیکہ چلا روح اک را دریافت میکند، بلافاصلہ آتشی در او بر میخیزد کہ بہ اک خدمت کند.

او از تب این آتش مقدسی که درونش شعله ور شده می سوزد و اک بی رحمانه او را به سوی سرنوشتی که برایش در این جهان مقدر شده است، می راند.

از اشتیاق ابلاغ پیام اک به دیگران بی باکانه، می تازد و حتی ممکن است لقب مبلغ اک را بر خود گیرد.

این آتش مقدس، عشق سوزانی است از برای همه اشیاء، همه مردمان و تمامی حیات، عشق خدایی که در کوچکترین تیغ علفی یا در دیدگان هر طفل نوزادی دیده می شود؛ عشق خدایی که در هر روحی می جوشد تا او را وادار به یافتن خویش نماید و تمامی آنچه را که پیوند مادیش او را در عالم جسمانی نگاه می دارد، به دور افکند.

او آماده می شود دست از تمامی تردیدهای ذهنی، عواطف و تعلقاتش نسبت به همه چیز طبقه فیزیکی برکشد.

او را از این کشمکش گریزی نیست چون مانند طفلی
تحت قدرت پروردگار قرار دارد.

هر چیزی به جز خدا، علیه اک است و روح به جنبش
در آمده، همه را دشمن می پندارد مگر بخشی از جوهری
باشد که او با نام اک می شناسد.

آتش مقدس اک اساساً عشق خداست که بر هر کسی
که خود را به استاد حق در قید حیات تسلیم کرده و دریافته
باشد که این تنها راه به آزادی کامل است، تسلط می یابد.

کلمه تسلیم ممکن است کاملاً گویا نباشد. نباید آن را با
واژه تقلید اشتباه گرفت چون هیچگونه جلوه دنیوی ندارد.

منظور از تسلیم اعتماد کامل چلا به استاد در تمامی
ارکان زندگی است. او منافع معنوی خود را در دست های
استاد حق در قید حیات، قرار میدهد.

**چلا هرگز آنچه را که خود باید مسئولیتش را
بپذیرد، به ماهانتا تسلیم نمیکند.**

**او باید صرفاً ایمان خود را در گرو این دانش بگذارد
که استاد هدایت امور معنوی او را عهده دار است.**

**او کمک و رهنمون های استاد حق در قید حیات را در
طریقی که برای خودش ناشناخته است، می پذیرد.**

**استاد، راهنمای چلاست و کار خود را در صحرایی رام
نشده آغاز و در عوالم آرام معنوی به سرانجام می رساند.**

**ولیکن استاد هرگز اراده خود را به هیچ یک از چلاهای
خود، تحمیل نمی کند.**

**یکی از اصول اساسی و نقض ناپذیر معنوی حکم میکند
که استاد حق در قید حیات هرگز در آزادی پیروانش
دخالت نکند.**

او در این باره احتیاط بسیاری به خرج می دهد و به ندرت فرمانی صادر میکند، بلکه صرفاً آگاهی می دهد و هرگز کوشش نمی کند حاکم بر هوشیاری دیگران باشد.

تسلیم کامل یعنی چلا از روی اعتماد کامل و عشقی عظیم با کمال میل به هر کجا که استاد حق در قید حیات راهنمایش کند، می رود.

چلا با واگذار کردن خود به استاد حق در قید حیات به نحوی که ذکر شد تمامی آنچه را که برای آزادی کامل در عوالم معنوی نیاز دارد، به دست می آورد.

یائوبل ساکابی گفته است :

هر آنچه را که داری به پای استاد حق در قید حیات بریز و او هم تمامی آنچه را که دارد به تو ایثار میکند.

عشق آنگونه که برای وضعیت آگاهی انسانی شناخته شده، صرفاً درگیر شدن با تأثیرات اثیری است.

او در پی یافتن رهایی عاطفی به منظور رهایی از درگیریهای اثیری است. تا روزی که نتواند خویش را از شرّ این تاثیرات خلاص کند، هرگز درک کاملی از معنای حقیقی آزادی نخواهد داشت.

عشق انسانی که بر محور عواطف، احساسات و عشق جسمانی می گردد، بخشی از آگاهی انسانی است که تحت نفوذ پنج نفسانیات کل قرار دارد.

اینها عبارتند از:

کاما یا شهوت

کرودها یا خشم

لوبها یا طمع

موها یا وابستگی و آهنکار یا خودستایی.

از میان این نفسانیات، آدمی عموماً تحت حاکمیت موها یا وابستگی قرار می گیرد که علت اساسی ادامه

حرکت او بر روی چرخ ہشتاد و چہار یا چرخۂ تولد و مرگ
در عالم فیزیکی است.

این نوعی از وابستگی است کہ بہ معنی دلہستگی
موہوم یا شیفتگی و شیدایی است.

باید گفت کہ این نفسانیت دسیسہ آمیزترین انحراف از
انحرافات مخرب ذہن است.

نفسانیتی است کہ آدمی را وادار بہ این باور میکند کہ
قادر است بہ تمامی حیات، عشق بورزد، کہ میتواند ہر کسی
را دوست داشته باشد.

حقیقت این امر این است کہ چنانچہ ربازارتارز گفته است:

کسی کہ تصور می کند، عشقی عظیم
برای دیگری، چہ دیگر ہمنوعان و چہ
خدا، دارد معمولاً بہ خودش بیشتر
عشق می ورزد.

وقتی آگاهی انسانی مجذوب اک شد، دیگر وقت چندانی برای فعالیت‌های دیگر نمی‌یابد.

به این معنی که یک فرد یا مجذوب خود می‌شود و یا مجذوب خدا و عملکردهای اک بدانگونه است که از مجرای ماهانتا، توزیع می‌شود.

رسیدن روح به آزادی، تنها علت حضور بشر در دنیاست.

هیچ چیز دیگری به حساب نمی‌آید.

هدف کل نیرانجان نگاه داشتن روح در این عالم با استفاده از موها یا وابستگی به ارزش‌های دنیوی زندگی است.

کل نیرانجان با استفاده از پنج نفسانیات ذهن، چشم روح را به روی منافع برترش می‌بندد.

از میان نفسانیات پنجگانه، موها یا وابستگی را سلطان مسامحه نام نهاده‌اند.

موہا موجب می شود چلا از پرداختن به منافع معنوی خود طفره رفته و تمرینات معنوی اک را به **غفلت** واگذارد.

سپس آدمی وارد مقاطعی از جهان اثیری می شود. ممکن است در وضعیت ناخودآگاه و یا از تمامی آنچه در اطرافش می گذرد، هوشیار باشد.

اما بعد از طی برهه ای تولد دوباره یافته و باز هم وارد عالم جسمانی می شود و نه سلوک خود را در طبقه اثیری به خاطر می آورد و نه زندگی گذشته اش را.

او به فراغت معنوی دست نیافته است و کل نیرانجان او را دوباره زیر نفوذ قدرت خود گرفته و راهی بیشه های انبوه نگرانی ها و دشواریهای، زندگی می کند.

این روند مکرراً انجام می پذیرد تا او دوباره به دیدار استاد حق در قید حیات، نائل آید.

این بار، او ماهانتا را به عنوان گمشده ای می یابد که زندگی های بی شماری را در جستجویش طی کرده بود.

این واقعه برای او همانند انفجار نور خورشید از پشت ابرهای تیره و طوفان زاست.

آنگاه در می یابد چه برایش رخ داده است و عشق استاد حق در قید حیات از وی به بیرون تراوش می کند.

اکنون او در می یابد که کارما عاملی است که عالم طبقات زیرین را به هم پیوند می دهد.

جهان شمولی قانون کارما ضریب اصلی در پیوند حیات به یکدیگر به شمار می رود و نه تنها بر زندگی بشر، بلکه بر حیات حیوانات، گیاهان و حیات معدنی نیز حاکم است.

همه این صورتها یک هیئت عظیم می سازد که تاریخ و کارمایی پیچیده و تفکیک ناپذیر از یکدیگر دارند.

این همان پیوندی است که بشر به اشتباه عشق نام می نهد. **این عشق نیست** که او را به تمامی حیات در این عالم و طبقات روانی پیوند میدهد **بلکه قانون کارما در عمل است.**

بشر این پدیده را عشق می نامد، چون اندیشه عشق در ظرفیت ذهنی و کلامی اش نمی گنجد.

آنگاه بشر به مشاهده کارما می پردازد و به حیرت می افتد.

وقتی تحت آموزش استاد حق در قید حیات، قرار گرفت، در می یابد که عشق را با وابستگی جایگزین کرده بود.

این وابستگی، در واقع شرایط کارمیکی هستند که او را در این عالم نگه می دارند.

آنگاه که وابستگی اش به زندگی را از دست می دهد
 آغاز به اندیشه در خصوص عشقی می کند که از هر نیرویی
 که در طبقات زیرین یافت می شود، برتر است.

اگر بشر می توانست اصل کارما را دریابد و آن را از
 عشق تمیز دهد، تحولی بنیانی در ساختار اجتماعی عالم
 فیزیکی مشاهده می شد.

در اینصورت در می یافت که به جای ضرورت باز پس
 دادن هر دینی به اربابان کارما، می توانست شاهراه نور و
 صوت را از طریق اک برگزیند، می دانست که به منظور
 حصول عشق حقیقی، می بایست زنجیره تولید کارمای خود
 را بشکند.

این عمل با دست برداشتن از وابستگی به ارزشهای
 جهان مادی میسر، میشود.

**بشر تصور میکند می تواند آرامش را در این اشکال
تحتانی عشق بیاید.**

این توهم بزرگ این زندگی و شاهکار قدرت کل است.

**هر بشری باید بدون هیچ پیش قضاوتی این را بداند
که تمامی حیات در این عالم در مقابل هر آنچه دریافت
میکند، بهایی می پردازد.**

هیچ استثنایی هم وجود ندارد.

**چنانچه بالاترین عشق خود را فارغ از هر گونه
وابستگی ایثار نکند، روزی فرا خواهد رسید که باید بهای
آن را در گوشه ای از این کیهان پردازد.**

**هر بشری که انتظار عشق دارد، باید ابتدا در صدد
ایثار عشق بر آید.**

دیگر اینکه باید قادر باشد این ایشار را تحت هر شرایطی به انجام رساند، چه مورد آزار و سو استفاده باشد، چه هدف بد رفتاری و تحمل سختی های این جهان. عشقی که فقط طلب میکند همچون سایه ای است که محتوایی ندارد.

چنانچه کسی برای آنچه ایشار نکرده است، انتظار دریافت عشق داشته باشد، همه چیز را از دست داده است. درمان هر اهریمنی نور و صوت نامسدود است. اهریمن جز سایه نیست، صورت کھتری از نور و صوت، ظلمتی که با عشق به نور بدل می شود.

هیچ کس جز از راه عشق ماهانتا را نمی یابد.

کارمای خوب هنگامی آدمی را به حضور استاد حق در قید حیات می رساند که شایستگی آن را کسب کرده باشد.

ممکن است ظاہر او کارمای خوبش را نشان ندهد، معذک این جایگاہ بالحقہ ای است کہ او در طریق معنوی تحصیل کردہ است.

کارمای خوب او بہ کار حصول مقام و ثروت دنیوی نیامدہ، بلکہ چیزی بہ مراتب مہم تر را برایش تأمین کردہ است:

دارشان، دیدار با استاد حقّ در قید حیات.

ممکن است ہیچ یک از چلاہا صاحب کالبد مناسب یا سعادت دنیوی نباشد اما کیفیتی بہ مراتب متعالی تر از آن اوست و آن ظرفیت عشق ورزیدن است.

این عشق میراثی است کہ او را بہ حضور ماہانتا رهنمون می شود. او یک مقصود بیش ندارد و میدانند کہ عشق بہ استاد حقّ، او را از اعماق نکبت این عالم رهایی خواهد داد.

ضرورت دیگری وجود ندارد.

رستگاری، مستلزم دارایی دنیوی از هیچ طبیعتی نیست

و به علم عظیمی هم نیاز ندارد.

آزادی سهم سعادتمندانی است که استاد حق در قید

حیات را می یابند.

عشق استاد حق در قید حیات به هر روحی بیش از

عشق آن روح به آلایش های خویش است.

این حقیقتاً شاخص بارز عشق استاد حق است. اگر عشق

ماهانتا به چلا، بر عشق او به خود و آلایش هایش رجحان

نمیداشت، جای چندان امیدی برای رسیدن او به بهشت، در

میان نبود.

عشق استاد حق در قید حیات از قدرت درک و فهم بشر

سبقت میگیرد.

به همین علت، روح فردی مادامیکه بر طریق اک گام
برمیدارد باید همواره از میان آزمون ها عبور کند.

همه اساتید حق، همین آزمون ها را پشت سر نهاده اند
در مقابل وسوس (وسواس ها) مقاومت کرده و بالاترین
میزان وفاداری به سوگماد و متعالی ترین نشانه های
استادی را از خود به ظهور رسانده اند.

چلایی که وارد این طریق میشود باید همواره یک
چنین روحیه ای در مقابل وسوسه ها و دشواری ها
اتخاذ نماید.

عشق و وفاداری او به سوگماد و استاد حق در قید
حیات هرگز نباید تضعیف و متزلزل شود.

کسی که سعادت اتخاذ روحیه عشق حقیقی را داشته
باشد، صاحب استقلال می شود.

بشر باید تا روزی که کوچکترین وظیفه ای برای به جا آوردن دارد، در این دنیا باقی بماند اما هرگز نباید به آن عشق بورزد.

او نباید آنچنان درگیر وظایف خانواده و منافع دنیوی خود شود که مهمترین مصلحت خویش را فراموش کند.

هرگز نباید فراموش کند که روزی مجبور خواهد شد تمامی دوستان و همه متعلقاتش را ترک کند و هرگز نمی داند زمانش چه هنگام به سر خواهد آمد.

نه تنها مجبور است کالبد خود را ترک کند، بلکه هیچ توشه ای با خود نمیتواند برد مگر اندوخته درونیش.

تمامی اشیاء مادی و همه مردمان به نمایش گذران عالم خاکی تعلق دارند چون منافع عاید از آنان موقتی و فانی است.

اندوخته های مادی هرگز به او تعلق نداشته و نخواهند داشت.

این عالم دارایی کل نیرانجان، سلطان و فرمانروای
عوالم منفی است و وابستگی بشر به آن موقتی است.

او هرگز نباید دنیا را به چشم تصاحب بنگرد بلکه باید
بداند که این عالم امانتی است از سوی کل نیرانجان برای
این لحظه، لحظه ای که هم بتواند در خدمت آن باشد و هم
از آن سود جوید.

هنگامیکه به چنین روحیه ای دست یافت، به وایراگ
رسیده است.

خردمند هرگز از دیدگاه عواطف بشری به مرگ و
زندگی نمی اندیشد. آنچه به عالم ماده تعلق دارد؛ گرما و
سرما، درد و لذت و ارزشهای زیبایی و زشتی، همه فانی اند
می آیند و می روند و هیچ چیز نگهدارنده آنان نیست چون
عناصر کل نیرانجان، قدرت منفی در عمل می باشند.

بشری که این ارزش ها را محور هستی می پندارد
 تولد ها و مرگ های مکرر را تحمل خواهد کرد تا روزی که
 مهر از دیدگانش برگرفته و استاد حق در قید حیات را
 شناسایی کند.

آنگاه خواهد دید و خواهد دانست که مقیمان این
 جهان در مقابل حيله های کل نیرانجان آسیب پذیرند.

تنها روح، آزاد است و نمی توان آن را تا ابد در زندان
 جسم محبوس کرد.

وقتی کسی در اتحاد با استاد حق در قید حیات عمل
 کرده و در حین ترک وابستگی هایش تعادل خود را در
 برخورد با موفقیت ها و شکست های معنوی و دنیوی حفظ
 کند، به آزادی دست یافته است.

این وضعیت توازن متعادل اکنکار نام دارد.

همیشه باید با کسی که تنها به خاطر حاصل تلاش خود کار میکند و آرزوی پاداش اعمال و فعالیت هایش در زندگی فیزیکی در سر می پروراند، احساس همدردی کرد.

هیچ بشری نمی تواند با پرداختن به طریق دیگری جز جانسپاری به سوگماد به واسطه ماهانتا به خدا برسد.

او باید از عشق به تمامی اشیاء و پیش آمدهای مادی و نگرانی مربوط به آن دست بشوید.

چلا این روحیه را حفظ می کند چون عشق او فراسوی پدیده های فانی این جهان متمرکز است و به طبقات بهشتی می رسد.

عشق به مقاصد و اشیاء حواس، آرزو می آفریند و آرزوها به خشم فرصت انگیزش می دهند.

از خشم، توهم و فریب زاده می شود و حاصل این توهم مجموعه ای از احساسات و خاطرات سردرگم است.

این روند عشق او را به خدا نابود می کند و از میان این همه اوست که به هلاکت می رسد، لکن، چنانچه انضباط آموخته و عشق خود را در گرو ماهانتا قرار دهد، می تواند رها از لذت ها و دردها و بیش از همه آزاد از زیاده خواهی ها، از میان اشیاء حواس، عبور کند.

آرامش دنیوی تنها درد و ناخشنودی در زندگی به بار می آورد، چون صلح و آرامش در این جهان به معنی خاموش کردن حواس است که خود منجر به ایجاد آرزوهایی بزرگتر و اغتشاشی شدیدتر در چلا می گردد.

کسی که فارغ از آرزوی صلح و آرامش دنیوی زندگی می کند، صلح درونی نصیبش می شود و آنگاه است که شایستگی ورود به اقلیم بهشت را یافته است.

اینک عشق او متوجه ارزشهای فراسوی دنیای حواس
شده است و قادر است صدای پروردگار را بشنود.

اکنون با کلمه روح الهی و ماهانتا در قلبش، خود را
وقف به زندگی می کند و صلح متعالی و جایگاه ابدی خود
را در عوالم بهشتی می یابد.

از هنگامی که آدمی عشق به زندگی مادی، محتویات و
هیجانات آن را پشت سر می نهد، آشنایی اش با خدا
آغاز می شود.

تا آن روز تناسخ پس از تناسخ در عرصه جهان خاکی
سرگردان است تا روزی که استاد حق در قید حیات را
ملاقات کرده و حقیقت را به عنوان عشقی با شکوه ببیند.

سه نشانه ای که در اثر ارتباط میان روح و خدا ایجاد

میشود عبارتند از:

عشق

حکمت

قدرت

از میان این سه، برترین کیفیات، عشق است.

بشر این نشانه را بهتر از دیگر صفات الهی درک میکند.

واقعیت تنها یک صفت دارد و آن عشق است.

آنگاه که روح با اک، جویبار قابل شنیدن زندگی پیوند

آگاهانه پیدا کرد، تمامی عشق به او ارزانی می شود.

جوینده در این مرحله به یک **بهاکتی** بدل می شود

مریدی که تمام زندگی را بیش از خود دوست می دارد.

تشریفات، آداب، مراسم و عرفیات را به دور می ریزد و تنها به پیروی از نیروی عشق از استاد حق در قید حیات پیروی میکند.

با رسیدن به این مرحله از توسعه معنوی، در می یابد که استاد حق در قید حیات همیشه در چشم انداز عوالم درون وی، در نقطه ای میان جهانهای ماه ها و خورشیدها در انتظار دیدار با وی به سر می برد.

این ناحیه ای از جهان خالص اثیری است که **آشنا دال کانوال** مشهور، نام دارد. در این نقطه است که **گل** مسیر زندگی او عوض می شود.

دیدار با استاد حق در قید حیات در کالبد نورانی اش انجام می شود.

این هیئت را **نوری ساروپ** یا شکل نورانی ماهانتا می نامند.

چهره آن مانند استاد حق در قید حیات و به همان گونه ای است که در عالم جسمانی وجود دارد با این تفاوت که اکنون کالبدش زیباتر و سرشار از نوری درخشان و تابناک شده است.

هیئت نورانی استاد اک با عشق به چلا درود می گوید و از آن پس، طی سفر به عوالمی هنوز بالاتر و مآلاً تا سریر پروردگار از هم جدا نخواهند شد.

• از آغاز پذیرش به وصل حلقه اول، این شکل درونی ماهانتا، همیشه به همراه چلاست اما چلا نمی تواند او را ببیند.

معدک از همان لحظه به بعد، چلا این توانایی را دارد که استاد حق در قید حیات را هم در طبقات درون و هم عالم بیرون ببیند و با او ارتباط برقرار نماید.

هیچ کسی جز ماہانتا بر روی زمین نیست کہ بتواند
کلمہ ای را برای چلا ادا کند کہ او را از بلا تکلیفی
نجات دهد.

او تنها کسی است کہ قادر است روح را از زندانش در
این عالم رهایی بخشد.

در غیر اینصورت، نجاتی وجود ندارد، چون تحت
حاکمیت جدایی خویش از کیهان خدا قرار گرفته است.

با آغاز این مرحلہ در زندگی چلا، تغییرات چشمگیری
در او مشاهده می شود.

تا بدین جا، موفقیت او در امور نسبی بوده است. او
فرصت کافی داشته است تا تمرینات اک را بیازماید و کلمہ
فردی خود را تکرار کند.

از این لحظہ بہ بعد، دیگر بہ آن نیازی نخواهد داشت.

اینک او در حضور ماهانتا، استاد حق در قید حیات است و می تواند او را همیشه در چشم انداز خویش داشته باشد. این روند، **دهیانا** نام دارد که حامل الهام عشق به استاد اک و عشق استاد از برای اوست.

بهرتر است چلا در ابتدا درک کند که **بزرگترین تمرین معنوی برای او نگاه کردن به شکل استاد حق در قید حیات در صحنه درون خویش است، به ویژه نگرستن در چشمانش.**

• **نظاره یکی از تصاویر بیرونی او برای این امر کافی است.**

چنانچه کسی در خلال مقاطع مراقبه به طور مداوم به درون شکل نورانی چشمان استاد حق در قید حیات خیره شود، سریعتر از هر شیوه دیگری خود را در عوالم دیگر می یابد.

با زمزمه ملایم نام استاد و خیره شدن مداوم به چشمان او، اصول دوگانه تمرین معنوی، یعنی **ذکر و دھیانا** را توأمأً به جا آورده است.

در این نقطه است که رخداد عظیمی، واقع می شود. او با اک تماس حاصل می کند و اصوات کامل آن، تحولاتی را در وی آغاز می کند.

او خود را در حال گوش سپردن به نغمه آسمانی اک می یابد و با ادامه آن شدت جذایت و عشقی که تجربه میکنند، افزون می شود.

دیگر هرگز نمی خواهد آن جا را ترک کند و یا حتی، یک نُت از آن نغمه دل افروز را ناشنیده بگذارد.

چلایی که به این مرحله میرسد در می یابد که نیمی از آمادگی سفرش به انجام رسیده است.

تا بدین جا می بایست با اعمال اراده خود توجهش را
بر روی اصوات اک نگاه دارد در حالیکه اینک، سلب توجه
از آن برایش دشوار شده است.

استاد حق در قید حیات و اک در حال تعالی بخشیدن
او هستند و با هر تلاشی که میکند، او را به جایگاه برتری
صعود میدهند.

او خود این را در نمی یابد اما این قدرت جانسپاری و
عشق اوست که همواره او را به یک قدم فراتر بر روی
نردبان معنوی فرا می خواند.

اشتیاق سوزانش برای نگریستن مدام در چشمان
ماهانتا و شنیدن نعمات آسمانی اک آرام نمی گیرد.

پیش از وارد شدن به طریق اک، آدمی ریشه گرفتن در
ذات درستکاری را سهل می انگارد.

او می باید **دهارما** را که قانون خود زندگی است در تمامی جنبه های زندگی اش، به کار گیرد.

یعنی هر آنچه را که ضروری است در هیئت یک چلای اک به عمل آورد. در غیر اینصورت، فرصتی در زندگی نخواهد یافت.

در روند دیدار با ماهانتا در خلال انجام تمرینات معنوی، از **پرانایانا** استفاده نمی شود.

چلا باید در نقطه مناسبی بنشیند و در حالیکه توجه ذهنش از دنیا سلب شده است، آن را در نقطه ای بین ابروان معطوف و در چشم معنوی متمرکز سازد.

این شیوه برای کسی که میل دارد به درون رفته و ماهانتا را نظاره کند، ضروری است.

به آرامی نام مقدس خدا را زمزمه می کند در حالیکه عاشقانه به شکل نورانی ماهانتا خیره می شود.

متعاقب این روند، **بهاجان** رخ می دهد که به معنای **گوش سپردن به موسیقی اک** است.

هیچ طریق دیگری برای رسیدن به خدا از این شیوه **سود نمی جوید چون هیچ کدامشان، اک دهون** را **سنمی شناسند**. آنان حیاتی ترین بخش خداشناسی **سوگماد** را در زندگی کم دارند.

قدم بعدی جوینده خدا، **سمدهی** است که عملاً وارد شدن به طبقه ائیری و دیدار با ماهانتا در نوری ساروپ است.

متعالی ترین شکل سمدهی را **نیر - وی - کالپا** می نامند که طی تجربه آن جوینده خدا خود را از اک تمیز نمی دهد.

این تجربه هنگامی رخ می دهد که چلا در همراهی ماهانتا به طبقه پنجم (ناحیه روح) وارد می شود.

در اینجاست که پس از پشت سر نهادن غلافهای
مادی اش خود را در هیئت روح خالص نظاره میکند.

بیش از انگشت شماری قادر نبوده اند بدون طی طریق
در مسیر اک و معیت ماهانتا به این ارتفاعات دست یابند.

هیچ کس را از دام کارما نجاتی نیست مگر به واسطه
استاد حق در قید حیات.

عشق محرکی است که چلا را به این مرحله در عوالم
بهشتی سوق می دهد.

عشق روی زمین تمدن میسازد و عشق عصاره روح
خالص خدایی است.

اما سوگماد هرگز نمی تواند خود را بر کسی آشکار
کند که ذهن آلوده دارد.

آگاهی باید خالص و پاک، آماده ورود نیروی اک باشد.

عشق این را میسر می سازد و تا زمانیکه این کیفیت درون بشر تثبیت نشود، باید تقلا کند آگاهی را برای پذیرش آن آماده سازد.

انطباق با انضباطی که ماهانتا پیشنهاد می کند، راه بهتری برای چلاست.

باید آن را جدی قلمداد کرده و اکیداً مراعات نمود.

این شیوه به راه باریک موسوم است.

آدمی خود را در مسیر باریک جای نمیدهد، بلکه خود را با آن منطبق می سازد.

این عمل باید طوری انجام شود که حتی الامکان آشفتگی و اختلال در روند زندگی معمول او به بار نیآورد و گر نه همه تلاش او برای یافتن خود و مساعدتی که ماهانتا مایل است در پیشرفت امور معنوی به وی ارزانی دارد، به باد می رود.

با این حال عشق تنها کیفیتی است که لطف خدا و استاد حق در قید حیات را شامل حال او می سازد.

عشق و آرزوی خدمت به آن موجب شکوفایی معنوی عظیم تری در طریق به سوگماد می شود.

شریعت کی سوگماد ۱

The Shariyat Ki SUGMAD 1

پال توئیچل

۱۹۷۱

فصل ہشتم

متعالی ترین اکتساب

چلا

The supreme attainment of the chela

متعالی ترین اکتساب

چلا

کالبد انسانی چلا از قماش گل، یا نیروی منفی است.

کالبد استاد حق در قید حیات نیز از گل است.

معدلک تفاوتی میان این دو در کالبدهای مربوطه‌شان

وجود دارد. **کالبد ماهانتا از اک یا آفرینش آگاه است.**

کالبد چلا از انگیزه ها، تمایلات ناخود آگاه و نقل شده از

تناسخات گذشته اوست.

هر دو از عناصر گل ساخته شده اند که همان

مایاست. بنابراین هر دو مایا هستند اما استاد حق در قید

حیات از آن آگاه است و چلا آگاه نیست. ماهانتا ارباب

توہم گل است و چلا بردہ آن. تفاوت در دانشی مقدس و الہی است کہ از دیدہ بشر متعارف پنهان است.

تا روزی کہ چلا واصل حلقہ ہای اک نشدہ، دانستن و درک اینکہ بردہ گل نیرانجان است، برایش میسر نیست.

از آن لحظہ بہ بعد است کہ ورود او بہ جریان عالمگیر و ہمہ جا حاضر اک آغاز می شود، چہ از آن آگاہ باشد، چہ نباشد.

اما هنگامیکہ چلا با گشودن چشم معنوی خود بر روی نور اک، آن را از بالقوہ ہای وضعیت نابخود آگاہ خود بہ وضعیت آگاہی کامل می رساند، فقط آنگاہ است کہ طبیعت اک می تواند بہ نیروی فعّالہ ای در وی بدل شود و او را از تبعیدگاہ مرگ گل نجات دہد.

این مرحلہ، مترادف با استحالة ذہن و کالبد بہ وضعیت نیر-وی - کالپا می باشد کہ متعال ترین وضعیت روشن ضمیری است و خداشناسی نام دارد.

فقط در وضعیت نیر-وی - کالپا می توانیم اک را به
مثابه کالبد سوگماد درک کنیم که در واقع خود اک است.

در این وضعیت است که چلا، ماهانتا را به منزله تجسم
حقیقت می بیند. این وضعیت چگونگی ها و غایت طبیعت
نامشروط همه اجزای هستی است. آدمی این وضعیت را با
تبدیل آن به آگاهی همیشه حاضر وضعیت انسانی درک
می کند.

اینچنین، هر آنکس که در این وضعیت به سر
برد، خویش را در نقطه تمرکز بحران تجربه ای می یابد که
طی آن عناصر خویش حقیرش تزکیه شده و با خویش
کیهانی وحدت حاصل می کند.

قانونی که همه در طلب دانستن آنند، اصل بنیانی
حیات است. سادگی آن حیرت آور است چون در این
عبارت خلاصه می شود:

روح هستم دارم چون خدا به آن عشق مرزود

به عبارتی دیگر، تمامی حیات هستی دارد چون مشیت خدا اینچنین است. این اصل بنیانی زندگی و تمامی فلسفه اکنکار است.

نه چیزی بیش و نه چیزی کم.

حیات همه کائنات بر مبنای این اصل خدایی بنا شده است.

• اگر روح نبود، هیچ اثری از حیات در زمین و یا هر یک از سیارات و حتی سایر طبقات هستی در سراسر کائنات خدا دیده نمی شد.

چنانچه چلا بتواند این اصل بسیار ساده حیات را دریابد، تمامی فلسفه اکنکار را در دست می داشت.

اما فقط معدودی می توانند، چون قادر نیستند سادگی آن را بفهمند.

آنان میل دارند آن را پیچیده تر بیانند. به همین دلیل است که بسیاری از مردم در درک مقام متعال شکست می خورند.

فقط آنگاه که تبدیل هیئت کالبد و ذهن به وقوع پیوست، درک چگونگی های خدا آغاز و راه به سوی قلب هستی او هموار می شود.

آدمی، نه تنها از جهت بیرون، بلکه از جانب درون نیز باید حراست از خویش را به عهده گیرد که غالباً در مقابل طبیعی ترین انگیزه هایش ضرورت می یابد.

باید مراقب باشد چون گل نیرانجان علاوه بر طبقه فیزیکی از طبقات اثیری، علی و ذهنی نیز به وی حمله ور می شود.

حمله هایی که از جانب طبقات درون صورت می گیرند ظریفتر از آنند که بتوان تصور کرد.

هنگامی که نخستین هماهنگی با نیروی درخشان الهی صورت گرفت، ارتعاش آن همانند نُتی که صدای صعود دارد، افزایش می یابد تا جایی که جوینده باور نمی کند ارتعاش صوت بتواند باز هم صعود یابد و شدت نور از حد نصابی که به آن رسیده است، فراتر رود.

ولیکن، صوت همچنان افزایش می یابد و خدا مرید سعادتمند را پرده به پرده تعالی می بخشد. گویی طفلی ناشنواست که قدم به قدم شنیدن می آموزد یا نابیناست و پرده به پرده دیدن.

سوختن کارما وضعیت کیمیای شخص را دگرگون می کند.

این، روندی است که بشر تا روزی که در این جهان خاکی حضور دارد، مجبور است طی کند. او قادر است تحت نظارت استاد حق در قید حیات به استهلاک کارما پردازد.

چنانچه تحت مسئولیت راهنمایی به غیر از او باشد، بعید است به این هدف دست یابد. او بیش از کارمای خوب، کارمای بد دریافت خواهد کرد و رو به جانب منفی، تعادل خویش را می بازد.

• تعادل برای او فقط در طریق میانه میسر است نه به هیچیک از دیگر جهات.

فقط با پیمودن راه میانه از طریق اک است که می توان از چرخ هشتاد و چهار رهایی یافته و دروازه های بهشت را یافت.

ماهانتا همواره در حال گفتگو با مردم است اما تصمیمات او دائماً در نبرد با نظریات تمامی بشر قرار می گیرد که در تبع سنتها و افکار مذهبی شکل گرفته است.

بسیاری از ابناء بشر نظریاتی را در رابطه با نیک و زشت؛ فرضیه انگیزه ها، احتمالات و ناممکنات پرورده اند. بعضی از این نظریات اساس محکمی دارند، برخی فاقد اطلاعات کافی اند و دسته ای نیز محصول یاهو سرایی.

استنباط اک از جانب کسانی که چلا نیستند، کمابیش سایه آن است.

اک از چشم انداز طبقات بی شمار هستی و در انطباق با افق ناظر، جنبه های متفاوتی به خود می گیرد.

درک خام آدمیان از اک شامل امکان برخورداری از خوشحالی و لذتی که در آن هست، نمی شود. آنان فقط به اجمال شاهد کارکرد اک در اطراف خود می شوند.

تغذیه نیروی گل به سیل اندیشه های این عالم زمینی کالبدی نامرئی می سازد که شکل فکری نام دارد و از جانب همه کسانی که مستعد پذیرش آنند، استقبال می شود.

لذا کسانی که فرصت داده اند تا اک آنان را تغذیه کند، درست برعکس عمل می کنند؛ آنان نیرویی نادیدنی از عشق می سازند که موجب حفاظت از همه کسانی که با ایشان برخورد می کنند می شود؛ به آنان زندگی بخشیده و به مراتب هوشیاری برتر سوق شان می دهد. خدا هرگز خود را به کسی که ذهن ناپاک دارد، آشکار نمی سازد.

فقط آنگاه که فشار زندگی آدمی را به مرز فرسودگی سوق دهد، به طوریکه با جسم کوفته، ذهن تحقیر شده و نفس درمانده خروش زند و استاد را طلب کند، نور حقیقی به زندگی اش وارد می شود.

واقعیتی به دور از تحسین و تاج و تخت، جدا از صحنه زندگی و فریادهای ستایشی که آدمی بر خویش می خواند چون امکان دارد آنچه یافته است، خدا باشد.

در سکوت خلوت است که می توان به انجام تمرینات معنوی اک مبادرت کرده و عوالم بهشتی را یافت.

این یک اصل زیر بنایی و مطلق است؛ پیام اساسی آموزشهای اکنکار. هیچ کس نمی تواند آن را از طریق دیگری بیابد.

● همه از طریق استاد حق در قید حیات نصیب می شود و روزی که آدمی به مرحله ای از زندگی رسید که مجبور است دست از همه چیز بشوید، هر آنچه را که برای بقای معنویتش نیاز دارد، می یابد.

بشر تحت تأثیر ملاحظات مذهبونی واقع شده که می گویند حقیقت یکی و واقعیت آن برای همه آدمیان یکسان است.

این امر حقیقت ندارد.

حقیقت تنوعی از تجربیات است و نمی توان معیار ثابتی برای ارزیابی آن تعیین کرد.

حقایق جاویدانی که بشر با نمایشی از خودنمایی و افتخارات متعلقه ادا می کند، چیزی بیش از کلمات دهان پر کن نیستند. او قادر نیست آنچه را که می گوید ثابت کند. حتی نمی تواند آن را مورد بحث قرار دهد، مگر از نقطه نظر عقلانی.

این اظهارات حقیقت نیستند. هر کسی که حقیقت را تجربه می کند، آن را همانگونه که هست می پذیرد و سخنی هم درباره اش ندارد. کلمه یا احساسی وجود ندارد که بتواند بیانگر تجربه حقیقت در عوالم اسرار باشد.

چلا پیش از اینکه مبادرت به تجربه حیات در عالم فراسو کند، بهتر است عشق و حکمت را بجوید. او می داند چنانچه خود را به علت برتر حیات تسلیم نماید، صاحب این نشانه های الهی می شود.

در ضمن می داند که اگر کسی بتواند او را از تجربهٔ مرگ در طبقهٔ فیزیکی - رحلت حیات از عالم ماده به عالم روح - برهاند، استاد حق در قید حیات است.

استاد حق در قید حیات همیشه در جستجوی مردمی است که در این جهان از نظر معنوی محرومیت کشیده اند. او بیش از صرف نان برایشان ارمغان می آورد. او به پرورش روحی می پردازد که درون آنان به سر می برد و همیشه به سوی خدا ترغیبشان می کند.

او اک است؛ پدر، مادر، همه چیز و همه کس برای همهٔ مردمان. جایی که یکی او را دوست خویش می بیند دیگری او را استاد حق در قید حیات می یابد. یکی عشق را در او می بیند و دیگری حکمت را. غالب مردمان هیچ نمی بینند مگر انضباطی بی چون و چرا.

هر کسی ماهانتا را از افق محدود دید خود می نگرد. او برای همهٔ مردمان همه چیز است. بعضی به شدت به وی عشق می ورزند در حالیکه بعضی دیگر به همان میزان از او بیزارند. اما هیچکس نمی تواند او را نادیده بگیرد. او هدف

حملاتی از همه جوانبی خواهد بود که گل با استفاده از هر شگردی که بتواند ابداع و به آگاهی انسانی تلقین می کند.

تنها طریقی که باقی می ماند، راهی فراسوی فکر است؛ طریقی گسترش آگاهی به شیوه سفر روح. این طریقی یا مسیر به مراتب فراتر از مرزهای اندیشه نخستین رفته و به اقلیم تجربیات سرنو، حاصل از الهام درون و صوت معنوی اک می انجامد.

زبان احساس جایگزین زبان کلمات می شود و زبان نمادهای بصری جایگزین زبان احساس. آنگاه زبان نمادها هم جای خود را به نمادهای صوتی می دهد که در آن ارتعاشات نور و صوت متحد شده، روی معیار تجربه ارزیابی می شوند، تا بتوانند مورد مبادله ذهنی قرار گیرند.

چنانچه روحی دست از شکوفایی معنوی برکشد، بعد از مرگ جسم به هفت عالم آورنوس، اقلیم تاریک طبقه اثری می رود که بسیاری از روح های شرور در آن زندانی می شوند. هیچ بشری به طور خالص شرور و یا تماماً نیکو نیست. به هر حال، کسانی که در شعاع عمل اهریمن کار

می کنند، یا رنگی از آن گرفته اند باید مدتی را در این عالم تاریک سپری کنند.

کسی که در عوض گسترش آگاهی خود به سوی عوالم برتر، به علت از دست دادن وضعیت تعادل، کارمای منفی بیش از حدی برای خویش رقم زند، مجبور است مدتی در این عالم پهناور به سر برد تا بعدها در زندگی متناسخ شود و فرصتی بیابد که شکوفایی معنوی از دست داده اش را باز یابد.

آنگاه که خود را در موقعیت خدمت در راستای مصالح هستی مستقر کرد، دوران اسارتش در طبقات زیرین اثیری به سر خواهد آمد. بعد از دیدار با استاد حق در قید حیات و استقرار بر طریق اکنکار، دیگر هرگز در این طبقه یا هیچیک از طبقات تحتانی متناسخ نخواهد شد. او خود را آماده جهانهای بهشتی یافته و دیگر به نواحی فیزیکی بازگشت نخواهد کرد. وصل به حلقه های اکنکار این مقصود را برایش تضمین می کند.

تا پیش از مطالعهٔ اکنکار، کوه‌ها در نظرش کوه و اقیانوس‌ها در دیدگاهش اقیانوس بوده‌اند.

اما بعد از کسب بینش به درون اک از طریق استاد حق در قید حیات کوه‌ها دیگر کوه و اقیانوس‌ها دیگر اقیانوس نخواهند بود. بعدها پس از نائل آمدن به درجهٔ خداشناسی، دوباره کوه‌ها را کوه و اقیانوس‌ها را اقیانوس خواهد دید اما این وضعیت دیگری از آگاهی است چون اینک او همه چیز را آنگونه که هست می‌بیند و نه به کوه‌ها و نه به اقیانوس‌ها آن ارزشی را که قبلاً می‌داده است، اطلاق می‌کند چون اکنون می‌داند که همگی بخشهایی از واقعیت جهانی‌های مادّیند و نه بیش از آن.

با درک عشق معنوی، دیگر نه آنچه زندگی می‌تواند باشد اهمیت دارد و نه تعلق خاطر برای زندگی دنیوی بر جای می‌ماند. هنگامیکه اک درک شود، دیگر نیازی به جستجو برای یافتن دانش الهی در بین نیست. آدمیان می‌پندارند جسم فقط با خوراک مادّی زنده است. مواردی هست که جسم حفظ می‌شود اما زندگی در آن جریان

ندارد، معذک بشر می پندارد هنوز زنده است. او تا روزی که از اک انباشته نگردد، زنده نیست. تا روزی که خوراک اک را از دست ماهانتا دریافت نکند، نه در حال زندگی کردن است و نه بعد از رحلت جان از کالبد جسمانی بقایش تضمین شده است.

خردمند کسی است که اک را درون خویش بیافزاید و در عین حال، به توزیع عشقی معنوی که درونش جاری است، پردازد. منظور کسی نیست که با معدودی همدردی می کند، بلکه با همه نوع بشر، چه کسی بداند و چه نداند.

او قادر است میان بینوایان، دزدان، ناخشنودان راهزنان و ابلهان زندگی کند چون زندگی را آنگونه که هست پذیرا شده است و عشق خود را به همگان نثار می کند. خردمند آن است که قادر است هر آنچه را که دارد به همنوع خود نثار کند. او عشقی از برای کسانی که حریصانه از دست وی بر میگیرند، می جوید و آنان خود به خاطر عشق وی هزار باره برکت می یابند.

کسی کہ هنگام انجام هر یک از ضروریات اک مورد ضربت، تازیانه، تحقیر، دشنام و تمسخر قرار گیرد، هزار باره مورد رحمت سوگماد قرار می گیرد؛ از کارمای خویش رها گشته و به عوالم بهشتی صلح و شرف ابدی مشایعت می شود.

کسی که به خاطر اجرای هر وظیفه ای نسبت به اک و یا ایثار عشق خود به نام استاد حق درقید حیات از دست ناباوران عذاب کشد، از چرخه مرگ و زندگی خلاصی یافته و دیگر کارمای دنیوی نخواهد داشت. او به عوالم اک، جهانهای معنوی به معنای حقیقی وارد شده و حیاتی سرشار از آرامش، وجد و خدمت به مثابه همکاری برای سوگماد خواهد یافت.

سعادت مند کسی است که عشق را به نام ماهانتا به هر بشر و یا وجود دیگری که در حقش بی عدالتی کرده است، نثار کند، علی رغم اینکه در حین ارتکاب ظلم در چه طبقه ای از کائنات، هستی داشته باشد. هر میزانی از عشق

را که یک اکیست به نام ماهانتا، به دیگری نثار کند، عشقی هزار باره دریافت خواهد کرد.

هر آنکس که از کالبد جسمانی اش بگذرد و هنگام ترک آن نام ماهانتا را زمزمه کند، پاداشی بهشتی خواهد یافت. او در یک چشم بر هم زدن خویش را در آغوش ماهانتا خواهد یافت که به عوالم شکوه معنوی رهنمونش می شود. دیگر هرگز به این کیهان مادی بازگشت نخواهد داشت.

● مهم نیست دو دقیقه بر طریق اک راه پیموده باشد یا دو بیست سال؛ چنانچه هنگام رحلت از حیات خاکی به عوالم زیرین نام ماهانتا را به خاطر آورد، بلافاصله رهایی یافته و به وصل اک در خواهد آمد.

اگر هنگام مرگ آگاه نباشد، هر کس دیگری که همراه وی است می تواند همین آئین را با زمزمه نام ماهانتا به جا آورد. این ذکر به خویش درون متوفی می رسد و با هستی حقیقی وی تماس حاصل می کند. همین عمل قابل اطلاق به

کسانی است که در لحظه واپسین آگاهی جسمانی خویش و درست قبل از رحلت به عالم دیگر، ماهانتا را به عنوان راهنمای معنوی خود پذیرند.

بسیاری به طریق اک خوانده می شوند اما معدودی از منتخبین واصلین حقیقی نه جهان می شوند و حتی انگشت شمارتر تعداد کسانی است که به وصل عالم یازدهم نائل آیند. شاهره اقلیم بهشت باریک است و انباشته از اجساد معنوی کسانی که شکست خورده اند.

تنها کسانی که همه عالم را در مقابل عشق ماهانتا می پردازند، شایسته عبور از دروازه حقیقی فردوسند. این بهشت مذهبیهون نیست، بلکه عالم حقیقی واصلینی می باشد که جایگاه خویش را در آن کسب کرده اند.

هر آنکس که گوش به سخنان استاد حق در قید حیات سپرده و از وی اطاعت کند، شایسته عشق او گشته و از کارمای دنیوی پاک می شود. او در هیئت یک روح آزاد وارد جهانهای معنوی می شود. چنانچه استاد حق در قید حیات به معجزه شفا مبادرت کند؛ ارمغان عدالت بیاورد و یا

ثروتی از طبیعت مادی نصیب کسی کند، شگفتی نکنید که این طبیعت حقیقی اوست که در هنگام ضرورت چنین کند. معجزات او تزیینات نمایشی، بوق و کرنا و اعلان همگانی ندارد، بلکه در سکوت و خلوت به انجام می رسد.

او تنها کسی است که می تواند دست به این اعمال زند. باقی همه استادان کاذبند؛ همه پیامبران دروغین اند؛ و در ایثار خود نیز خطا می ورزند چون نه چیزی و نه راهی برای ایثار کردن دارند. هیچکس جز استاد حق در قید حیات مجرای الهی هدایای خدا نیست.

کسی که در طلب حفظ زندگی خویش است، هرگز به آن دست نخواهد یافت. اما هر آنکس که زندگی خود را در قمار عشق ماهانتا می بازد، زندگی ابدی می یابد. و هر کسی که زندگی مادی خود را به اک ایثار کند، سه برابر آن برکات معنوی برمی گیرد.

هیچ بشری با ثروت قدم به درون اقلیم خدا نخواهد نهاد چون آن را در زمین و در جوار معبد خاکی خود باقی

می گذارد تا هر دو پیوسند و به فراموشی سپرده شوند.

چلا باید به منظور سفر ارادی به عوالم دیگر، ابتدا بیاموزد چگونه پیمان خود را با عوالم جسمانی که تا بدین حدّ برایش واقعی هستند، فسخ کند. سفر کردن در عوالم درون، نشان قدرت نیست، بلکه به آگاهی مربوط است. فقط آگاهی امکان حرکت ارادی بر طبقات بالاتر حیات را برای چلا میسر می سازد.

شمار بی پایانی از طبقات در کائنات خدا وجود دارند. این طبقات با یکدیگر در می آویزند و از یک وضعیت به وضعیت دیگری در می آیند. این تنوعات زائیده ارتعاشاتی هستند که بشر عادی از آن آگاه نیست.

او می پندارد یک کالبد جسمانی است و تنفس آنچنان حیات متراکمی در آن می دمد که موجب آفرینش تصویری می شود حاکی از اینکه او فقط یک کالبد جسمانی است. این توهم، آفریده نیروی کل است که روح را به یک انسان محدود، بدل می سازد.

چلا در عالمی با کاخ های فراوان به سر می برد اما قادر است بیاموزد چگونه در هر طبقه ای زندگی کند. به محض اینکه قرار داد موافقتش را با ارزش های این جهان لغو کرد، آزادی به زندگی اش وارد می شود. به وقت خویش خواهد آموخت که هدیه رهایی را از دست استاد حق در قید حیا بپذیرد.

او به جایگاه تسلط بر خویش نائل خواهد آمد و دیگر تحت تسلط ماده و توهم نخواهد بود. کسی که از گل نیرانجان هراس داشته باشد، هرگز راز تسلط بر خویش را نخواهد یافت. کوشش برای دستکاری کردن و تسلط بر ماده ثمره ای در بر ندارد.

انجام هر عملی به جز کوشش در تسلط بر خویشتن موجب پریشانی و تجزیه توانایی های وی می شود.

کسانی که سخن بسیار درباره روح یا یافتن روح خویش می گویند، در راستای عاطفی (اثیری) عمل می کنند. منظور آنان خود روح نیست، بلکه منظور خویش عاطفی است که غالباً به اشتباه روح قلمداد می شود.

استاد حق در قید حیات تنها کسی است که حقیقتاً می داند روح کدام است. او از ابتدای زمان تعلیم داده است که آدمی هرگز نباید بگوید:

«روح من» یا «روح او»

این عبارت حاصل استنباطی منفی است که بر آن نهاده شده است. ماهانتا تنها کسی است که قادر است روح را از بند طبقات تحتانی (اثیری) برهاند و تنها کسی است که می تواند او را هنگام عبور از سرحدات مرگ مشایعت نموده و از مقابل فرشته مرگ در گذراند.

کسانی که کارمای خویش را تحمل کرده و مصائب خود را با خروشی از ناخوشنودی نمی نگرند، مورد برکات ماهانتا واقع خواهند شد. ماهانتا کارمایی را که برای توسعه مسئولیت معنوی چلا لازم است، تنظیم نمی کند. هیچ داد و ستدی در بین نیست. به میزان شکوفایی در طریق اک، چلا به جهانهای رفیع معنوی وارد می شود و در آنجا ماهانتا را آماده تقدیم هدایای الهی به خود می بیند و در مقابل هر آنچه را که دیگر برای جوینده خدا فایده ای در بر

ندارد از وی می ستاند. اینچنین، آدمی می تواند فقط به واسطه سفر روح روشن ضمیر شود.

عالم مادی پوسته نهایی ظهور آگاهی و تداعی کننده تصویری از استحکام است که باید شکسته شود. تمامی توهمات گل جز بخشی از آفرینش مادی نیست. آن آفرینش سیال است و به تابعیت از خلاقیت روح خم می شود و شکل می پذیرد. کسانی که از زندگی کناره می گیرند، همان قدر در دام ماده اسیرند که آنان که معتقد به نظریه جمود و استواری کیهانند. جسم و جان جدا از حیات نیستند و همان قدر جزئی از آنند که روح.

تغییر و ناپایداری، طبیعت این جهان است.

می گویند استاد حق در قید حیات می تواند روح ها را از طبقات زیرین عالم اثیری رهایی بخشد. این امر در مورد کسانی هم که تحت رهنمود استاد حق در قید حیات به طبقه نهم خدایی رسیده باشند، مصداق دارد.

**این اصلین مختارند هر کسی را که بخواهند نام برده
و از عوالم تحتانی آزاد کنند.**

• **به این ترتیب، این امکان برایشان میسر است که
بستگان و کسانی را که مورد عشقشان است، از زنجیر
کل رها سازند.**

**آنانی که خدا را می جویند هرگز نور و کلمه را در
نخواهند یافت. اما کسی که خدا را نجوید، صدای وی را
رهنمون خویش یافته و عازم اقلیم بهشتی است. یک جوینده
نه خوشایندی دارد و نه ناخوشایندی؛ زیرا که میان اقلیم
معنوی و عالم روانی بیش از تار مویی تفاوت نیست.**

**چلایی که حقیقت را می طلبد هرگز طرفداری یا
مخالفت نمی ورزد چون کشمکش میان قبول و ردّ به معنای
عقیم شدن جریان اک درون آگاهی آدمی و موجب سرور و
شادمانی گل است. او نه بر می گیرد و نه ردّ می کند؛ درد
را هم با تلقین و وانمود به این که وجود ندارد، برطرف
نمی سازد. درد، همانند هر مشکل دیگری، با جستجوی**

آرامش در وضعیت بهشتی ناپدید می شود. کسی که برای حصول آسایش، دست از همه حرکات بشوید، خود را بی قرار می یابد و چنانچه افراط کند، هم بی قرار و هم گم گشته خواهد شد.

به منظور درک استاد حق در قید حیات دست از سخن گفتن، اندیشیدن و تفسیر و تعبیر اعمال دنیوی او بردار، آنگاه همه چیز را در خواهی یافت. چنانچه چلا درون استاد حق در قید حیات نور و صوت را بجوید، همه اسرار بر وی آشکار خواهد شد.

ماهانتا متفاوت از هیئت بیرونی است که چلا می تواند در عالم جسمانی ببیند و با او سخن گوید. او به عنوان خویش درونی استاد درون، می تواند در عین حال در همه نقاط عالم حضور داشته باشد. او همان روح کیهانی است که در تمامی زندگی حضور دارد و خود را به همه چلاها در شکلی معینی که در کالبد جسمانی استاد حق در قید حیات دیده می شود، ظاهر می سازد.

چلا با پذیرفتن استاد حقّ در قید حیات محافظت و امنیت یافته است. او چه در جهان ادراکاتش از این حقیقت آگاہ باشد و چه نباشد، آزادی، رستگاری و شایستگی ورود به اقلیم بهشت را کسب کرده است. اکنون می تواند از مرگ بگریزد.

غلبه بر مرگ بزرگترین پیروزی روح است.

بر خورداری از دانش فیض الهی امتیازی است که هنگام زیستن در عالم جسمانی به او ارزانی می شود.

کسانی که در جستجوی خدایند هرگز نور و کلمه او را نخواهند یافت، زیرا که این وجوه دوگانه فقط در دست استاد حقّ در قید حیات به ودیعه گذارده شده است. کسانی که هرگز به دنبال خدا نمی گردند، صدای او را خواهند یافت که به سوی استاد حقّ در قید حیات رهنمونشان خواهد شد تا قدم در اقلیم بهشت بگذارند.

چلایی که آرزوی ورود به حیطة درک حقایق اک را دارد باید ابتدا مرید و جانسپار سوگماد شود. او باید با

ایمانی حکمفرما خدمت به عِلّت اک را تنها مقصود زندگی خود بداند. تنها آنگاه است که به اِکشار نائل می آید.

نیاز به جستجوی حقیقت نیست، کافی است دست از نظریات بردارید. نه حقیقت را قبول کنید و نه رد؛ نه آن را بیازمایید و نه تعقیب کنید. آنگاه که چلا استاد حق در قید حیات را می پذیرد، در می یابد که نه تفکیکی در بین است، نه قبولی و نه دست برشستن از هیچ چیز، معذک تمامی متعلقات خود را از درون تسلیم می کند. روح تفاوتی در هیچ یک از بخشهای زندگی نمی بیند. بنابراین، نه ترجیحی در بین است و نه وابستگی؛ هرچند در مقابل نه مخالفتی و نه جدایی میان ماهانتا و چلا.

فقط سوگماد حامی کائنات است. آنچه در عوالم زیرین است، از قماش فانی است و آنچه در عوالم بالاست، فنا ناپذیر؛ معلوم و نامعلوم؛ متجلّی شده و تجلّی نیافته.

روح، غافل از پروردگار و این حقیقت که هستی بر مبنای حضور الهی استوار است، خود را به لذّات می بندد و در اسارت عوالم زیرین باقی می ماند. هنگامی که به

واسطه استاد حق در قید حیات به درگاه سوگماد بازگشت از پای بندهایش آزاد می شود.

هنگامی که چلا می پرسد ما از کجا آمده ایم؟

چرا زندگی می کنیم؟

آرامش، خوشحالی و آسایش را کجا می توانیم یافت؟

چه چیزی بر زندگی من حاکمیت دارد که می تواند برایم شادی و یا نکبت به ارمغان آورد؟

آنگاه است که قانون خدا می گوید:

«روح هستی دارد چون سوگماد اینچنین اراده کرده است»

همانا سوگماد تا به حدی عاشق حیات است که به روح اجازه هستی می دهد.

چنانچه او عاشق حیات نبود، هیچ صورتی از زندگی وجود نمی داشت و همه عالم بایر و لم یزرع می بود. زمان مکان، قانون، فرصت، ماده، انرژی بدوی و هوش فقط تأثیرات عشق خدا از برای زندگی است و تنها به این منظور

هستی دارد که به سلوک روح در راه رهایی و آزادی خدمت کند.

روح علّت وجودی قانونی نیست که سعادت یا تهی دستی به بار می آورد. از آنجا که هنوز به آزادی دست نیافته، پس نمی تواند به مثابۀ علّت نخستین قانونی عمل کند که متضادها را به ظهور می رساند. پس از کسب آزادی، فرصت دارد خود را به مثابۀ محرک نخستینی ببیند که قادر است سعادت یابد و بگذارد زندگی همانی باشد که باید. روح برقرار کننده حیات نیست اما هستی دارد چون حیات به مثابۀ نخستین ملاحظۀ عشق خدا از برای هر روح فردی در سراسر کائنات، به حمایت از وی جاری است.

عالم پهناور جهانهای زیرین چرخشی بیش نیست.

همۀ وجودها و مخلوقاتی که درون کائنات مأوی دارند، محکوم به تولّد، مرگ و تولّد دوباره اند. تنها هستی مطلق، خدای یگانه، سوگماد است. باقی همه بخشهایی از هستی اویند. او به تنهایی بر همه حاکمیت دارد. او به مثابۀ قدرتی خود آگاه در تمامی وجودها و مخلوقات ظاهر

می شود. عوالم طبقات زیرین او همچون چرخ غول آسا به همراه تمامی وجودها و مخلوقاتش می چرخد و می چرخد تا روزی که هر یک به دیدار ماهانتا نائل آمده و معبر باریک و مستقیم اک را بیابند.

تا روزی که روح به جدایی خود از اک باور داشته باشد، حول این چرخ اسارت و بردگی می گردد و تحت حاکمیت قانون گل نیرانجان همچنان در دایره تولد، مرگ و تولد دوباره باقی می ماند. اما آنگاه که به فیض برکت ماهانتا، دوباره هویت حقیقی خویش را باز می یابد، دیگر این چرخه را دور نمی زند. اینک به جاودانگی رسیده است.

هر آنکس که خویش را در هیئت روح خالص درک کند، می داند که تنها با اوج به فراسوی عوالم علت و معلول و به شیوه تمرینات معنوی اک راه رهایی را می یابد.

او می آموزد که روح زوال ناپذیر است و هر آنچه در طبقات زیرین است، جز سایه ای از قماش سوگماد نیست. تنها حقیقت نهفته در پس هر چیزی، سوگماد است. تنها

کالبد او، یعنی اک است که با آفریدگان او تماس برقرار می کند. ماهانتا تنها ابزار تماس واقعیتی است که سوگماد به سوی تمامی وجودها و مخلوقاتش در همه عوالم جاری می سازد.

آورده اند که ماهانتا آن است که در کالبد معنوی خویش، اک نام دارد. او جمع اضداد کائنات خداست، چون در عین حال که در کالبدی جسمانی و در جهانهای زیرین و طبقات مادی خدمت می کند، در کالبد روح در عوالم معنوی نیز به خدمت به سوگماد اشتغال دارد. به منزله اک یا روح سوگماد، او قادر است گل باشد به این ترتیب، به همراه تمامی کسانی باشد که او را استاد خویش می دارند.

بنابراین، حقیقت این امر در رابطه با کسانی محرز می شود که چلاهای او محسوب می شوند و به هر یک از عاشقانش به صورتی که او می پذیرد، متجلی می شود.

در هیئت اک، ماهانتا بر تمامی عالم نفوذ دارد، حاضر مطلق است و با استقرار فراسوی زمان و مکان، از تمامی

چلاہای محبوب خود محافظت می کند و به هر آنچه در قید هستی است، زندگی می بخشد. او اک و برتر از همه است. او یگانه است؛ بی تغییر، درخشان از نور خود و درون عالم زندگی می کند اما از عالم نیست.

او استاد، حکمران چرخ فلک و تمامی آحاد و اشیاء است.

آگاهی بشر از حقیقت، محتوای نمایش زمینی اوست. هدف چلای اک تغییر دادن این سطح آگاهی تحت نظارت ماهانتا است. اگر مقصود این نباشد، دلیل دیگری برای ادامهٔ راه او بر طریق نور و صوت موجّه نیست. منظور کسب دانش نیست، بلکه درک حقیقت ضروری است. جویندگان علم و دانش خواهند آموخت که هدف نهایی چلای اک این نیست.

آگاهی، اک است اما خود خدا نیست. به محض اینکه چلا از سنخیت خود با اک آگاهی می یابد، در کلمه یا صدای خدا استقرار می یابد. این درکی است که روح در وصل به طبقهٔ پنجم حاصل می کند. از اینجا طریق

خداشناسی که هدف غایی هر چلایی در اک است، آغاز می شود.

هر روحی بارقه ای معنوی از خدا است که در کالبد تعبیه شده.

در هنگام اقامت در عالم خاکی، مرگ کالبد برای رسیدن روح به عوالم معنوی ضرورت ندارد. لازم نیست بشر به چیزی بیش از آنچه که هست بدل شود تا هدایت الهی، محافظت الهی، حکمت الهی و درک الهی را از استاد حق در قید حیات کسب کند. کافی است به این درک نائل آید که خدا هست و خود او نیز به مثابه یک روح، هست.

روح، هرگز چیزی بیش از این نیست. آن، همیشه در ابدیت است؛ همواره در لحظه اکنون به سر می برد. همیشه لحظه حاضر وضعیت بهشتی خداست. اینها سه اصل اکنکارند که روح باید هم دریابد و هم بداند. جهان بینی و فلسفه اک از میان این سه اصل بر می خیزد. نه چیزی بیش برای گفتن هست و نه چیزی کم.

با شناخت این سه اصل، چلا به شفافیت ظهور تپش الهی می رسد. او به درکی عظیم تر از طرح الهی عالمی می رسد که خود جزئی از آن است. اینک در آغوش ماهانتا، استاد درونی اک، آرام می گیرد و برای هدایت الهی تنها به او چشم دارد.

با صعود هر چه بیشتر در شناخت معنوی، اکتشاف کبیر زندگی حادث می شود. قانون شاهانه خدا که بر مبنای آن سه اصل بنیادین اک بنا شده است، می گوید:

«روح هستی دارد چون سوگماد اینچنین مشیت کرده است»

خدا آنچنان به زندگی عشق می ورزد که به روح هستی می بخشد.

[آن] به تمامی موجودات، مخلوقات و اشکال زنده حیات عشق نثار می کند.

بی عشق خدا، هیچ چیز نمی بود جز خالیایی از فضای تهی. به این ترتیب، چلا با ورود به عوالم رفیع طبقات بالاتر از طبقه روح، آغاز به درک حقیقت می کند.

سوگماد از خود بر همه نثار می کند اما طالب آن است
که هر روحی طریق اک را برگرفته و راه خویش را به اقلیم
بهشتی او باز یابد. ولیکن، روح باید از معبر باریکی که
سوگماد مشیت کرده است گذر کند نه آنگونه که خود آرزو
می کند.

شریعت کی سوگماد ۱

The Shariyat Ki SUGMAD 1

پال توئیچل

۱۹۷۱

فصل نہم

رؤیت های سوگماد

Visions of the SUGMAD

رؤیت های سوگماد

در میان رؤیت های سوگماد، دسته ای از پیروان اکنکار دیده می شوند که به نحوی از انحاء به استاد حق در قید حیات خیانت می کنند.

بسیاری از آدمیان در وضعیت آگاهی محدودشان از تشخیص طبیعت حقیقی استاد عاجزند و در نتیجه، نه قادرند او را درک کنند و نه می توانند در گفتار و کردارشان از واکنش نسبت به ماهانتا و کلامش احتراز ورزند. چون خود در جسم به سر می برند، او را نیز یک انسان می پندارند لذا در جایگاه استاد حق در قید حیات، او از همه آنچه

درون یکایک چلاهایش می گذرد با خبر است، هر چند هرگز کلامی بر زبان نمی آورد.

ماهانتا می داند عاقبت هر یک از چلاها به کجا می انجامد آیا در مسیر درست باقی خواهد ماند یا طریق را ترک خواهد کرد، آیا معترض، ناخشنود و ناراضی از استاد خواهد بود و آیا در خلال سلوکش در هیئت یک چلا، استاد را به بهایی خواهد فروخت یا نه؟

ماهانتا نگران اینکه یک چلا یا عموم مردم درباره او چه می اندیشند، نیست. او از توده های مردم هم انتظار سوء تفاهم دارد و هم انتظار حمله و این را هم می داند که دسته ای از چلاها، علی رغم عشقی که بر سرشان جاری می شود، به خاطر فقدان صداقت با خویش، او را خواهند فروخت. برای کسانی که به ستیز با مبانی او می پردازند و جایگاه استاد حق در قید حیات را در معرض آزمون می گذارند، بهتر می بود به جای آن خود را بیازمایند.

کسی که کوشش می کند اقدامات استاد را با پیشنهادات و انتقادات اصلاح کند، بهتر است علاقه و توجه خود را متوجه کاری که خود در دست دارد معطوف سازد تا اینکه خود را درگیر افکار افراطی کند. غالباً استاد حق در قید حیات سخنان و نوشته های خود را بر وجوهی استوار می سازد که چلا را کاملاً آشفته می کند.

لذا، چنانچه چلا با آغوش باز آنچه را که بیان می شود به گوش جان سپارد، پیچیدگی و آشفتگی در میان نخواهد بود. اینها آزمون های استاد حق در قید حیات برای چلاست تا ببیند چه واکنشی نشان می دهد.

چنانچه چلا آن را آنچنان که هست بپذیرد، در آزمون برنده شده است. مهم نیست کلمه چگونه ادا شود، کافی است راهی به درون چلا بیابد.

پیروان عقل خالص هرگز در طریق انکار پیش نخواهند رفت. منطق گرا آنچنان مشغول یافتن خطا در میان آثار اک و سایر کتب مقدس است که عصاره رشد و

حیات معنوی پنهان در آن را به غفلت محض واگذار کرده، اینچنین موجب شکست خویش می شود.

عدد بی شماری از چلاها گلایه می کنند و روحیات ناخوشنودی از خویش به ظهور می رسانند تا پاسخگوی نفس خود باشند. آنچه اینان در نمی یابند، نتیجه حاصل از این روحیات مخرب است که دامنگیر خودشان می شود. ماهانتا هرگز به منظور تصحیح این روحیات، با چلا سخن نمی گوید، بلکه پنهانی و در سکوت، رشته های آن را از وی بر می کشد. راهی وجود ندارد که بتوان ماهانتا را به سطح آگاهی خود پایین کشید. منظور ناکامان دقیقاً همین است.

تمسخر اصول انکار، کوشش در به مبارزه طلبیدن تأثیر معنوی اک و یا با دید منفی و از چشم گل به سوگماد و استاد حق در قید حیات نگرستن، موجب شکست خود می شود. استاد حق در قید حیات همیشه در عالم مادی چهره ای متناقض و ستیز آمیز بوده و خواهد بود، زیرا او یک غول معنوی است که رگ و پی آدمی بر گرفته است. او

می تواند صلح و شادی به این جهان آورد اما مقصودش این نیست. نژادها و مردمان زمین گماشتگان مشتاق قدرت گل هستند. آنان وظیفه خود را نسبت به گل اینگونه به جا می آورند که یقین حاصل کنند معنویات نتوانند به این عالم نفوذ کنند و بیش از هر چیز با تأثیرات استاد حق در قید حیات مبارزه می کنند.

مأموریت هر استاد حق در قید حیاتی یافتن کسانی است که آرزویی عمیق از برای بازگشت به خانه معنوی خود دارند؛ کسانی که مشتاق ورود به اقیانوس عشق و رحمت می باشند؛ و آماده ساختن عدد هر چه بیشتری از آنان که می توانند در خلال زندگی زمینی شان مجرا و ابزاری برای قدرت الهی باشند. در اینصورت، فرصت می یابند استاد حق در قید حیات را در وظیفه تعالی دادن سایرین به درجات روح الهی، یاری دهند و در آماده ساختن آنان برای صعود به اقیانوس عشق و رحمت به خدمت وی پردازند.

از آنجا که ذهن، کالبد جسمانی را آفریده و در حاکمیت دارد، پس با پر شدن و انعکاس دادن هر چه بیشتر

از جوهر اک، قدرت بیشتری در متأثر ساختن و استحاله کالبد جسمانی خواهد داشت. این استحاله وفور و کمال در زندگی روزمره را به دنبال دارد. نه وفور مادیت، بلکه تحقق فیض روح الهی، چلایی که قدرت انعکاس و نمایش این جوهره را به هر کسی که با وی تماس حاصل می کند داشته باشد، در روح و عشق به کمال می رسد.

هنگامیکه چلا به وضعیت پر اهمیت این استحاله دست می یابد، قادر است توهم جسم را ببیند (که غالباً به کالبد ظاهر فریب موسوم است و دلالت بر مفهوم توهمی و گمراه کننده مایا یا اصل توهم دارد).

بسیاری از جویندگان این جهان را مایا می دانند اما چلای اک نباید تصور کند که این عالم تماماً از حقیقت عاری خالی است، بلکه آنگونه نیست که بر ما ظاهر می شود. این عالم، در مقایسه با متعالی ترین واقعیات مثل اقیانوس عشق و رحمت، واقعیتی از درجات کمتر را به ظهور می رساند چون در مقابل آن بیشتر از محتویات یک رؤیا پایداری ندارد و به اجتماع توده ابری می ماند که هر لحظه

دگرگون و مآلاً محو می شود. فقط استادان اک، روشن ضمیران کامل، قادرند به عوالم آنچنان متعالی راه یابند که قادر به انجام این مقایسه باشند.

کالبد، تجلی یک قانون قائم به ذات است که انکار کردنی نیست، هر چند محصول قدرت ذهن کیهانی یا نیروی کل باشد. اگر چه کالبد و ذهن محصولات این عوالمند و شخصیت فردی هم ساخته ذهن و هم یک توهم است، معذک نمی توان گفت که غیر واقعی هستند.

● **ذهن، کالبدها را آفریده و در این جهان واقعیت می بخشد چون برای استفاده روح به عنوان ابزار ضرورت دارند.**

کالبد و شخصیت به محض با خبر شدن ما از اینکه هر دو محصول ذهن ماست، یا به این علت که ما از آنها ناامید شده ایم، ناپدید نمی شوند. به محض اینکه این محصولات ذهنی شکل مادی به خود گیرند، مجبورند از قوانین ماده، انرژی، مکان و زمان تابعیت کنند.

هیچ استادى، على رغم میزان شکوفایی معنویش نمی تواند تماماً به تغییر و یا انهدام خواص و عملکردهای مادی جسم مبادرت کند. او تنها می تواند با کنترل کردن انگیزه ها در وضعیت نخستین خود، قدم به قدم به استحاله آنها پردازد تا فرد به سطح معینی از کمال معنوی دست یابد.

استاد حق در قید حیات به این موقعیت نائل می آید تا بتواند جایگاه خود را به مثابه فرستاده زمان اشغال کند. او به هیچ مکان معینی محدود نمی شود. استاد حقی که عصای قدرت اک را دریافت کرده است، فقط با کسانی ارتباط برقرار می کند که خواستار طریق حقیقی و جوینده دانش حقیقی باشند.

استادان اک با هیچ علت و پیرایه مذهبی پیوندی ندارند. آنان شخصت هایی آزادند چون نه بر له و نه بر علیه کسی عمل می کنند. کار آنان فقط رساندن دانش طریق به کسی است که جوینده راه خدا باشد. کسانی که خود را به طریق انکار می سپارند، کامیاب می شوند و

کسانی که خود را از اک دور نگه می دارند، در رسیدن به سطوح برتر عوالم معنوی شکست خواهند خورد.

رسالت معنویت فقط با استاد حق در قید حیات به موفقیت می رسد. این جایگاه نمی تواند در اختیار کسانی قرار گیرد که به عوالم فراتر از آتمالوک دست نیافته اند.

هر آنکس که جهد کند تا به خدا رسد، فقط می تواند از طریق ماهانتا اقدام کند نه به واسطه کسانی که در طلب مالکیت دنیا تعلیم می دهند. فریب اینگونه افراد را مخور.

تمرینات معنوی اک را به جا آور و ماهانتا را در عوالم دیگر ملاقات کن.

از دورن در حضور ماهانتا بودن، از سخن با وی لذت بردن و از برکات او بهره مند شدن، تجربه ای به نهایت است. رابطه استاد اک با چلا ابدی، لغزش ناپذیر و سرشار از عشق است. آرزوی او شهادت بر تعالی تمامی چلاها به ارتفاعات معنوی است و عشق، حفاظت و فیض خود را دائماً

بر آنان ارزانی می دارد تا هر چه بیشتر از گوهر اک دریافت کنند.

درک بقاء در وضعیت های بالاتر معنوی نتیجه تجربیاتی درونی و صاحب طبیعتی آنچنان ساده است که نه به توضیح در می آید و نه قابل تشریح است. از چنان ظرافتی برخوردار است که چیزی را نمی توان در مقام مقایسه با آن یافت، چیزی که ذهن و خیال بتواند از آن در آویزد.

با این وجود، چنین تجربیاتی واقعی تر از هر چیز دیگری در عالم مادی است، واقعی تر از هر آنچه که ابزار حواس آگاهی انسانی بتواند تجربه کند، لمس کند، بچشد، بشنود و یا بو کند چون این تجربیات با حواسی سر و کار دارند که مقدم بر اینگونه دریافت هاست و در عین حال، شامل همه آنها می شود. علت اصلی آن نیز عدم کاربرد استدلال، منطق و عقل در تشخیص این تجربیات است.

● پیرواک می داند که تنها با استفاده از نمادها می توان چنین تجربیاتی را به نحوی در این عالم بیان نمود. این نمادها فقط می توانند مورد اشاره قرار گیرند و از پیش تعیین نشده اند. این نمادها به خودی خود و در لحظه وقوع شکل می گیرند و از ژرف ترین نواحی خویش درون نشأت گرفته و به بیرون راه می یابند.

اشکال حیات الهی کائنات در دید روشن بین به صورت الهام، در رؤیت عارفین در قالب نور، در نظر واصلین حلقه های اول تا چهارم اک به صورت صوت و در تجربه مهدیس ها، واصلین حلقه پنجم، در آمیخته ای از الهام، نور و صوت پدیدار می شود. با اوج گرفتن بیشتر هر یک از آنان، الهام، نور و صوت در هیئتی عظیم تر به ظهور می رسد.

به این ترتیب، چلا اکنون می داند که اصواتی که از زبان استاد حق در قید حیات بیرون می آید، کلمات عادی نیست بلکه کلام حقیقی یا مانترا می باشد که قابلیت

آفریدن پندار در خالص ترین جوهر خود را به همراه دارد. تمام آنچه او می گوید، به دانشی بدل می شود که بیان کننده هستی حقیقتی فراسوی درست و نادرست است، کلامی که واقعاً فراسوی تفکرات و پندارهاست. این نیروی خالص اک است که در قالب سخنان استاد حق در قید حیات در می آید؛ حقیقتی ماورای مراقبه ای که یک مهدیس، واصل حلقه پنجم به آن دست می یابد. کلمات او در عین حال هوشیاری داننده و دانسته را در خود دارد.

مانترای شخصی، کلمه رمزی که مناسب هر یک از واصلین باشد، ابزاری است که به منظور ارتباط با اک به کار می رود، صدای آن محتوایش را بلافاصله به واقعیت بدل می سازد. این کلمه یک واژه ساده نیست، بلکه قدرت اک است. ذهن نه می تواند از زیر تأثیر آن طفره رود و نه انکارش کند اما معمولاً بر سر پذیرفتن آن به ستیز بر می خیزد.

معدلک، با صدایی که از آن بر می خیزد، آنچه را که مقرر شده است، به واقعیت در می آورد و هر کسی که از

آن استفاده کند، از آن بهرمنند خواهد شد. کلمهٔ رمز، در واقع نوعی فعالیت و عمل است که بلافاصله واقعیت خود را خطاب می کند. کلمه، یک صوت صرف نیست، بلکه فعالیت اک در عمل می باشد و بر روی هر طبقه ای از هستی که بیان شود، عملکرد دارد.

● راز قدرت نهفتهٔ اک - صوت یا ارتعاش صوتی - کلیدی بر معمای کیهان و آفرینندگی آن است.

جریان صوتی، طبیعت خدا و پدیده های حیات را آنگونه که استادان اک در طی اعصار درک کرده اند آشکار می سازد. صدایی که در قالب شکل به ارتعاش در می آید، هماهنگی کیهانی تمامی عناصر هستی را در گُل کائنات میسر می سازد.

آگاهی از کلمهٔ خلاقه در عمق قلب هر یک از واصلین اک حیات دارد. هر واصلی در اوان مطالعه آثار اکنکار آن را می آموزد چون کانون و قلب تمامی زندگی است. کسی که صاحب دانش حقیقی باشد، می داند که در عوالم تحتانی

هم صوت آفریننده وجود دارد هم صوت منهدم کننده و هر که بتواند هر دوی آنها را به اراده خویش تولید کند، هم می تواند بیافریند و هم منهدم کند. اما فقط استاد حق در قید حیات این قدرت را در اختیار دارد چون او زندگی را برای همگان حمایت می کند.

اک مقدس یا کلمه، باید در سکوت تکرار شود. فقط کسانی که کلمه خود را در وصل دریافت کرده باشند می توانند از مجرای ماهانتا مورد برکات سوگماد قرار گیرند. تکرار کلمه شخصی هر یک از واصلین در خلوت با صدای بلند و در حضور همگان در سکوت انجام می شود.

قانون سکوت یا کامیت **Kamit** نه فقط در مورد کلمه شخصی، بلکه در تمامی اموری که به اک مربوط می شود و هر آموزشی که در حریم درونی به وی داده می شود، باید رعایت گردد.

هر چه ماهانتا، استاد درون از طریق مجاری خویش درون به جوینده آموزش می دهد، می باید به منزله اسرار حفظ شده و با هیچ کس در میان نهاده نشود. چلا مؤظف

است قانون سکوت را در خصوص تمامی کسانی که قرار نیست از ژرفای اسرار اک چیزی بدانند، به مرحلهٔ اجراء بگذرد. او دربارهٔ ماهانتا، ارتباط درونی خود با او و امور شخصی خود در انکار با کسی سخن نمی گوید. کسی که این چنین کند، قلب آموزش های انکار را نقض کرده است و باید به نحوی بهای آن را پردازد.

آدمی مختار است دربارهٔ سایر آثار اک با کسانی که علاقمندی نشان داده و جویای امنیت معنوی هستند، بحث کند. او می تواند با همهٔ کسانی که برای ادامهٔ طریق به عنوان یک چلای اک خواستار دانش بیشتر هستند، آثار بیرونی اک را مورد بحث و گفتگو قرار دهد. هر چند هرگز نباید کار کردهای اسراری و درونی اک را علنی کند، خصوصاً اگر خودش واصل انکار شده باشد.

هر چلایی به نوبهٔ خود با معمای ایمان رو در رو خواهد شد. به همین ترتیب، هر یک از واصلین به خاطر ارتباطی که با اک دارد، به طور شخصی مورد حمله های کل قرار خواهد گرفت. البته استادان کاذب و پیامبران

دروغین نیز آزمون ایمان برای پیروان خود قائل خواهند شد. بسیاری از افراد به نام یکی از ادیان یا آنچه خود ایمان حقیقی خطاب می کنند، به عنوان یک استاد با چلا سخنانی در میان خواهند گذاشت.

برخی نیز ادعا می کنند از جانب ماهانتا و استاد اک سخن می گویند. اما زبانشان به کذب آلوده است چون هیچکس جز استاد حق در قید حیات صاحب جایگاهی نیست که از جانب سوگماد سخن گوید.

هر کسی، از یک پادشاه گرفته تا یک باربر، چنانچه آرزوی گوش فرا دادن به آموزش های اک از زبان ماهانتا باشد، مجاز است از او در رسالت پیچ در پیچش پیروی کند یا به جمع ست سنگ وی (محافل رسمی مریدان اک) پیوندد.

اما در همه موارد، **سرپیچی از اک تنها زائیده غفلت و نادانی است.** منظور صرفاً فقدان دانش نیست. بلکه روحیه خطا آمیز آنها مد نظر است.

راه نزدیک شدن به خدا از جانب یک اکیست از طریق ماهانتا انجام می شود و مستلزم روحیه ای دال بر جدایی روح از خویش ها و هویت های تحتانی است.

روح باید از اسکانداس^{۶۶} رهایی حاصل کند که عبارت است از نظریات، آرزوها، رویاها و آگاهی خویش تحتانی که موجب وابستگی به اقلیم مادی می شود. آنگاه که روح فقط با هدیه عشق به سوی خدا می شتابد، به اقلیم بهشتی پذیرفته می شود.

تمامی ثروت های زمین و سایر سیارگان نخواهند توانست موجبات وصل یک روح را به عوالم بهشتی میسر سازند. **عشق تنها راه است**، راه دیگری وجود ندارد. این تنها طریقی است که یک اکیست می تواند پیماید.

عشق با تمرین کامیت، قانون سکوت، نصیب می شود.

^{۶۶} - Skandhas نظریات، آرزوها، رویاها و آگاهی از خویش تحتانی که موجب وابستگی به اقلیم مادی می شود. ر.ج. وابستگی

Attachment:

هیچکس نمی تواند به وضیعت عشق وارد شود تا روزی که وفاداری، وقف و عشق به اک را بیاموزد. تا روزی که به ماهانتا تسلیم نشده و دست از همه چیز به خاطر اکتساب عشق برنداشته باشد، زندگی اش حقیر و آکنده از خود خواهی خواهد بود. وفاداری، ایمان و وقف، ضرایب بقای قلمداد شده، هم در جهان آگاهی انسانی و هم در عوالم حواس روانی برایش کاربرد خواهند داشت. در صورت انهدام کالبد در سوانح، اصابت گلوله و یا بیماری های مهلک، ضرایب بقای جسمانی مطرح نیستند.

اما چنانچه لطماتی در اثر بیماری و صدماتی ناشی از جنگ به جسم وارد شود، اقدامات بسیاری وجود دارد که می توان به منظور جبران صدمات و یا بهبود جسمانی در پیش گرفت و حتی می توان تمام عمر، از گهواره تا گور را بدون ورود هیچ صدمه ای طی کرد. معذک، بسیاری از پیروان به خاطر ضرایبی مثل حماقت، عدم ثبات ذهنی و فقدان ایمان، وقف و وفاداری به اک از طریق خارج می شوند.

عمدتاً واصلین حلقه پنجم به بالا از مصائبی همچون جنون، بی ثباتی، اختلالات روانی و نگرانی رنج نمی برند. آنان این قدرت را دارند که در مقابل درد و رنجی که کل بر آنان روا می دارد، مقاومت به خرج داده و پا بر جا بایستند. مقاومت در مقابل بیماری، حوادث و سایر مواردی که بقای جسمانی را به خطر می اندازد، در میان این واصلین اک از امور معمول است. با بالاتر رفتن در وصل به حلقه های اک، ضرایب بقاء هم در عوالم روانی و هم در اقالیم معنوی، افزایش می یابند.

این تصوّر که خویش شخصی، یعنی آگاهی انسانی وجود ندارد، کاملاً خطاست. هرگاه کسی به فراسوی آگاهی انسانی و وضعیت های نفسانی ذهن صعود کند، در وضعیت های معنوی به سر می برد. امّا تا روزی که روح مجبور باشد در کالبد انسانی و در این جهان زندگی کند، هرگز از به سر بردن در وضعیت آگاهی انسانی راه گریزی ندارد. یعنی بقاء در وضعیت روح وجود دارد نه در آگاهی انسانی.

چلا هرگز خویش انسانی را نابود نمی کند، بلکه تا روزی که مرگ جسمانی، کالبدش را از دور خارج نکرده است، آن را به منزله بخشی از کُل وجود خود می پذیرد. مادامی که کالبدش زنده است، هرگز نباید آن را ترک کرده و اقدام به اقامت دائمی در جهان های دیگر کند. او باید بیاموزد که در هر دو جهان زندگی کرده و بداند که آرزوی مرگ از متعلقات وضعیت آگاهی انسانی است بوده و هرگز از کارکردهای خویش معنوی نیست.

آرزوی مرگ در وضعیت آگاهی انسانی القاء شده است، به این علت که هیچ چیز نمی تواند موجب شادی وی شده و در نتیجه هرگز به کامیابی معنوی نائل نخواهد آمد. کسانی که در وضعیت آگاهی انسانی به سر می برند، شادی را به شیوه های اصولی جستجو می کنند که آن هم از طریق مذاهب و آموزش فلسفه های دنیوی نوید داده شده است. اینها برای چلایی که می خواهد قدم به درون اقالیم بهشتی بگذارد، هرگز فایده ای در بر ندارد.

ادیان فقط نمایشگر وضعیت های آگاهی انسانی و اثری بوده و فلسفه های دنیوی با طبقات عقلانی یا ذهنی سر و کار دارند. همه آنها تنها در تعلق عوالم روانی بوده و فقط آموزش های این طبقات را عرضه می کنند که آن هم تحت نظارت کل نیرانجان قرار دارد. خواسته او این است که آرزوی مرگ در وجود تمامی کسانی که در کالبد انسانی به سر می برند، کاشته می شود. این امر موجب اسارت روح در عوالم تحتانی شده و آن را تحت حاکمیت وی نگاه می دارد. وظیفه او این است که اطمینان حاصل کند همه روح ها در اسارت این عالم باقی می مانند. بنابراین، باید در مقابل تلاش اک برای رهایی روح ها از قلمرو وی مقاومت به خرج دهد.

وظیفه دیگر او حصول اطمینان از این امر است که بشر انباشته از اندوه، پریشانی، نکبت و تهی دستی باقی بماند. بخشی از نقشه کار او حصول اطمینان از این امر است که عدد هر چه بیشتری از آدمیانی که در وضعیت آگاهی انسانی به سر می برند، در وظایف استاد حق در قید حیات و

همه کسانی که در عوالم تحتانی از وی پیروی می کنند موانع و مشکلات ایجاد کنند. این شیوه کار گل است، هر چند در تلاش خود برای ایجاد تداخل در امور مربوط به استاد حق در قید حیات و مأموریتش موفقیت چندانی به دست نمی آورد.

● کل ترغیب کننده اعمالی از قبیل خودکشی، خویش انهدامی، بدبختی، بی علاقگی، نارضایی، تفرقه و شکوه گری است.

نیروی کل محرک شهوت، خشم، حرص، وابستگی به پدیده های مادی، خودستایی، میل افراطی به امور جنسی حوس افیون، مواد مخدر، الکل، تنباکو، شکم پرستی بدگویی، بد زبانی، ورق بازی های بی فایده، تنبلی ظنین بودن به دیگران، زود رنجی، نکوهش اعمال دیگران، سخنرانی درباره خطاهای دیگران، عیب جوئی مزمن، سرزنش زخم زبان، یا دیگران را مسئول ناکامی ها قلمداد کردن، فرومایگی، دشنام به مردم، نزاع، پرخاش و کوشش در ایراد ضربت به دیگران است.

نیروی گل، در عین حال مشوق خست، دو رویی
 شهادت دروغ، بد جلوه دادن، سرقت، رشوه خواری حيله
 گری، تعصب، خودپسندی، نمایش ثروت و قدرت، زرق و
 برق و وانمود کردن به حاکمیت است.

او قلباً شیفته لقب ها، افتخارات، درجات
 تحصیلی، مقامات اجتماعی، مسامحه، نگرانی، تشویش
 طلاق، تسلط بر دیگران، فعالیت های توده ای، اغفال
 تمسخر، انزجار، قتل، ستمگری، لاف زدن و اغراق است.

گل به بالاترین درجات دانش تظاهر می کند مقاطعی
 طولانی و غیر ضروری از عبادت، چهره و ریش نخ نما و
 لباس های مندرس را نشان لیاقت و نزدیکی به خدا
 حکم می کند.

اینها دسته ای از موارد بی شماری هستند که گل
 کوشش می کند در هر چلایی ترغیب کند. حتی خواهد
 کوشید موجب ایجاد شکاف میان چلا و ماهانتا شود. در
 خصوص اینکه ماهانتا چه می کند و چرا، همه نوع تردیدی
 در ذهن چلا به وجود می آورد. لکن، استاد حق در قید

حیات ہرگز در اثر اینگونه حماقت ہا آشفته نمی شود چون می تواند توہمی را کہ گل برای قربانیان خود می آفریند ببیند.

چلایی کہ اجازہ می دہد قدرت گل او را ترغیب کند، فقط بہ کارمای خود می افزاید. او نباید بہ لآبالی گری و ژولیدگی ظاہر و ذہن تن در دہد. این امر بہ اندوختہ کارمای آدمی می افزاید. او باید بداند کہ چنین الگوہایی کہ حاکی از عادات جسمانی، روانی و سایر طبقات تحتانی ہستند، صرفاً طبیعتی کارمیک داشتہ و غالباً اقداماتی علنی بر ضد دیگران بہ حساب می آیند.

کسانی کہ در ادای احترام و قائل شدن شأن و مقام نسبت بہ ہمسایگان، سالخوردگان و عزیزان خود قصور ورزند، اجباراً نتایج ناگوار آن را متحمل خواہند شد. آنان کہ در عشق و جہد در درک ماہانتا شکست می خورند، در سلسلہ ای طولانی از تناسخات جای دادہ می شوند تا سرانجام بہ این وضعیت نائل آیند.

بنابراین، تمامی آثار اک در سہ اصل بنیانی خلاصہ می شود.

نخست اینکه هسته ای تشکیل می دهد که بر محور جهان شمولی حیات از طریق سلسله مراتب معنوی استادان اک استوار است.

دوم اینکه اشاعه دهنده فرصتی برای تمامی کسانی است که آرزو دارند راهشان را از میان تمامی بار کارمای خود ادامه داده و هنگام رحلت از همین عمر برای ابد به جهان های بهشتی وارد شوند.

سوم اینکه به همگان ثابت می کند بقاء در ابدیت از طریق تجربیاتی به هدایت استاد حق در قید حیات، همین جا و هم اکنون امکان پذیر است.

پس باید آن را زندگی شمرد و بس. هیچگونه رساله ای در بیان آنچه نقطه نظر درست یا درک صحیح ارائه نمی شود. خبری از تشریح و توضیح بر نیت یا آرزوی درست، گفتار صحیح، رفتار صحیح، پیشه صحیح تلاش نیکو بدانگونه که در بودیسم آمده است، وجود ندارد. آنچه چلا می جوید، فقط یکی است و آن حقیقت است. یک بار که این اتفاق افتاد، او در خواهد یافت که هیچ چیز دیگری مهم

نیست. ہشت قدمی کہ بودا از آن سخن گفت با مناطقی از عالم ذہن سر و کار دارند کہ ہمیشہ تحت فرمان نیروہای کل بودہ است. بنابراین چلائی اک نمی تواند ذہن خود را بر عناصری اینچنین تحتانی معطوف کند، بلکہ در ہمہ اوقات توجہ خود را بر دریافت رهنمودہای استاد حق در قید حیات متمرکز می سازد تا تفاوت بین دانش و حقیقت و شکافی را کہ میان آن دو وجود دارد به وی نشان دہد.

دانش به عوالم زیرین تعلق دارد، مایہ ہلاکت جویندہ خداست و هیچ چلائی نباید علاقہ زیادی بہ آن ورزد. البتہ ارزش آن در اقالیم زیرین بسیار گزاف است اما در عین حال، ارزش ناچیزی در عوالم حقیقی معنوی دارد. معذک تصور اینکه هیچ سر و کاری با ارزش های حقیقی زندگی ندارد نیز خطاست. چلائی کہ کاملاً عاری از دانش فرهنگی و فضل و حکمت روانی است، می تواند بہ خاطر استعدادش در تماس با کلام خدا، در حکمت الہی بسیار ارجمند باشد.

او بی اینکه بہ تحصیل ہنر فراگیری مبادرت کردہ باشد، بدانند. این دانایی کیفیتی بیگانہ است کہ هیچ حکمتی

در زندگی در عوالم زیرین نمی تواند آن را میسر سازد. پدیده ای که کوشش می کند خود را به هر فردی برساند، مشروط بر اینکه روح خود را برای دریافت آن آماده کرده باشد. هیچ تلاشی برای ورود این دانایی به آگاهی فرد لازم نیست مگر اینکه روح آماده و مایل به پذیرش درک برتری از زندگی باشد. اینچنین است که می گویند اک فقط آنانی را می پذیرد که مشتاق و آماده دریافت هدایای الهی [آن] باشند.

در اک پافشاری بر روی استفاده درست از قدرت اراده و ذهن در عوالم زیرین بخشی از ضروریات زندگی در هر دو عالم جسمانی و معنوی در آن واحد است. اقلیم روانی را عمداً ذکر نمی کنیم چون حیطة ذهنی بوده و خود به خود مشمول زندگی در اقلیم جسمانی و معنوی می شود. چلای اک عملاً در سه جهان زندگی می کند:

آگاهی انسانی

آگاهی روانی

آگاهی معنوی، در هر سه با هم و جداگانه.

این تعریف **سفر روح** است در حالیکه بیشتر مردم آن را یک پدیده می‌پندارند. سفر روح یک پدیده روانی نیست بلکه قابلیت دیدار استاد حق در قید حیات در درون و صحبت با اوست، قابلیت دیدن او در حال قدم زدن در خیابان از مجرای چشم درون و شنیدن صدای او به واسطه گوش درون است. از طریق این رؤیت درونی، یک فرد می‌تواند همراه ماهانتا، استاد حق در قید حیات، به سیاحت عوالم فراسوی کالبد جسمانی مبادرت کند. این یک سفر درونی است؛ حرکت آگاهی فردی از یک وضعیت به وضعیتی دیگر.

● هنگامیکه چشم معنوی چلا باز شد، او می‌تواند استاد حق در قید حیات را ببیند، با او به زبانی بدون کلام سخن گوید و آموزش‌های اسراری او را با گوشی غیر جسمانی بشنود.

عده بسیاری قادر به این عمل نیستند چون آن را باور ندارند، برخی نیز به خاطر اینکه خویش حقیرشان بر سر راه می ایستد از عهده این کار بر نمی آیند، دسته سومی هم هستند که به قدرت ها و پدیده های روانی اتکاء دارند و به علت عدم قابلیت در این حیطة، کاملاً شکست می خورند.

وقتی کسی توانست استاد حق در قید حیات را در عوالم دیگر ملاقات کند، خود شخصاً بدان اقدام نموده است. این عمل یک پدیده روانی نیست، بلکه عمیقاً معنوی است. دیدار با استاد فراسوی ادراک و فهم واقع و به معنی حرکت روح از یک طبقه به طبقه دیگر است، نه حرکت سایر کالدهای انسانی که بسیار پدیده خطرناکی است.

هنگام سفر روح هیچیک از عناصر روانی^{۶۷} قادر نیستند کالدهای فرد را تسخیر کنند. او نیازی به ریسمان نقره ای ندارد چون هنگام ورود به طبقه آتما (ناحیه فعالیت روح) این ریسمان پشت سر نهاده شده و هنگام

۶۷ - Entitics ان تی تی ها یا محورهای آگاهی فاقد کالبد جسمانی. م

بازگشت به کالبد جسمانی دوباره بر گرفته می شود. در خلال حرکت در اقالیم جهان های بالاتر و کیهان های حقیقی خدا، روح آموزش های ژرف اک را بر می گیرد.

کسانی که به استاد حق در قید حیات نیاز دارند، همواره با او خواهند ماند اما آنان که احساس می کنند از این نیاز مبری هستند، تصویری خطا دارند آنان حقیقت را نیازموده اند و دچار توهمات می شوند که گل برایشان تدارک دیده است. عاقبت در خواهند یافت که هیچ چیز جز نفس تازه روح اک، نسیم بهشتی، نمی تواند دوباره به آنها زندگی ببخشد، آنان قادر به شنیدن نعمه حقیقی اک نیستند و نه از درون و نه از بیرون می توانند کلام استاد حق در قید حیات را دریافت کنند. همین طور هرگز نخواهند توانست طبیعت حقیقی آثار اک را دریافته و یا ماهانتا را درون خویش بیابند. ممکن است هر از گاهی او را ببینند تا ایمانشان تازه شود اما این ایمان دوباره آنان را ترک خواهد گفت چون پدیده ای ناپایدار است.

به منظور برخورداری از ثبات و پایداری، چلا باید هم به استاد حق در قید حیات ایمان داشته باشد و هم همواره در حضور او زندگی کند، هر چند او را با چشم درون نبیند یا صدایش را با گوش معنوی نشنود. این حقیقت دارد که کسی که پیوند عشق با استاد حق در قید حیات بسته باشد، هرگز از حضور او محروم نمی ماند. او از خود اِثَار می کند و هیچ یک از چلاها و امورشان را به غفلت واگذار نمی نماید.

● کلمه رمزی که واصل هنگام مراسم وصل به حلقه های (طبقات) گوناگون دریافت می کند. صرفاً یک صدا نیست که لازم باشد برای فرد تکرار شود، بلکه تجلی نیرومندی از قدرت اک است.

این کلمات به خودی خود عمل نمی کنند، بلکه از طریق خویش درون کسی که آن را تجربه می کند، فعال می شوند. خود کلمه صاحب قدرت نیست، بلکه ابزاری است جهت تمرکز بر روی نیروهایی که هم اکنون وجود دارند. عمل آنان بیشتر شبیه ذره بین است، خود ذره بین گرما

ندارد اما گرمای شعاع های آفتاب را متمرکز می سازد یعنی حرارت ملایم این شعاعها را به گرمای سوزانی تبدیل می کند. کلمه شخصی، فرد را از یک جوینده سر در گم و پر تردید به عاشقی پر حرارت از برای خدا بدل می سازد.

آنانی که دانش نهفته در کلمه شخصی خود را به خطا تعبیر می کنند، مانند انسان های بدوی هستند که به سحر و جادو اعتقاد دارند. ادیبانی که کوشش می کنند با استفاده از دانش تطبیقی واژه شناسی، طبیعت این کلمات را کشف کنند، غالباً به این نتیجه می رسند که این واژه ها هیچ معنایی ندارند. معذک، آنانی که هنگام وصل به حلقه های اک کلمه شخصی دریافت کرده اند، در خصوص تجربه شکوفایی معنوی حاصل از به کار گیری آن اتفاق نظر دارند. این رسوم طی اعصار گذشته در میان واصلین اک رایج بوده و ثابت شده است که ژرف ترین تجلیات و تجربیات را در اقلیم معنوی زندگی به همراه داشته است.

کسانی که یا مستقیماً از ماهانتا (چه از مجرای درون و چه بیرون) و یا از طریق یک مهدیس (واصل حلقه پنجمی

که می تواند جوینده را به حلقه های زیرین وصل دهد) کلمه شخصی دریافت کرده باشند، هرگز آن را بدون اجازه استاد حق در قید حیات به دیگری فاش نمی کنند. **تخطی از این حکم موجب توقف شکوفایی معنوی چلامی شود و تا زمانی که مانترای (کلمه شخصی) دیگری به منظور جایگزینی کلمه قبلی دریافت نکند، امکان پیشرفت در امور معنوی برایش میسر نخواهد شد.**

فلسفه آموزش محرمانه بر محور این جنبه از انکار استوار است. در دوران های باستانی، استادان اک به منزله اعضای نظام ویراگی، شفاهاً و یا از مجرای درون آموزش می دادند. این آموزش ها بسیار به ندرت در قالب نوشته ارائه می شد. بنابراین، عمدتاً از خلوتگاه درون به انجام می رسید، یعنی کلیه آموزش ها انفرادی و از مجرای درون به چلا داده می شد.

پس چلاها، مثل امروز توسط ماهانتا انتخاب می شدند. استاد حق در قید حیات شخصاً چلاهای خود را

انتخاب می کند و انگشت شماری از آنان اجازه استعفاء می یابند.

چنانچه چلایی مایل به ترک اکنکار باشد، به این معنی است که باید توافق متقابل بر سر آن انجام شود. اگر چلا تصمیم بگیرد استاد حق در قید حیات را بدون مذاکره ترک گوید، مجبور می شود با مشکلات و دشواری هایی روبرو شود که سهمناک تر از هر آنچه می باشد که تا به حال تجربه کرده است. او استاد اک را ترک گفته و پا به درون سرزمین وحش نهاده است، پس باید به تنهایی با جانوران درنده ای که قصد بلعیدن وی را دارند رو در رو شود. این یکی از نشانه های بارز چلاهای مغرور و خودبین است که اعلام کنند بدون اخذ اجازه از استاد حق در قید حیات طریق اک را ترک کرده اند.

هیچ چلایی که تقاضای ترک استاد را کند، با رد تقاضا روبرو نخواهد شد چون ماهانتا به همه آزادی کامل می دهد که هر آنچه که می خواهد انجام دهد. او حتی در خصوص خطراتی هم که چلا مجبور است پس از ترک

محافظت استاد اک متحمل شود، هشدار نمی دهد. در صورت بازگشت مجدد به طریق اکنکار هم استاد از پذیرش مجدد او دریغ نمی کند.

چنانچه چلا تصمیم به ترک استاد حق در قید حیات داشته باشد، استاد او را نه تنبیه می کند و نه نسبت به آنچه ممکن است برایش پیش آید تأکید می ورزد. این به عهده خود چلاست که در نتیجه تجربیات شخصی خود، درسش را بیاموزد. از لحظه ای که چلا دایره حفاظت استاد حق در قید حیات را ترک می کند، کل به وی حمل ور شده و با فرو بردن چنگال های خود در وجود وی اعمال منفی خود را آغاز می کند.

شرایط لازم برای یک واصل عبارتند از:

دانش پایه ای از جهان بینی نوشتجات مقدس اکنکار، آمادگی برای تخصیص چندین سال آموزش و مطالعه آثار معنوی اک و به کارگیری آموخته های درونی تحت رهنمود استاد حق در قید حیات، به این ترتیب، چلا در می یابد که تعالیم اسرار در دسترس کسانی قرار دارد که

خود را صمیمانه و با اشتیاق وقف اجرای آموخته‌ها می‌کنند و کسانی که ظرفیت یادگیری با ذهنی باز را دارا هستند.

درست به همان ترتیبی که علاقمندان به ادامه تحصیل در مراکز و مؤسسات علوم عالی این جهان باید واجد شرایط معینی باشند، استاد حق در قید حیات در همه اعصار احراز شرایط معینی را برای پذیرفتن و وصل چلاها به آموزش های درونی اک خواستار است. هیچ چیزی خطرناک تر از دانش نیمه کاره یا دانشی نیست که صرفاً ارزش تئوری دارد. به این علت سوگماد یک نماینده زنده از خویش را در جهان های زیرین مستقر ساخته است.

تجربیات روح در درک خویش و رسالتی که دارد، تنها تحت رهنمودهای استاد حق در قید حیات و در نتیجه به کارگیری دائمی آموزش ها میسر می شود. پس از طی این مراحل آماده سازی است که کلمه رمز شخصی مورد استفاده قرار می گیرد تا نیروهایی را که طی تناسخات بی شمار روح انباشته شده، در اصل بیدار کند.

این عمل شرایط و قدرتی را فراهم می کند که کلمه برای آن منظور شده است.

یک غیر واصل ممکن است هر کلمه یا مانترای معینی را که بخواهد و به هر تعدادی که مایل باشد، تکرار کند، ولیکن برایش هیچ قدرت و شرایطی را ایجاد نخواهد کرد.

راز کلمه شخصی یک واصل چیزی نیست که عمداً پنهان شده باشد. لذا، مستلزم خویش انضباطی، تمرکز تجربیات درونی و بینش توأم با پشتکار است. مثل هر چیز با ارزش دیگری و هر شکلی از دانش معنوی، این راز نیز بدون تلاش میسر نمی شود. از این دیدگاه، همانند حکمتی عمیق است که خود را در نگاه اول بر کسی آشکار نمی کند چون از قماش تحصیلات سطحی نیست، بلکه مستلزم شناخت ژرفای خویش درون است.

این امر در خصوص عشق الهی نیز مصداق دارد. کسی نمی تواند در نگاه اول آن را ببیند و در یابد اما همچون بذریه بلوط در دل زمین، درون وی رشد می کند. به تدریج

آگاہی دریافت کننده را آغشته و از طریق او به جهان بیرون راه می یابد و هر چه را که در اطرافش وجود دارد، دگرگون می سازد.

شریعت کی سوگماد ۱

The Shariyat Ki SUGMAD 1

پال توئیچل

۱۹۷۱

فصل دہم

هدف از قدرت

کل

The purpose of the Kal power

هدف از قدرت

کَل

هدف سوگماد از استقرار جهان های کَل، پرورش روح تا رسیدن به کمال و درجه مهديس، واصل حلقه پنجم است که مترادف با همکار ماهانتا، استاد حق در قید حیات می باشد.

مقصود کَل آبدیده کردن هر روحی در هنر زندگی است تا بتواند یکی از چلاهای ماهانتا شود.

آنگاه ماهانتا هر چلایی را که **دو سال** در اکنکار مطالعه کرده باشد به طریق اک وصل می دهد. او از هر

چلایی کہ واجد شرایط باشد انتظار دارد کہ تا وصل بہ
حلقہ پنجم پیشرفت کند.

بنابراین، کل نیرانجان مخلوق سوگماد و تابع قانون
وی می باشد.

وظیفہ او آفریدن مشقّات، توهّمات و ہرچہ دشوارتر
کردن طریق زندگی برای ہر روحی است کہ می خواهد از
میان این عوالم سلوک کردہ و کوشش کند بہ خدا برسد.

با در نظر گرفتن ہمہ این ہا، سوگماد عوالم گل را بہ
مثابہ مدرسہ زندگی برای روح ہا منظور کردہ است و
یکایک آنان مجبورند پیش از قدم گذاشتن در طریق بہشتی
اک در آن تحصیل کنند.

تا روزی کہ این درس آموختہ نشدہ باشد کہ عوالم
زیرین فقط حیطہ توهّم است، کسی واجد شرایط ملاقات با
استاد حقّ در قید حیات نخواہد شد.

یک فرد در طریق زندگی، تلاشی بی پایان بہ عمل
می آورد تا روزی کہ بہ این درک نائل آید کہ تمامی شکوہ

و ثروت این جهان ها صرفاً بازیچه های گل نیرانجان می باشند، آنگاه ماهانتا را می یابد که در انتظار وی است.

ماهانتا کلید همه اسرار برای چلایی است که در طریق اک گام بر می دارد.

او روح اعظم و فارق از توهمات است که قدرت ذهن کیهانی تحت فرمان گل نیرانجان می آفریند.

او تنها حلقه اتصال بین بشر و خداست و در نتیجه، بر همه واجب است وارد طریق اک شده و به همکاری ماهانتا راه بازگشت به سوگماد را بیابند.

او پیوندی است که با مقام الهی برقرار شده و قادر است وصل به حلقه های الهی را ارائه کرده و چلا را در تماس حقیقی با خدا قرار دهد.

ماهانتا تبعه هیچ کشوری نیست، هرچند از نقطه نظر فیزیکی در یکی از کشور ها زندگی و از قوانین آن تابعیت می کند.

اما او تبعه کل کائنات خداست و به عنوان خدامرد شناسایی می شود. او انسانی کیهانی است که فقط به منظور نشان دادن راه درست خدا به چلا در این جهان حضور پیدا می کند.

هرگاه کسی از او درخواست مادی به عمل آورد، به نظر او بسته است که اجابت چنین تقاضایی مصلحت است یا خیر. چنانچه تشخیص دهد این کمک به نفع تقاضا کننده است درخواست اجابت می شود. اما در صورتیکه سبب تأخیر در استهلاک کارمای وی گردد، به اجابت نخواهد رسید.

کسی که از ماهانتا تنفر داشته باشد، از خدا متنفر است و کسی که به ماهانتا عشق می ورزد، عاشق خداست.

این به پيله معرفت نفس، شهرت یافته چون بشر به خودی خود هیچ قدرتی ندارد.

او متکی به عملکرد خدا از طریق ابزار کامل خود، ماهانتا است که کالبدهای چندگانه اش در تمامی

طبقات خدایی به منزلهٔ مجراهایی برای حضور قدرتِ اک در سراسر کائنات خدا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

به هر حال، راز بقای اکنکار در این جهان منوط به کار کرد ماهانتا با مهدیس‌های خود، واصلین حلقهٔ پنجم است که مجراهای اصلی کارکرد قدرتِ اک به حساب می‌آیند.

به همین معنی، ست سنگ به همان میزان در بقای اک در این جهان و بر روی سایر طبقات کیهان‌های معنوی خدا کمک می‌کند.

ماهانتا نه تنها در این جهان به مثابه مجرای حقیقی حضور خدا عمل می‌کند، بلکه بر روی تمامی طبقات عوالم معنوی نیز هم‌اینچنین است.

به این ترتیب، مهدیس‌ها قادرند فقط در این جهان و پنج طبقهٔ نخستین به عنوان توزیع‌کنندگان قدرتِ اک کار کنند.

معدلک، آنان فقط هنگامی شایسته این کارکرد هستند که از طریق عشق ماهانتا عمل کنند؛ عشقی که به یکایک آنان رخصت می‌دهد مجرای برای او و قدرتی باشند که

از وی جریان می یابد. هیچ راه دیگری برای اتصال به خدا وجود ندارد مگر از این طریق.

بنابراین، اک و پیامش از طریق ماهانتا به یکایک مهدیس ها بر روی هر طبقه ای از عوالم زیرین توزیع می شود:

طبقات فیزیکی، اثیری، علی و ذهنی.

هر مهدیسی برای اجابت این مقصود به ماهانتا متکی است و فقط به عنوان مجرای عمل می کند که او مجاز شمرده باشد. به همین ترتیب، ست سنگ اک نه تنها در این طبقه یک لازمه است، بلکه بر روی تمامی طبقات عوالم زیرین به عنوان یک مجرای جمعی به منظور توزیع قدرت اک عملکرد دارد.

تا روزی که اک کنترل ست سنگ اک را در دست داشته باشد، در موضع حیات بخشیدن به فرد و ست سنگ مربوطه عمل می کند.

این در نتیجه دیرپایی اک در این عالم رخ می دهد چون [آن] قابل انهدام نیست.

شکست خوردن یا خارج شدن از ست سنگ اک موجب انحلال [آن] نمی شود و حتی تأثیری بر [آن] نمی گذارد.

نبض اک ایمان و وفاداری به سوگماد و ماهانتا است، چه چلا به یک جمع ست سنگ تعلق داشته باشد و چه خود به تنهایی اعمال لازم را به انجام رساند.

پیروان ادیان اصولی ندانسته ایمان خود را در گرو گل نیرانجان می گذارند. این نوع ایمان صرفاً یک گمان و نظریه است که در اذهان آدمیان حک شده است.

هنگامی که همه نسبت ها و مطلق های گروه هایی را که پیرو گل نیرانجان می باشند، به کنار زنیم، افراد خود را تنها می یابند.

این امر در خصوص چلاهایی که از اک پیروی می کنند، مصداق ندارد چون اکیست این را می داند که حضور استاد حق در قید حیات همواره به همراه اوست.

او هرگز تنها نمی ماند.

قدرت اصول اخلاقی تنها نیروی است که گل نیرانجان می تواند به کار گیرد. گل هیچ نیروی جز آنکه ما نیروهای طبیعت می خوانیم در اختیار ندارد.

معدلک به خاطر وجود آگاهی طبیعت انسانی، بهترین کار کرد را در بشر دارد.

آدمی به واسطه این قدرت اخلاقی زندگی می کند قدرتی که کلیساها، معابد، تمدن ها و اجتماعات بشری را به وجود می آورد؛ او قانون وضع می کند و نیروی اخلاقیات آن را به مرحله اجراء می گذارد.

قدرت اک فراسوی دوگانگی نیک و زشت قرار دارد چون [آن] فقط قدرت طبیعت حقیقی سوگماد است. جز این نمی تواند باشد.

[آن] روح را به بازگشت به بهشت هدایت می کند و هدف دیگری ندارد.

هدف حقیقی گل، از سوی دیگر، نگهداشتن روح در عوالم زیرین، عذاب دادن آن، ایجاد مشقت برای وی و برپا

کردن دوره های طولانی متشکل از تناسخات بی شمار در اعماق منفی گری هاست.

درون این اقلیم جسمانی، گل نیرانجان از مجرای آگاهی انسانی عمل می کند.

نیروی گل بهترین عرصه عمل خود را در حیطة سیاست و مذهب می بیند چون در این دایره از طریق احکام مطلق و از مجرای هیئت واحد آگاهی انسانی یا یک فرد تنها سود می جوید.

علی رغم اینکه نظام نمایندگی یا وکالت مذاهب اصولی بر چه پایه ای استوار شده باشد، ضرورتاً بیزاری از اختیار و آزادی روح فردی از احکام اصلی آن به شمار می رود.

همه ادیان از جسم ها، اذهان و روح ها استفاده می کنند چون بدون استثناء راهی که آنان بخاطر قدرت می جویند شامل انواع گوناگونی از استبداد و حاکمیت مطلقه می شود.

این امر به ویژه در مورد ادیان دنیوی مصداق دارد. این نظام ها از درک این نکته غفلت می ورزند که هرچند بشر یک موجود اجتماعی است اما در عین حال، عاشق استقلال و آزادی می باشد.

مالکیت، در واقع، زائیده آرزوی بشر برای آزاد ساختن خود از قید بندگی قبیله ای و تن در دادن به تعلقات حکومتی در وضعیت بدوی اجتماعی است. لذا مالکیت به نوبه خود، از سوی دیگری به افراط می گراید.

به این معنی که کیفیت را نقض کرده و به حمایت از اکتساب قدرت و امتیاز برای اقلیتی می پردازد که عموماً نظام های مذهبی زمین و سایر جهان های سیاره ای را می سازند.

هر چلایی در اکنکار می باید به صدای استاد حق در قید حیات گوش فرا دهد چون او سخنگوی کلام سوگماد است.

هر اکیستی مآلاً واصل حلقه پنجم (طبقه پنجم) می شود. آنگاه او تبعه جهان پنجم بوده و باید تمامی اعمال

زندگی خود را در حیطة کیهان تازه اش به جا آورد. پس بعد پنجم مکانی است که در آن آغاز زندگی حقیقی در نور و کلام معنوی برایش میسر می شود.

بر حسب اتفاق نیست که کسی به این وضعیت از شکوفایی معنوی نائل می آید، از این لحظه به بعد، نماینده ماهانتا شده و این قابلیت را می یابد که در سکوت و در عین حال، علناً به همکاری با ماهانتا اقدام کند.

لذا خودش همیشه باید با قدرت گل رو در رو شود چون گل دوباره و دوباره به وی شیخون می زند و هر بار کوشش می کند شک و تردید بیافریند، ایمان وی را شکسته و تفرقه ایجاد کند و موجب بروز نارضایتی و ناخشنودی در امور معنوی اک شود.

اثر اک انقلابی و جاودانی است.

به محض اینکه به اک رخصت داده شود تا قدم به عرصه آگاهی فردی که در حال اکتساب زندگی روزمره خویش است بگذارد، **تحوّلات در تمامی ارکان زندگی وی آغاز می شوند.**

مہم نیست در چہ شرایطی باشد و بہ چہ کاری اشتغال ورزد، علی رغم جایگاہ های اجتماعی و مقیاس های اقتصادی، او دیگر بہ مجرایِ برایِ اک تبدیل شدہ تا تأثیرات محیطی را در عالم خویش آغاز نماید.

استاد حق در قید حیات از او بہ عنوان مجرایِ انشعابی بہ منظور عبور قدرتِ اک بہ این عالم و دمیدن حیات دوبارہ در آن استفادہ می کند؛ تا تحولات معنوی عمیقی بہ وجود آورد کہ در قامت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بشر منعکس خواهد شد.

بنابراین، چلاہایِ اک نمی باید ناشکیبا و آرزومند تغییرات باشند، بلکہ کافی است بہ خدمت استاد حق در قید حیات در ہر مکانی کہ ہستند، ہمینجا و ہم اینک مشغول شوند!

او باید ہر جایی کہ ہست، ہنگام انجام مشاغل روزمرہ، چہ در خانہ و چہ در محیط اجتماعی، بہ منزلہ مجرایِ برایِ اک عمل کند.

او همیشه در سکوت مشغول انجام وظیفه است، همواره به اک فرصت می دهد تا زندگی را در اطراف وی متحول کند. با مراقبت و هوشیاری از این واقعیت، می تواند شاهد تغییراتی باشد که رخ می دهند.

وقتی چلا مآلاً یک مهدیس واصل حلقه پنجم شد می تواند به نام استاد حق در قید حیات وصل دهد.

به این معنی که هر مهدیسی مسئولیت پرورش یکایک چلاهایی را که در منطقه مربوط به وی در ست سنگ اک شرکت می جویند، به عهده دارد^{۶۸}.

او باید در میان غیر واصلین بگردد و اطمینان حاصل کند که آنان به نحوی به سوی استاد حق در قید حیات هدایت می شوند.

^{۶۸} تا دوره استادی پال توییچل مسئولیت نظارت بر امور و فعالیت اک در هر ناحیه معینی به مهدیس ها (واصلین حلقه پنجم) تفویض می شد. بعدها با افزایش میزان شکوفایی معنوی در دوره استادی سری هارولد کلمپ عهده داری این وظیفه به رساها که واصلین حلقه هشتم می باشند، انتقال داده شده است. بنابراین در حال حاضر، دیگر مهدیس ها مسئولیت رسمی نظارت بر امور اک را در مناطق مختلف جهان به عهده ندارند.

این وظیفه مہدیس است کہ تا پیش از اینکہ واقعہ
ہمگانی روز واپسین عوالم گل را بسوزاند، ہرچہ روح های
بیشتری را کہ می تواند بہ سوی مناطق بالاتر روح الہی
تعالی بخشد.

پایان این عصر - عصر حدید، کہ دوران تاریکی و جہل
است، طی چند ہزار سال آیندہ فرا خواهد رسید.

ماہانتا مکرراً در این جہان ظہور می کند تا روح ہا را
بہ خانہ بہشت حقیقی خود بازگرداند.

ہر کجا کہ می رود و ہرچہ می کند، قدرت عظیم اک
ہمچون گردبادی در صحنہ طوفان، راہ را بہ روی وی
می گشاید.

اک نظام های پوسیدہ را در ہم می شکند و نظم
تازہ ای جایگزین آن می کند.

اک در ہمہ جا نظام های را کہ نیروهای گل مستقر
کرده باشد، از ہم می پاشد و معنویت روح را بہ درون نظام
اجتماعی و زندگی معنوی بشر تزریق می نماید.

اعلان کرده اند که می باید طریقِ اک را برگزید.

شهوت بشر برای مالکیت؛ تقلای دیوانه وار و ناامیدانه اش از برای موهبات مادی به جایی رسیده است که کارکرد معنویِ اک به فیض سوگماد به منزلهٔ تنها راه برای جلوگیری از تبدیل این عالم به برهوت به دنیا نازل شده است.

به این ترتیب، حمله به قدرت گل در رسالتی خاموش برای رستگاری همچنان ادامه می یابد.

به نظر می آید بشر به خاطر برگزیدن معیارهای زندگی در این دنیا از جانب سوگماد نفرین شده باشد.

هرچند آدمی با سرعتی فزاینده منابع طبیعی را مورد غارت قرار داده است اما این فقط سرعت گرفتن کارمای نژاد بشر را در آخرین یوگا^{۶۹} و پیش از انهدام کیهان او به دنبال دارد.

کالی یوگا آخرین یوگاست و پس از به پایان رسیدن آن، همهٔ آدمیان و سایر مخلوقات در کالبدهایشان با انهدام

^{۶۹} یوگا ؛ Yuga به معنی دوران و یا عصر می باشد.

روبرو شده و هر روحی به بهشت برده می شود تا دوره ای را پیش از شکل گرفتن عوالم جدید در خواب سپری نمایند.

روح هایی که تحت هدایت ماهانتا طریق اک را بر گرفته اند از این انهدام و خواب میان دوره ای بر حذر مانده و همکار وی می شوند.

به هر حال، عوالم زیرین توسط سیاستمداران و نتیجتاً، ادیان اصولی حکومت خواهند شد.

از این رو، ادیان تبدیل به نظامی اجتماعی اقتصادی می شوند که کنترل اذهان و اجسام آدمیان را به دست می گیرند.

بیشتر ادیان ریشه در مبانی اقتصادی دوران خود دارند.

هر نظام اجتماعی که تا به حال در جوامع بشری استقرار یافته، صاحب مذهبی برای پیروان بوده است.

همه این ادیان وعده افتخارات پس از مرگ را می دهند.

در زمین رنج بکش و بعد از مرگ پاداش بگیر.

این عقیده ای است که به منظور ساکت نگهداشتن جوامع استثمار شده طراحی شده و در همه اعصار تاریخ جوامع مصرف کننده ای را تشکیل داده است که موجب بروز جنگ و بقای فقر در اجتماعات بشری شده است.

این عقیده باعث انهدام منابع طبیعی آدمیان و توسعه کویر های معنوی در زمین شده است.

تا روزی که این شرایط وجود داشته باشند، آدمی نمی تواند خویش را بیابد و بنابراین دچار عذاب روحی خواهد بود.

او نادان است و نمی داند چه بر سرش آمده است.

او از فقدان راهنمای معنوی رنج می برد، ناامید است و همواره در جستجو و آرزوی دیدار با نجات دهنده ای به سر می برد که بتواند، جنگ ها را پایان دهد، منابع طبیعی را به او باز گرداند و آسایش جسم، ذهن و روح را برایش به ارمغان آورد.

او هنوز نیاموخته است کہ استاد **ح**ق در قید حیات در انتظار تصمیم اوست تا وی را به طریقِ اک رهنمون شده و آزادی را از آن او سازد.

همهٔ این ها بشر را به نقطه ای می رساند کہ خود را قادر به قضاوت و اتخاذ تصمیم ببیند. او قادر نیست به این جایگاه نائل آید تا روزی کہ به وضعیت مهدیس برسد.

تا آن روز، حتی بر علیه لقب احترامی کہ پیش از نام بزرگان قرار می گیرد، شورش می کند.

این لقب از کلمهٔ سری ^{۷۰} مشتق شده است.

این واژه نمایشگر رابطهٔ میان بزرگان معنوی؛ کسانی کہ به اقلیم خدایی دست یافته اند و آنانی است کہ هنوز در حال جستجو هستند.

^{۷۰} واژه سری " Sri " ریشهٔ اصلی لقب " Sire " در زبان انگلیسی به معنای بزرگ یا حضرت و تغییر یافتهٔ آن " Sir " می باشد.
متن انگلیسی کتاب حاضر.

کوشش ماهانتا در راستای بطلان این نوع رابطه و هر نوع رابطه دیگری است که در آن به یک نفر جایگاهی برتر از سایر آدمیان می بخشد.

چون اکنکار می گوید هر کسی که دست بر سر دیگری می نهد تا او را فرمانبر و تابع خود قلمداد کند، غاصب و ستمگر است.

اک او را دشمن خود می داند، استاد حق در قید حیات میل ندارد مانعی میان خود و چلاهای اکنکار ببیند.

اک همواره مذهبی باستانی و در عین حال جدید است که در مناسبت با زمان ظهور می کند، نژاد بشر همیشه به اک نیازمند است چون اک خود زندگی است.

به این معنی که دنیا و نسل های متوالی همواره تغییر می کنند و اک در تناسب با آن تغییرات همیشه اثرات مثبتی برایشان در بر دارد. نیاز به اک همیشگی است چون بشر مکرراً به سوی قطب منفی سوق پیدا می کند و فقط اک می تواند در مطابقت با آگاهی نسل های پی در پی اثر مثبت خود را حفظ نماید.

اثبات این واقعیت که مذاہب دوران گذشته دیگر اعتبار ندارند، در ایفای نقش تشکیلات مذهب و روحانیت در خصوص نظام نامه ها و دستور العمل های آنان مشهود است.

آدمیان در کلیساها، کنیسه ها، معابد و مساجد در بزرگداشت مقدّسات بسیار داد سخن می دهند اما زندگی هایشان همچنان به دور از اصول اخلاق ادامه می یابد.

چلای اک در جستجوی مدینه فاضله یا جامعه به کمال رسیده نیست چون هر چه به درجه کمال رسیده باشد، دیگر رشدی در بر نخواهد داشت.

این خطای کسانی است که تحت فرمان گل نیرانجان قرار دارند.

آنان می پندارند هنگامیکه به سرزمین موعود دست یابند، روند پیشرفت توقّف یافته و زمان به آخر خواهد رسید.

سوگماد توقّف نمی شناسد.

طریق اک برای همیشه ادامه دارد.

قدرت هایی که سوگماد به مجرای خود، ماهانتا محوّل می کند، حیرت آورند.

استاد حقّ در قید حیات قدرت های خود را به فیض و رحمت سوگماد در اختیار می گیرد؛ قدرت هایی که قابل درک برای انسان متوسط نیست.

او می تواند بسازد یا ویران کند، لذا همیشه تعادل کاملی را درون کائناتی که کالبد های بسیارش در آن سکنی دارند، حفظ می کند.

بشر سرگرم شدن را به جستجوی پیام حقیقی اک ترجیح می دهد.

قدرت گل او را طوری شرطی کرده است که در عوض این جستجو به دنبال فریبندگی و افسون باشد.

چنانچه غضب ماهانتا برانگیخته شود، می تواند کلمه ای بر زبان آورد که موجب نابودی منابع انسانی، نمایشات سرگرم کننده اش و حتی خود بشر شود.

اگر چه بسیار بعید است که چنین اتّفاقی رخ دهد، معذک آدمی در نادانی خویش کوشش می کند با آتش غضب او به بازی پردازد.

این عمل مترادف با طلب کردن خویش انهدامی در کمال نادانی است.

بشر معمولاً هنگامی در جستجوی خدا بر می آید که مجبور شود برای بقاء در جهان خاکی تقلائی عظیمی به عمل آورد چون می پندارد که بقایش به زندگی مادی وابسته است.

آنگاه دعاهایش در طلب استمداد به بالاترین میزان خود می رسد اما بیهوده است.

او در طلب بقای حقیقی روح نیست بلکه فقط بقاء در کیهان مادی مدّ نظر وی می باشد.

اما هنگامی که یک تمدن از اقتصاد مرفّهی برخوردار می شود، ذهن بشر از تقاضای بقای معنوی به سوی تأمین امکانات تفریحی معطوف می شود، بشر متعارف، صلاحیت برنامه ریزی را ندارد.

او قادر به یافتن مشغله هایی که وی را به معنویت سوق دهند، نیست چون هرگز مجبور به اتخاذ چنین تصمیماتی نبوده است.

او تحت شرایطی تکامل یافته که انرژی و زمانی که در اختیارش قرار دارد، از پیش برایش برنامه ریزی شده است.

اندک زمانی هم که به امور معنوی وی تخصیص یافته صرفاً به تبعیت از جنبه های سنتی و از جانب مقامات و تشکیلات مذهبی برایش تدارک دیده شده است. چنانچه جشن و سروری هم از جانب این تشکیلات برایش مهیا شود، فرصت سرگرمی و تسکین عظیمی محسوب می شود و به قدری نادر است که هرگز از آن ملول نمی شود.

او در بازی هایی که تشکیلات و مقامات مذهبی برایش منظور کرده اند شرکت می جوید، ولیکن غالباً فراغت وی از آنان تا به حدی اندک است که از آغاز تاریخ نژادهای بشر بیشتر اوقات وی را به خود اختصاص داده است.

چنانچه قرار باشد بقای بشر در کیهان فیزیکی تحقق یابد، پس لازم است اوقاتی را به فعالیت های معنوی خلاقه تخصیص دهد.

تا روزی که گروه های انسانی علاوه بر صرف زمان در عوالم مادی، وقتی را به انجام اعمالی از طبیعت معنوی اختصاص ندهند، بشر فرصت چندانی برای توسعه حساسیت های معنوی خود نخواهد یافت.

ولیکن گذراندن وقت در مقاطع مراقبه به خودی خود موجب ظهور نتایج معنوی نخواهد شد.

در نتیجه مشاهده می شود که همه تمدن های بشری در این جهان فعالیت های از پیش تعیین شده ای را منظور کرده اند که نشانی از خلاقیت در آن مشهود نیست و این امر به ویژه در خصوص توده های متعارف اجتماع مصداق دارد، در یک جامعه دولتمند که دارای تشکیلات رفاه اجتماعی قدرتمندی باشد، چنانچه رهبران جامعه به دایر کردن مقاطعی برای فعالیت های معنوی و مذهبی مردمان عادی هم اقدام نکنند، بطالت هرچه بیشتر مشهود می شود.

بشر از مطالعه استقبال نمی کند چون نیاز به تلاش ذهنی قابل ملاحظه ای دارد؛ مجبور است اعمال را از روی کلمات تجسم کند؛ لحن اصوات و سیمای چهره ها را در خیال خود پرورش دهد. این اعمال مشقت بار از او بر نمی آیند.

آنچه موجب انهدام نظام اجتماعی می شود، رشد بی اندازه طبقه مرفه جامعه است.

چنین اجتماعی دیگر نمی تواند یک فرهنگ ماندگار باشد؛ ملت های دیگر باید به حمایت از آن پردازند.

وقتی غذا و مسکن رایگان به مردمان تقدیم شود، رشد معنوی ملت تحلیل می رود.

در نتیجه برخورداری از چنین اوقاتی برای تن آسایی، انگیزه و تشویقی برای فعالیت هایی که نیاز به برنامه ریزی شخصی داشته باشند، باقی نمی ماند. چنین جامعه ای غالباً دچار تمایلات خود انهدامی می شود.

آدمی همواره کاری برای انجام دادن و یا گول زنگی برای سرگرم شدن می خواهد تا اوقات فراغت خود را پر

کند۔ اگر از قابلیت های خلاقه لازم به منظور آموختن سفر روح برخوردار نباشد، مجبور است به حکومت متکی باشد تا سرمایه عمرش را در جہاتی سوق دهد کہ ہرچہ بیشتر موجبات وابستگی و بردگی او را بہ خود فراہم آورد۔

بنابراین، اک تمامی آن چیزی است کہ او نیاز دارد۔

[آن] همه است۔

ہر چیزی کہ او بہ آموختنش پردازد، جز اک نیست، پرنده ای کہ بر شاخ درختان ترنم می کند اک است۔

[آن] در یک حرکت ہم بہ فراز می رود و ہم در نشیب می شود۔ هنگام نزول، در عین حال فرا می رود و بالعکس۔

حقیقت فقط برای کسانی است کہ می دانند اما آنانی کہ آمده اند تا بدانند و ہرگز سوال نکنند۔

آنان در می یابند کہ سوالات ہرگز ارضا کننده نیستند و ہرگز پاسخ داده نمی شوند۔

آن کس کہ بہ من عشق می ورزد، مرا بہ خاطر آنچه ہستم می خواهد۔ آن کس کہ از من نفرت دارد، بہ خاطر

آنچه نیستم از من متنفر است. کسانی که همه آثار اک را زیر سوال می برند، هرگز حقیقت را نخواهند دانست و سوالات همیشه آسایش آنان را مختل می کند.

هیچیک از آنان هرگز حقیقت را نخواهد دید.

سوگماد می گوید که هرگز نمی توان هم حقیقت را دارا بود و هم آن را زیر سوال برد.

اینچنین است که ست سنگ اک کلید واقعی گشودن راز آثار اکنکار است.

مادامیکه ست سنگ به تعداد کافی چلا با ذهن باز، به منزله مجراهایی جهت رسیدن اک به غیر اکیست ها در میان جوامع، ملت ها و تمامی سطوح آگاهی این عالم داشته باشد، آنگاه اک زنده می ماند.

بنابراین ست سنگ ها برای هیئت جمعی چلاها مطلقاً اهمیت دارند چون هریک از آنان مجرای می سازد که به واسطه آن امور معنوی این جهان و عوالم ماوراء هدایت و کنترل می شود.

به منزلهٔ هیئت جمعی، ست سنگ هم آهنگی، صلح و شادی برای فرد و تمامی عناصر زندهٔ کائنات خدا به ارمغان می آورد.

این راز حقیقی آثارِ اک است و تا زمانی که ست سنگِ اک در موقعیت مربوطه مستقر باشد، هیچ یک توسط قدرت کل قابل انحلال نیست، بلکه تنها ماهانتا قادر به این کار است شکست دادن قدرت ست سنگِ اک هرگز محقق نخواهد شد چون هر تلاشی که در این راستا انجام شود، کوچکترین اثری بر ست سنگ و چلاهای آن نخواهد گذاشت.

نور و صوتِ اک از ماهانتا به منزلهٔ مجرای اصلی آثار خود در عوالم الهی استفاده می کند.

در نتیجهٔ تلاش شخص ماهانتا است که هر چلایی یا در ست سنگِ اک استقرار می یابد و یا به تنهایی به مثابهٔ مجرای برای کار او در این جهان فعالیت می کند.

به بشر آموخته اند که خواست های معینی در این عالم مادی داشته باشد.

اینک او باید تمایلات خود را معکوس کند چون اکنون که او طریق فرآوری وفور را آموخته است، باید اندوخته هایش را برانداز کرده و تلاش در راستای نیل به سرنوشت خود، یعنی اکنکار را در پیش گیرد.

اکثریت چشم گیر مردم این جهان یا مشغول ابداع شیوه هایی برای انهدام می باشند و یا خلق محصولات تازه ای که آدمیان نه نیازی به آن دارند و نه میلی.

در عوض می باید به کار برای شکوفایی معنوی اشتغال ورزند؛ درمان بیماری های آدمیان، کاوش در راز های زندگی، پیمایش ژرفای اقیانوس ها، دست انداختن به عوالم خدا و سفر روح.

کلام ماهانتا به تنهایی می تواند جهان را تماماً و به طرزی برگشت ناپذیر دگرگون سازد.

او تنها وجودی است که ادراک معنوی خود را فراسوی آنچه در تاریخ نژاد بشر شناسایی شده، گسترش داده است.

عموماً او با کسانی تماس برقرار می کند که چلاهای اک هستند اما بسیاری اوقات با افراد و گروه هایی که خارج از حیطهٔ پیروانش قرار دارند نیز ارتباط برقرار می کند.

به کرات از وجود چلاهای خود به منزلهٔ مجرای سود می جوید که افکاری را به هیئت بزرگی از افراد در فواصل معینی ابلاغ کند.

او همواره با تمامی ست سنگ ها و یکایک چلاهای اک بر مبنایی شخصی و فردی در تماس است.

به هر حال، چنانچه استاد حق در قید حیات اراده کند، قادر است با تمامی گونه های نژاد بشر و همهٔ وجود های دیگر علی رغم اینکه در چه کشوری و در چه زمانی زندگی کنند یا به چه زبانی سخن گویند، تماس معنوی برقرار کند.

او قادر است با هر وجودی در هر طبقه ای از عالم هستی ارتباط داشته باشد.

او ساکنین تمامی طبقات کیهان را از صدمات مصون نگاه می دارد و با آنان علی رغم اینکه حواس بیرونی شان

حضورِ اک را تشخیص دهند یا نه ، بر مبنای منطق متعارف کار می کند.

به هر حال، اک ضریب نهفته در همه وقایع و جوهره حیاتی است که فقط یک مهدیس می تواند در تمامی زبان ها، ادیان و فلسفه ها آن را شناسایی کند.

بنابراین ، کل حیات از اک به بیرون جاری است و همه مذاهب، فلسفه ها و نوشتجات مقدس بر مبنای اک و منشأ اصلی شریعت کی سوگماد استوارند.

نژادها و اشخاص، هر یک به تناسب وضعیت تحتانی افکار و توسعه معنوی خود، اک را به بخش های گوناگونی تقسیم می کنند. انگشت شماری هستند که قابلیت پذیرفتن اک را در تمامیتش داشته باشند.

به همین علت است که بسیار در فهم و درک معنای [آن] شکست می خورند.

معدود کسانی هستند که قادر به فهم و تشخیص نحوه کارکرد اک باشند.

حیطة [آن] اینچنین پر جلال و بی نهایت پهناور است.

انتخاب شدگان اندکی که به سوی [آن] می آیند، در مقایسه با سایر طرق معنوی، در واقع سعادتمندترین پیروان به حساب می آیند.

این روح ها به این علت سعادتمند هستند که به اوج پرورش خود در عوالم زیرین رسیده و آزمون هایی که سوگماد برایشان منظور کرده و کل به مرحله اجراء گذاشته است، پشت سر نهاده اند.

آنان به معنای حقیقی سعادتمندند چون پس از طی اعصار طولانی در پرورش معنوی و تناسخات بی شمار به آخرین زندگی خود در زمین رسیده و تحت راهنمایی ماهانتا قرار گرفته اند.

او آنان را زیر **بال** خود گرفته و از آنان، هرکجا که باشند، چه در این طبقه و چه در عوالم بهشتی، عاشقانه مواظبت می کند.

او همیشه به همراه کسانی که به اک وصل شان داده است، باقی می ماند، چه در کالبد جسمانی آنان را ترک

کرده باشد و چه نکرده باشد، عموماً ثابت شده است که او با چلاهای خود، آنانی که در زمین و یا در جهان های معنوی وصل خود را از وی دریافت کرده باشند، هم قبل و هم بعد از رحلت از این جهان، همراه خواهد بود.

بشر به طور کلی، چنانچه نتواند همه چیز را طبقه بندی کند و به هریک برچسبی الصاق نماید، به جنون کشیده می شود.

به عبارت ساده او نیازمند است برای همه چیز توضیحی در اختیار داشته باشد.

استاد حقّ در قید حیات مجبور است از خلوت هستی خود بیرون آمده و بشر را از ظلمات اعصار تاریک بیرون کشد.

سه چهارم از ابناء بشر اوقات خود را در سرگردانی سپری می نمایند.

سیرت آدمی را بیشتر محیط او تعیین می کند تا خصوصیات موروثی.

معایب انسانی زائیدہ پرورش بد و کارمای اوست.

• فساد جوانان از گل سرچشمہ نمی گیرد، بلکه مشتق

از نواقص پرورش معنوی او در همین زندگی است.

واژه راز یا سر، اصطلاح متقاعد کننده ای برای بیان

تجربه خدا نیست.

این تجربه اشاره به پدیده ای بی نهایت شکوهمند دارد

که غالباً در یک آن به وقوع می پیوندد.

ولیکن، درک اهمیت آن همیشه متعاقب ظهور چنین

تجربه ای در زندگی آدمی مشهود نمی شود.

گاهی پرده اسرار، بی خبر کنار می رود و به دنبال

آن پرده هایی دیگر، تا اینکه روح بتواند خویش خود را

ببیند و سپس راز [آن] بروی فاش شود.

آنگاه پرده دوباره بر میگردد و میزانی از فراموشی

جای آن را می گیرد.

[آن] را به هزاران نام خوانده اند، ولیکن هیچیک

گویای [آن] نیست.

این واقعیت را گاهی جمیع نیکی ها، زیبایی ها یا حقیقت ها نام نهاده اند.

فیلسوف ها [آن] را مطلق یا واقعیت غایی می خوانند.

عارفین غربی می گویند [آن] سرمنشأ الهی است و عموماً به نام خدا شناسایی شده است.

در میان هندو ها [آن] را برهما و پارا آتما نامیده اند؛ صوفی ها معشوقش خطاب می کنند.

عارفین چین [آن] را تائو یا راه می نامند.

بودیست ها [آن] را نیروانا نامیده اند.

ولیکن هیچیک واقعیت حقیقی سوگماد نیست.

[آن] غایت همه اینهاست ؛ واقعیت واقعیت ها.

[آن] غایتی است آنچنان فراسوی همه چیز که

معدودی خواهند توانست به آن دست یابند.

نامی برای واقعیت حقیقی [آن] موجود نیست چون

همه نام ها محدودیت می نهند.

بنابراین، هر آنچه که به نامی خطاب شود، به گسترهٔ عالم کل تعلق دارد.

همهٔ نام هایی که در بالا آمده اند، بجز سوگماد، از پدیده های طبقهٔ چهارم یا طبقهٔ ذهنی می باشند.

چنانچه بتوان لقب و نامی بر آن نهاد به این معنی هست که هنوز در محدودهٔ عالم ذهن، طبقه چهارم، قرار دارد که ناحیهٔ نهایی تحت نفوذ کل نیرانجان است.

به همین علت است که سوگماد نام خود را اقیانوس عشق و رحمت می گذارد.

عالم ناشناخته و خود ناشناخته.

عارفین و شعرا عموماً درون گرا هستند و رابطه خوبی با عالم بیرون ندارند.

آنان از این دیدگاه بی نهایت سعادت مندند که الهام واقعیت گاهی بی اینکه در جستجویش باشند بر آنان واقع می شود.

اما از آن هم سعادت‌مندتر خواهند بود اگر بتوانند آن الهامات را القاء نمایند.

برون گرایان چندان سعادت‌مند نیستند چون عموماً هنگامی که نظری به واقعیت خدا می اندازند، دچار ضربه ای آنچنان مهیب و هراسناک می شوند که ممکن است مشاعرشان را مختل سازد و بی درنگ آن را پس می زنند.

آنان در حضور کسانی که صاحب چنین تجربیاتی باشند و بتوانند آن را تحمل نمایند، احساس ناراحتی می کنند، این احساس درستی است.

اما آنان تصور می کنند دچار انحراف ذهنی شده و به پزشک مراجعه می کنند.

هنگامیکه کسی با عنصر خالص واقعیت الهی روبرو می شود کلامی برای بیان آن نمی یابد چون [آن] قابل تفکیک از آنچه که با [آن] وحدت یافته است، نمی باشد.

به سخن در آوردن آن به معنی تبعیت از طبیعت مادی است و چنانچه قبلاً اشاره شد این عمل به معنی نهادن نام یا بر حسب زدن بر آن بوده و صرفاً بازی با کلمات است.

آگاہی بشر بہ آسانی قابل تحریم از نمادها و سمبل ها نیست، معذک عارفان از انواعی از کلمات، مانند فیض الہی، عشق نامتہای و عبارات دیگر استفادہ می کنند.

لذا برچسب ہا صرفاً بہ ذہن تعلق دارند و در راستای چنگ انداختن بہ آنچه برایش ناشناختہ است، بہ کار می روند.

این عمل طیّ اعصار بی شمار انجام شدہ است و بہ ہیچ زمینہ اعتقادی، مذہب، شخص، مرام یا فرقہ ای انحصار ندارد.

[آن] در نقاط بسیاری از عالم، از ابتدای زمان تا بہ امروز بر جمعی مشہود و از دید دیگران پنهان باقی مانده است.

[آن] ہرگز بہ میل دیگران بازی نمی کند اما ہمیشہ بخشی از خود را بر کسانی کہ مداومت و پایداری بہ خرج می دهند از دستور العمل ہایی کہ استاد حقّ در قید حیات تعیین می کند، اطاعت می کند، آشکار می سازد.

در بسیاری از موارد، ارتباطی که [آن] با بشر برقرار می‌سازد به امور اقتصادی و سیاسی ملّی مربوط می‌شود که عارفانش در آنها زندگی می‌کنند؛ زیرا که آدمیان غالباً با پدیده‌های طبقهٔ ذهنی سر و کار دارند.

اکیستی که به مراحل فراسوی عملکرد پدیده‌ها دست پیدا کند، مست‌رؤیت‌هایی از واقعیت حقیقی می‌شود که دیگر با صورت‌های متعارف اجتماع بشری سر و کاری ندارد.

او فراسوی قواعد متداول و مرسوم، مذهب، فلسفه و سایر صورت‌های وابسته به مادیاتی است که برایش خفقان آور می‌باشند.

بد بینانی که معتقدند تجربیات اسراری واقعی الهی توهمات اند، باید در نادانی خود رنج‌کشند.

اکیستی که صاحب تجربیات پر شدت و دراز مدتی بوده باشد، به اعتبار آنها تردید نمی‌کند.

معدلک، آنچه از مجرای واصلین جاری می‌شود به آسانی قابل در میان گذاشتن با غیر واصل نیست.

زندگی بدانگونه کہ در عوالم مادی متداول است، بہ طرز اندوہناکی تجربیات اکیست ہا و اعتبار استاد حق در قید حیات را نفی می کند.

بنابراین، می بینیم کہ اکیست ہا، علی رغم جایگاہ معنوی و ملیت خود هنوز مریدان اکنکارند.

چلا چہ در طبقہ فیزیکی و چہ در آتمالوک (طبقہ روح) سکنی داشته باشد، ہرگز احساس نمی کند در جہان و یا کشور تازہ ای قرار دارد.

او هنوز تحت نفوذ و اعتبار عمومی اک قرار دارد و قوانین فردی طبقات جداگانہ عالم باید رعایت شدہ و حکام و فرمانروایان معنوی ہر یک از آنها باید مورد احترام قرار گیرند.

او مثل مسافری کہ امروزہ در ہیئت یک سیاحت گر از میان ہر کشوری بہ قصد گردش یا کار سفر می کند، نہ احساس تبعیت و نہ احساس بیگانگی می کند.

وجود ہای ساکن در ہر طبقہ ای زندگی را همچون تعہد خدمتی تصور می کنند.

این نحوه ای است که باید عالم را دید چون چه آنان آگاهانه درک کرده باشند و چه ناآگاهانه باشند، همگی عملاً فرزندان قلمرو پادشاهی اک هستند.

به این ترتیب، تفاوتی نمی کند روح چه مذهب و یا طریقی را بر خود پذیرفته باشد، زیرا که او تابعه کامل قلمرو سلطنت اک است.

همه روح ها، چه بخواهند و چه نخواهند به اک تعلق دارند.

آنان هرچه بیشتر در مقابل این حقیقت مقاومت به خرج داده و با اک مخالفت ورزند، مجبور می شوند مدت طولانی تری به زندگی در آواگوان، چرخ هشتاد و چهار ادامه دهند.

همه روح ها، علی رغم اعتقاد، مرام، مذهب، فلسفه مکتب و یا فرقه خود، تسلی خویش را در این واقعیت یافته اند که تبعه کاملی از قلمرو سلطنت اک باشند.

بردگی روی زمین در شکل انسانی، یا در هر یک از طبقات روانی، بهای ناچیزی است که روح برای خریداری بلیط ورود به اقلیم اک یعنی الحاق به اکنکار می پردازد.

بنابراین، اکیست در می یابد که فقط یک ماهانتا در عرصه هر عمری که روح در کیهان سپری می کند، وجود دارد.

تمامی سایر استادان اک در نظام وایراگی، نظام برادری استاد حق به **ماهراج** مشهورند.

هر ماهاراجی تابع استاد حق در قید حیات است و تفاوتی هم نمی کند که او باشد چون تنها ماهانتا عصای قدرت اک را در دست دارد.

این قدرت در روز **بیست و دوم اکتبر** به وی تفویض می شود. این تاریخ ماه کامل نقطه اعتدال آسمان بهشتی قلمداد می شود. ماهانتا این عصای قدرت را تا روزی در دست دارد که به مقام اسراری دیگری درون نظام وایراگی و در جایگاه رفیع تری به مثابه یک خدمتکار در ظرفیتی عظیم تر در گستره کیهان ها منسوب شود.

آنگاه او هم تحت فرمان ماهانتا، استاد حق در قید حیات بعدی قرار می گیرد.

اکنون او نیز عضوی از سلسله مراتبی می شود که پیش از آن در رأس آن قرار داشت و مستقیماً به سوگماد پاسخگوست.

ماهراج های مستقر در این جایگاه مآلاً فرشتگان خاموش لقب می گیرند چون مسئولیت تمامی کیهان ها و امور هریک از آنها را در دست دارند.

همه روح ها در سراسر کیهان ها در مدار مسئولیت آنان قرار دارند.

وظیفه آنان این است که اطمینان حاصل کنند هر روحی، علی رغم وضعیت معنویش، همین جا و هم اینک از فرصت ورود به اقلیم خدا برخوردار گردد. تفاوت چندانی نمی کند که بر روی چه طبقه ای ساکن باشد.

این بسته به خود روح است که با فرصتی که وی ارزانی شده است، چه کند.

فقط کافی است به این تشخیص نائل آید، آنگاه هر مذهب، کیش و یا اعتقادی را که از آن پیروی کرده است، فراموش می کند و می داند که هرچه بوده، صرفاً

قدمی در راه رسیدن به اک، طریق حقیقی رسیدن به خدا بوده است.

سپس می آموزد که هر روحی که در کیهان های خدا به سر می برد عملاً یک پیرو اک می باشد.

چنانچه قدمش مستقیماً در طریقی که تحت راهنمایی ماهانتا قرار دارد مستقر نشده باشد، وقت و تلاش وی بیهوده تلف می شود.

طریق تحتانی فلسفه ها و مذاهب ضروری اند اما هیچیک برای همیشه دوام نمی یابند.

به زودی در خواهد یافت که با رسیدن به سطح معینی از معنویت قادر خواهد بود با استاد حق در قید حیات ملاقات کرده و تمامی مشکلاتش اعم از فیزیکی و معنوی مرتفع خواهند شد.

او کشف خواهد کرد که همه مذاهب، اعتقادات و فلسفه ها صرفاً قدم های لازم در راه رسیدن به اک می باشند.

همهٔ اینها بخشی از حضور مطلق جامع اک است.

هیچ چیز نمی تواند هستی داشته باشد مگر برای
 اک و تا روزی که آدمی خود را به درستی درون
 اک مستقر نکرده باشد؛ تا روزی که [آن] را از
 برای هر آنچه که هست شناسایی نکرده باشد
 هنوز در چرخ آسیاب گل اسیر است.

او در خواهد یافت که فلسفه به طور صرف ابزاری
 روانی به منظور مطالعهٔ مذهب از طریق عقلانی است.

او خواهد دید که مذهب ابزاری است که گل به منظور
 تحت کنترل نگاه داشتن توده ها دایر کرده است.

گل تأکید خود را بر ذهن و جسم استوار می کند تا
 روح نتواند آزادانه به تجلی پردازد.

فقط هنگامیکه آدمی به فراسوی عقل و به درون صحنهٔ
 معنویت قدم می گذارد، اک حقیقتاً شناسایی می شود.

آنگاه اک واقعیت می شود؛ جوهرهٔ درخشان سوگماد
 که با چشم، حواس و ابزار درک یافت نمی شود.

[آن] را تنها در خویش حقیقی می توان یافت، همانی که به روح موسوم است. به همراهی این کشف هویت صدای نی سوگماد شنیده می شود.

این تمامی آن چیزی است که هست و یک بار که روح [آن] را تجربه کرد دیگر هیچ قدرتی نمی تواند او را از [آن] محروم دارد.

این تجربه ای است به فراسوی اصوات، نمادها و نشان ها.

تا روزی که روح به این وضعیت از آگاهی باز نگردد، همواره در دام گل در تقلا خواهد بود.

هدف از قدرت گل بازداشت روح در دام خویش است تا روزی که حقیقت را آموخته و راه خود را در طریق کمال، طریق اکنکار آغاز نماید.

این، مسئولیت و مأموریتی است که سوگماد به گل نیرانجان تفویض کرده است.

شریعت کی سوگماد ۱

The Shariyat Ki SUGMAD 1

پال توئیچل

۱۹۷۱

فصل یازدہم

رہ کمال درک

The way of ECK perfection

راه کمال در ادب

علت حقیقی شکست بیشتر مکاتب، نوشتجات معنوی و متافیزیکی، منجمله آثار مقدس ادیان این است که اکثر کسانی که آنها را می نویسند هرگز این واقعیت را درک نمی کنند که صرف دانش، حکمت نیست. فهرست کردن حقایق و نظریات به خودی خود نه ادبیات می سازد و نه هیچگونه اثر کاملی را به وجود می آورد.

بیشتر ادبیات مذهبی شرقی و اکثر آثار مقدسه غرب عموماً در زمینه دانش و واقعیات تاریخی به ظهور رسیده اند. البته بخش هایی از آنها شامل حکمت هستند اما فقط افسانه ها و اسطوره هایی می باشند که به زبان شاعرانه بیان شده اند. روی هم رفته، تمامی این آثار بیانگر مفاهیمی هستند که نویسندگانشان میل داشته اند پیروان اصولی بدان معتقد باشند.

راز مقدس اک در وصل به حلقهٔ نهم پنهان شده است چون هنگامیکه کسی به این سطح از رشد معنوی نائل می آید، دیگر آرزوی زندگی در این عمر ندارد. او دیگر مرده است و هنگامی زنده می شود که کالبدش بمیرد. او چیزی در نوشتجات مذاهب اصولی نمی بیند و دیگر میلی به مطالعه و ارجاع به آنها ندارد؛ دیگر در جستجوی شکوه و کنیه و لقب در این زندگی نیست و چنانچه مقام و جایگاهی به وی منسوب کنند، آن را رد می کند.

او تا به درجه ای از صداقت و درستی می رسد که برایش دردناک می شود و در هیچ پدیدهٔ این جهانی در طلب خرسندی بر نمی آید. او دیگر هیچ علاقه ای به اصلاحات اجتماعی و برقراری عدالت و سازگاری در بین توده ها ندارد و فقط مایل است ببیند که هر روحی فرصت کسب رستگاری از طریق اک را می یابد. اک هرگز به مثابهٔ درمانی برای بیماری های اجتماعی این جهان ایفای نقش نمی کند، بلکه فقط راهی است که به آزادی معنوی می انجامد.

ماهانتا می تواند دنیا و تاریخش را تغییر دهد اما بسیار بعید است که به چنین عملی اقدام کند. هر استاد حق در قید حیاتی به منظور عین کردن معنویت با عصر مادیت به این دنیا می آید. او فشار معنوی زیادی به دوران های نوع بشر وارد می آورد. همیشه زمان معینی برای چنین اعمال الهی وجود دارد و هنگامیکه وقت آن فرا می رسد، هر استاد حق در قید حیاتی که در زمان مربوط به خود در جامعه بشری ظهور یافته است، طبیعت خود را بر دنیا آشکار می سازد. در اساس جهان بینی هیچ یک از آنها تفاوتی مشاهده نمی شود.

فرمان های اصلی رایج در آموزش های استاد حق در قید حیات، همانند ریسمانی زرین، همیشه بر مبنای تعالیم سوگماد بوده است. این برگزیدگان الهی ظهور همگانی خود را هنگامی آشکار می سازند که نیازی مبرم به وجودشان مشهود شود؛ هنگامیکه معنویت در یک کشور از دنیا و یا سیاره ای به پایین ترین میزان خود رسیده و مادی گری در ظاهر پیروز شده باشد.

هر استاد حق در قید حیاتی در دورۀ مربوط به خود قوانین معنوی را دوباره و دوباره منظوم ساخته است تا به پیروان اک کمک کند. این قوانین که حقیقت می باشند همیشه برای هدایت بشر به سوی خدا وجود داشته اند. اما روحانیت قوانین اک را بر می دارد و آنان را به اصول ادیان سازمانی تبدیل می سازد. بنابراین، روح مطلوب و نیروی انگیزاننده ای که در مقاطع خدمت استادان حق در قید حیات تسلط می یابد. زیر بار عقاید تعصب آمیز ادیان اصولی ناپدید می شود.

بنابراین، استادان حق در قید حیات همیشه مسئولند که مذهب، فرقه و مکاتب اسرار تازه ای ایجاد نکنند. در عوض به تجدید حیات اندیشه های مذهبی مردم مبادرت کرده و درک برتری از زندگی به آنان ارزانی می دارد. کسانی که پیشوای ادیان جزمی بوده اند پس از رحلت خود میراث اندکی برای پیروانشان باقی گذاشته اند.

در دوران متعاقب رسالت آنان، افرادی ظهور کردند که از کلمات و موعظات پیشوایان دگم هایی را ابداع نموده

و به تأسیس ادیان مبادرت کردند. همه مذاهب، علی رغم اینکه چه باشند و چه کسی آنها را پایه گذاری کرده باشد، از یک منشأ سرچشمه گرفته اند که همان اک می باشد. اک خود زندگی و جویبار قابل شنیدن حیات است. زمانی فرا رسیده است که اک را به منزله یک اعتقاد جهانی مستقر می سازد. نوع بشر آن را خواهد پذیرفت. اک در خدمت همه نژادهای مردمی و تمامی ملت ها خواهد بود. راه برای ابلاغ پیام جهانی ماهانتا در حال باز شدن است.

● این واقعه هنگامی رخ می دهد که هرج و مرج و گمراهی کامل حکمفرما شده باشد چون آنگاه است که او بیش از هر زمان دیگری مورد نیاز نوع بشر خواهد بود؛ آنگاه که جهان دستخوش نوسانات زلزله، زمین لرزه، سیل و فوران های آتشفشانی قرار می گیرد؛ هنگامیکه هم شرق و هم غرب در شعله های جنگ گرفتار می شوند. دنیا می باید رنج بکشد چون همه جهان باید مورد شفاعت قرار گیرد.

وقتی این شرایط به وخیم ترین درجات خود برسند، استاد حق در قید حیات خود را بر همگان معرفی می کند و رسالت خویش را برای کُل جهان آشکار می سازد. او به اتکاء قدرت های معنوی خویش، به سرعت تمامی نزاع ها را پایان داده و یک بار دیگر صلح را به ملل ارزانی خواهد داشت. آنگاه نژاد بشر دست از خصومت ها برداشته و بر روی تمامی سیاره هایی که در نظام این جهان استقرار دارند، آسایش برقرار خواهد شد.

هیچ کسی نمی تواند از استاد حق در قید حیات بخواهد که تصویر خویش را با آنچه او یک بزرگ معنوی می پندارد، منطبق کند. به ندرت ممکن است یک استاد حق همان چهره عوام پسندی را بر خویش برگیرد که توده های بشر یک خدامرد می پندارند. آنان کاملاً مستقل از مفاهیم عمومی ظاهر می شوند؛ غالباً به نحوه مورد نظر شخص خود زندگی کرده و هرگز به اذیت و آزار کسی نمی پردازند.

مشکلی که در میان مذاهب اصولی وجود دارد، فقدان درک متقابل است که به نوبه خود موجب انهدام ارتباطات آنان با اک می شود. موضوع این نیست که مریدان ادیان اصولی فرصت این ارتباط را ندارند، بلکه بیشتر آنان حاضر به گذشت کردن در برابر اک نیستند. بیشتر پیروان ادیان اصولی فقط به مذهب سنتی خود معتقدند. هر یک نیز اینچنین می پندارند که اعتقاد راسخ به اصول مذهبی شان پاسخ تمامی سؤالات شان را در مورد زندگی و مشکلات مربوطه در اختیارشان می گذارد.

بنابراین از پذیرفتن نقطه نظر چلاهای اک اجتناب می ورزند. این خطری است که در جهان های تحتانی وجود دارد و البته خود یکی از دام هایی است که نیروی کل برای آدمیان تنیده است.

در نتیجه، **چلای اک هنگام رساندن پیام اک به دیگران باید احتیاط به خرج دهد.** فقط معدودی حاضرند به او گوش دهند چون آنچنان در مذهب سنتی خود غرق شده اند که معتقدند اعتقاد به هر منشأ دیگری نادرست

است. نام پیشوای شان طوری با تار و پود زندگی هایشان عجین شده است کہ چنانچه کسی ادعا کند وجودی برتر از آنان وجود دارد، خود را در معرض خطری جدی قرار داده است. به همین علت اکیست بودن شہامت می طلبد.

اما اکیست باید فداکاری کند و با قاطعیت به ترویج پیام انکار ادامه دهد.

او می داند خطر وجود دارد چون نیروهای گل از هر کسی کہ در لفاف ادیان اصولی پیچیده شده باشد، به منظور از میان برداشتن او استفاده می کنند. این نیروها به هر نحوی کہ ممکن باشد کوشش می کنند به مقاصد خود دست یابند. اما اکیست باید بداند کہ زندگی نمی تواند همه آن چیزی را کہ او در رابطه با اک می پسندد برایش مهیا سازد.

اگر چه می داند کہ چنانچه اک از او به منزله مجرای خود استفاده کند، همه چیز به خوبی پیش خواهد رفت. در نتیجه، اهمیت چندانی برای آنچه ممکن است برای کالبد انسانی اش پیش آید، قائل نمی شود چون هیچ مانعی قادر به بازداشتن او نیست. برای او مهم نیست کہ تمامی مادیاتی

را که در زندگی دارد از وی بستانند. تا آنجا که همه چیز مگر خودش را ببازد. جز رواج پیام اک چیز دیگری برایش اهمیت ندارد.

اثر چشم گیر ماهانتا بر روی کسانی که یا شخص او را دیده و یا پس از باز شدن چشم معنوی خود تصویر آتما ساروپ او را بر صحنه درون مشاهده کرده باشند، حقیقتاً مفتون کننده است. آنانی که قادرند حرمت کیفیات معنوی تعبیه شده در او را بی اینکه به اک معتقد باشند، دریابند بسیار نادرند. اما غفلت کردن از شأن معنوی او موجب نمی شود حتی یک شخص مادی گرا هم از چشیدن تأثیر تابناک معنویتی که از وی انتشار می یابد، محروم بماند.

کسانی که به سوی استاد حق در قید حیات می آیند و می گویند که مایلند از آموزش های وی پیروی کنند، باید با آنانی که تجربیات معنوی شان مورد تأیید وی است، معاشرت کنند. تماس با چنین افرادی در بیدار کردن معنویت خفته درون هر کسی می تواند بسیار یاری کننده

باشد. کسانی که صاحب چنین تجربیاتی هستند، معمولاً در زمرهٔ مهدیس ها، واصلین حلقهٔ پنجم می باشند. بنابراین اجتماع چنین افرادی به منزلهٔ نخستین قدم، بسیار مهم است و ماهانتا به دفعات به جویندگان سوگماد می گوید که غالباً آخرین قدم نیز در همین اجتماعات برداشته می شود.

مهدیس ها فراسوی طبقهٔ ذهنی قرار دارند، بنابراین نباید قدرتهای جادویی را به کار گیرند. این، هم شامل جادوی سیاه و هم جادوی سفید می شود چون به کار گیرندهٔ آنها دیر یا زود دچار افسوس و پشیمانی خواهد شد. او می آموزد که استفاده از جادو به هر منظوری علی رغم نیکی یا زشتی، نتایج ناگوار در بر خواهد داشت. چنانچه به منظور شفا یا جراحی به هر کسی مورد استفاده قرار گیرد، به یک میزان نادرست است. در شفای هر کسی که دچار صدمات کالبدی شده باشد، فقط اک می تواند دست اندر کار باشد نه قدرتهای جادویی که بخشی از قدرت ذهن کیهانی بوده و ما آن را به عنوان نیروی گل شناسایی کرده ایم.

وقتی مهدیس به این سطح از شکوفایی معنوی رسید، می باید اجازه دهد اک از او به عنوان یک مجرای کامل استفاده کند. آنگاه است که او برای همه مردمان همه چیز خواهد بود. برای کسانی که مطیع قانونند، او یک تابع قانون محسوب می شود.

برای کسانی که بیرون از حیطة تسلط قانون قرار دارند، او نیز فارغ از قانون است. در نظر ضعفا، او یک ضعیف و در چشم اقویا یک قدرتمند خواهد بود.

اینگونه است که او همه چیز همه آدمیان می شود تا آنان را در هدایت به سوی ماهانتا، استاد حق در قید حیات یاری دهد.

زندگی در نظر یک مهدیس همچون پرده های یک نمایش است که از گهواره تا گور ادامه می یابد. او به جای جستجوی حقیقت از طرق روانی، چشم به اصول واقعی، پر دوام و ابدی اک دارد. در عالم توهم در جستجوی اک بر نیاید، چون [آن] را هرگز آنجا نخواهید یافت.

قدرت اک می تواند بر هر انحرافی در زندگی پیروز شود. میلیون ها انسان تحت تسلط این توهم تقلاً می کنند که خلأ، گناه و فقدان هدف در زندگی شان زائیده آمیزش های محیطی و اجتماعی آنان است. فقدان هدف در راستای اک است که زندگی را راکد و ملالت بار می کند. مراقبه و اعتقاد به ماهانتا می تواند زندگی تازه ای به ارمغان آورد.

فقط ماهانتا می تواند روح را تطهیر کرده و تمامی آنچه را که در عرصه این جهان و در راستای ارزش های مادی آفریده شده است، مورد عفو و آمرزش قرار دهد. او هر روحی را در معرض مبارزه و هدفی والا قرار می دهد. او آفرینش های زوال ناپذیری را به ارمغان می آورد که آدمی برای خود میسر کرده است. هنگامی که چلا تمامی مفاهیم کاذبش را به دور ریخته و زندگی را فقط از مجرای شعور الهی نظاره کند، دیگر پیرو نظر بشر دیگری نخواهد بود. اینک، او حقیقت را می فهمد و می شناسد.

هر کسی که به ژرفای وجود خود نظری افکنده و فقط ناخوشنودی، سستی، تاریکی و هراس دریافت دارد، لازم نیست بترسد و لبانش حلقهٔ نفرین دیگران دارد. بلکه باید به خود فرصت دهد تا ماهانتا را که درون قلب وی خفته است، ببیند. آنگاه است که از حضور اک و هدف [آن] در درون خویش آگاهی می یابد.

او خواهد آموخت که طبیعت الهی خودش را بر وی آشکار ساخته و دیگر بی هدف و سرگردان نخواهد بود. او خواهد آموخت که هیچ کس از دایرهٔ طبیعت الهی آگاهی اک در درون خود محروم نیست و فقط خود بشر است که موجبات ترد خود را از آن حیطة فراهم می آورد.

بشری که می پندارد ممکن است از همان گونه ای از آزادی که آرزوهای پنهانش وعده می دهند برخوردار شود، قادر به تشخیص ندای چنین روحیه ای نخواهد بود. چنانچه در این اندیشه اصرار ورزد، زندگی اش را بر مبنای رویای پوچ بنا نهاده است. اگر به تجربهٔ خویش حقیقی خود

نائل آید، دیگر ہرگز نفرتی از برای دیگران در دلش باقی نخواهد ماند.

کسی کہ صاحب آگاہی از نفس خویش باشد، غالباً آن را با آگاہی از خویش یا خود شناسی اشتباه می کند. او این فرض را بر خود حاکم می دارد کہ شناسائی نفس همانا خودشناسی است. اما نفس فقط برای محتوای خود اعتبار قائل است نہ برای خویش حقیقی و محتوای آن.

نفس فقط دانش انسانی و روانی را ملاک می داند و کسی کہ در چنین وضعیتی از آگاہی بہ سر می برد، فقط در مقام مقایسه با سایر اعضای محیط اجتماعی اش شناخت خود را ارزیابی می کند. پارامترهای روانی و اجتماعی عموماً بخش هایی از واقعیات روان انسانی می باشند. این افراد ہمیشہ اظهارات تعصب آمیزی را مبنی بر اینکه چنین امری در مورد آنان و شرایط محیطی شان مصداق ندارد بیان می کنند و از سوی دیگر، دچار فرایض توهم آمیزی در خصوص حضور کیفیاتی می شوند کہ تنها بہ کار پوشانیدن واقعیت در چنین مواردی می آید.

بنابراین، مفهوم وحدت که از قرار معلوم می باید در برگیرندهٔ کل کائنات و تمامی فعالیت های آن باشد، از نظر چشم انداز و بالقوه هایش بی نهایت سهمناک و پر عظمت است. کسی که شهامت آزمودن این مفهوم را داشته باشد، به زودی در می یابد که این طریقی است که به او می انجامد. یکی از اقدامات افراطی که معمولاً خود را به منزلهٔ یک ضرورت جلوه می دهد این است که کسانی که صاحب روحیه ای تندرو هستند، زندگی عادی خود را ترک کرده و به یک مرتاض بدل می شوند.

چنانچه این امر نیز برای وی میسر نشود، تمامی اهداف مطلوب خود را نفی کرده و به نحوه ای از زندگی نامعلوم و سر در گمی بازگشت خواهد کرد که نتایج ناگواری برایش در بر خواهد داشت. پس تنها راه حل مناسبی که هم از نقطه نظر شخصی و هم اجتماعی برایش باقی می ماند مصالحه است. آدمی مجبور است خدای خویش را با شرح جزئیات به تصویری تنزل دهد که بتواند آن را قبول کند و در این

راستا گاهی تصویر حقیقی آن را کاملاً به باد فراموشی و عدم می سپارد.

اقدام طبیعی بشر در تنزل تصویر خدای خود همیشه با اکتساب دست آوردهای اجتماعی و سیاسی زمانه وی همراه است. هر مذهبی در این دنیا صدها گونه از نوع بشر را پرورش داده است تا او را در انطباق با تصویری از خدا که در جستجوی آن است، یاری کند. این همه شواهد، در اثبات این امر است که آدمی نیاز دارد نحوه ای از زندگی را در بر گیرد که عاقبت آن معلوم است. این مصلحت اندیشی ها توسط نوشداروهای عام العلاجی به تباهی کشیده می شوند که به دُغم و تعصب می انجامد. اما چنانچه کسی بتواند سفسطه اصولی عقاید تعصب امیز را شناسایی کند، معمولاً به فهم و درک اک نائل می آید.

آدمی به سخن گفتن و نمایش دادن اصرار می ورزد اما اک نمی تواند در قالب کلام به نمایش در آید. اگرچه گاهی منابع سرشاری از پنداره ها و استعارات توسط استادان اک به کار گرفته می شود. در هر صورت، مشکل

اساسی در اینجا این است که زبان گفتاری از ابزار بیانی گل است و دشواری مشهود در آن به نحوه به کارگیری تصاویر مثبتی مربوط می شود که بتوان با آن اک را در این جهان به معرض نمایش و عرصه عمل گذاشت.

فلسفه و مذهب، سوگماد را به زبان منفی تشریح می کنند.

هیچ یک از آنها [آن] را نفی نمی کند اما هر دوی آنها غالباً تأکید می کنند که وجود واقعیت حقیقی نیست. در حقیقت، هیچ عرصه ای در زبان آدمی وجود ندارد که به وجود واقعیت اعتباری حقیقی بخشد. واقعیت حقیقت است هر چند چلای اک تعبیراتی آنچنان گوناگون از حقیقت می یابد که راه گریزی از سردرگمی برایش باقی نمی گذارد. او کوشش می کند به قلب حقیقت وارد شود اما حقیقت همیشه از او می گریزد چون سعی دارد به هر نحوی که ممکن است، تعبیری ذهنی از آن بیابد.

این، مشکل اصلی زبان آدمی است چون زبان ابزاری متعلق به اقلیم ذهن است تا بتواند خود را در قالب صوت به این جهان عرضه کند.

از آنجا که حقیقت فراسوی اقلیم ذهن قرار دارد، نمی تواند به چنگ آید مگر از طریق رؤیت درون.

به همین علت است که اکنکار را میتوان "بشارت جاویدان" شمرد. [آن] برای حواس و بودی، عملکردی از ذهن که تمیز می دهد و تصمیم می گیرد، قابل دسترسی نیست.

چیتا - رکنی که از شکل و زیبای نشان بر می دارد نمی تواند آن را بیابد؛ هر چند [آن] را به مثابه حقیقت می بیند اما قادر نیست آن را به بودی ارسال دارد.

ماناس - رکن دیگری از ذهن که به قماش ذهن یا قدرت ذهن کیهانی مشهور است و احساس می کند و می چشد، از دریافت و احساس [آن] عاجز است.

بودی صرفاً اندیشه است و می باید تمیز به خرج داده و تصمیم بگیرد چه چیزی را به جهان بیرون انعکاس دهد که بتواند نمایشگر مناسبی از رکن خودش باشد. اما مشکل در همین جاست که چنانچه ذهن به حال خود رها شود نمی تواند به چیزی جز قماش خود اجازه ظهور بدهد. ذهن باعث می شود توده های بشری زندگی پویا و خلاق را خسته کننده و پراز دشواری ببینند.

عوام خواهان تدوین قانون و شرعیاتند و به دنبال کسی می گردند که بتواند این حاجت را برایشان مهیا سازد. دست انداختن به هر چیزی که فراسوی این نیاز باشد برای حواس و فهم شان بیش از اندازه تحمل ناپذیر است. همین کیفیت است که اکیست را به انسانی خاص بدل می سازد چون او در اک به سر می برد و زندگی را در ابعاد پویا و خلاقش می جوید. او می داند که به صرف وعده حکام و اغنیا، سازمان های حکومتی، فرمانروایان و یا از طریق آداب خشک قانونگذاران، صلح و نظم برقرار نمی شود.

ہر اکیستی می داند کہ این نوع آشتی ها و نظم های بیرونی دیر یا زود شکسته شده و موجب دشواری های بیشتر و مآلاً انهدام خود خواهند شد. صلح اجتماعی هیچ ارتباطی با سوگماد و آثار [آن] ندارد. این وعده ها به منظور استعمار توده ها در جهت منافی کار می کنند که پس پرده آن گل در کوشش است تا هر ذهن و روحی را که امکان داشته باشد، به دام خویش بیاندازد.

ہواخواہی از یک کیش یا عقیدہ ہمیشہ بہ معنی گرایش مذہبی نیست، بلکہ غالباً یک تمایل اجتماعی است. بہ این ترتیب، هیچ اعتباری برای ارزش های فردی قائل نمی شود. آدمی برای حمایت، فقط می تواند بہ اک، مقامی کہ از قماش این عالم نباشد، متکی باشد.

برای یک چلا، هیچ یک از احکام رفیع مذاہب اصولی شالودہ اک را نمی سازد. فقط یک ہوشیاری تجربی تجربہ ای بی چون و چرا از یک ارتباط شخصی و دو طرفہ ما بین چلا و ماہانتا اساس این طریق است و هیچ ارتباطی با

جهان فیزیکی، دلیل و یا منطقی که با ذهن بشر آشناست ندارد ولیکن تماماً با آگاهی اک سر و کار دارد.

وجه تمایز آنچه در انکار ضرورت محض است با آنچه بر حسب اتفاق پیش می آید باید کاملاً روشن شود. جهان بینی اک به طور طبیعی و از آغاز تشکیل کائنات خود را در صورتی که مناسب آن دسته از روح هایی باشد که به مرحله پذیرش آن رسیده اند، حفظ کرده است. این امر، به خصوص در مورد عوالم تحتانی مصداق دارد.

عده زیادی مخاطب قرار می گیرند اما معدودی قادرند اک را دریابند و بفهمند. این روح ها آگاهی هایی هستند که برای اکتساب هوشیاری به روی اک باز می باشند. آنان می توانند در عوالم زیرین یا هر جای دیگری که روح مورد نیاز باشد، خدمت کنند.

هر چلایی باید ابزار لازم را برای کار کردن با انکار در عرصه تجربیات عرفانی کسب کند. او باید بداند که دو نوع تجربه معنوی وجود دارند که هر دو در طریق اک یافت می شوند. یکی تجربه معنوی بیرون گرایانه و نوع دوم

درون گرایانہ است۔ ہر دوی آنها درک کامل تجربات واقعیت الہی هستند۔ اما ہر یک بہ شیوہ ای متفاوت قابل دست یابی می باشند۔ برون گرا آنچنان کہ از معنای واژہ آن بر می آید، نگرش بہ عالم بیرون از طریق حواس جسمانی و یافتن تجربات عظیم تر واقعیت الہی در جهان ظاہر است۔

درون گرا رو بہ عالم درون دارد و تجربیاتش با رفتاری میسر می شود کہ با دیدن از طریق حواس و چشم درون همان واقعیت الہی را دریافت می کند۔ این تجربہ در اوج آگاہی انسانی و فراسوی آن رخ می دهد۔ طبیعتاً این نوع تجربہ باید از نظر اہمیت بہ طریق برون گرا ارجحیت داشتہ باشد۔ در مسیر تاریخ بشر، این تجربات بہ سرچشمہ اتکاء برای تصمیمات و تغییرات وقایع و ملت ہا تبدیل می شود۔

جویندہ برون گرا با رفتار جسمانی خود کہ شامل بہرہ وری از حواس پنجگانہ می شود، همان عالم انباشتہ از درختان، تپہ ہا، جادہ ہای مفروش و اثاثیہ منزلی را حس می کند کہ بیشتر مردم بہ طور معمول دریافت

می کنند. اما چیزی می بیند که یک فرد متعارف نمی بیند. مشاهدات او از اشیاء به رؤیتی بدل می شود که از میان آن اک می درخشد و حواسش را روشن می سازد. بسیاری از کسانی که به عنوان عارف و جستجوگر خدا مشهور شده اند، این تجربه را در تیغی از علف، ریسمانی پشمینه و یا قطعه ای سنگ یافته اند. عارفان برون گرا همیشه به این نکته اشاره کرده اند که خدا در همه چیز پنهان است.

جوینده برون گرا استعداد شناخت و تفکیک اک از اشیاء مادی زندگی را داراست، معذک می تواند ببیند که اک قماش اصلی همه چیز در زندگی است. همین قابلیت او را فراتر از انسان متعارف قرار می دهد، انسانی که صرفاً می فهمد، در حالیکه فهم به تنهایی شرط لازم برای دیدن اک به عنوان تمامیت واقعیت الهی نیست.

فهم عارف برون گرا از مراتب آگاهی احساس عقلانی **Sensory intellectual** فراتر می رود و به حیطة خرد ادراکی وارد می شود. هر چند تفاوت میان اک و این

ادراکات ہم چنان بہ جای خود باقی است۔ عارف برون گرا عموماً کسی است کہ ہمہ پدیدہ های هستی را ہمسان می بیند، مثلاً علف را با سنگ یکی می یابد، ہر چند ہر یک از دیگری متفاوت است۔ بیشتر این عرفا شاعر، متافیزیسین و نگارندگان مذاہبند۔ آنچه آنان می گویند یک ضد و نقیض کامل است۔

در واقع این چنین نیز ہست۔ ولیکن، تناقض پردازی یکی از شاخص های مشترک در ہمہ مکاتب عرفان است۔ علت آن نیز از این قرار است کہ چلا با عناصر قدرت روانی یا بہتر بگوییم، نیروی گل سر و کار دارد۔ گل ہمیشہ با رمز و راز و قیاس ضدّ و نقیض سر و کار دارد چون ہمہ چیز در کیهان او شامل دوگانگی است۔ گل ہموارہ دو روی سگہ را نشان می دہد تا موجبات سردرگمی و پیچیدگی ہا را فراہم آورد۔

ہمین امر باعث می شود عارف امور سوگماد را زیر سوال برد۔ دو گانگی ہمیشہ سؤال می آفریند چون در

وضعیت آگاهی انسانی، بیش از معدودی نیستند که بتوانند دو روی سکه زندگی را درک نمایند.

عارف یک اکیست نیست، یک اکیست هم هرگز یک عارف نیست. عارف کسی است که هرگز فراسوی عوالم ذهن سفر نکرده است. او کار خود را با رمز گذاری و پیچیده سازی عوالم معنوی - روانی^۱ انجام می دهد.

عوالم حقیقی سوگماد که بالاتر از آتمالوک قرار دارند، نه پیچیدگی دارند و نه رمز و راز آنها همانی هستند که هستند؛ تمامی عنصر این جهان ها را حقیقی ساده تشکیل می دهد. آنگاه که کسی وارد این عوالم شده و خود را در آنها مستقر می سازد، جزئی از آن عوالم می شود و هرگز سوالی برایش پیش نمی آید. همه چیز در نظر آنان همانگونه هستند که هستند، زیرا که اینگونه در مدار بالحقه خود قرار می گیرند.

او هرگز تردید نمی کند، هرگز زندگی را اسرار آمیز نمی بیند، بلکه همه را همانگونه که هست می پذیرد. او

^۱ Spirito psychic به معنی اختلاطی از قماش معنوی با قماش روانی. م

می داند که عارف برون گرا صرفاً یک روان بین است که اندک بینشی بیش از بیشتر جویندگان کسب کرده است و هنوز در نیمه راه رسیدن به طبقه پنجم است. این تجربه خرد ادراکی است. این تجربه فقط دیدن آنچه را که به عارف اعطا می شود، برایش میسر می سازد:

احساس و ادراک عالمی که تغییر شکل یافته و در یک واقعیت منفرد وحدت می یابد.

بعضی ها این واقعیت واحد را خدا می نامند، برخی نیز بر این عقیده نیستند، ولیکن همه اینها در یک هیئت به ظهور می رسد که اک نام دارد. هر چند در بیشتر جوامع، این نوع تجربیات به نظریه وحدت وجود^{۷۲} می انجامد. به هر حال، تجربه برون گرایانه برای پیشروی در طریق اک از اهمیت زیادی برخوردار است.

معدلک، برخلاف آنچه بسیاری می پندارند، پایان راه نیست.

۲ Pantheism فرضیه ای که خدا را مرکب از کلیه نیروها و پدیده های طبیعی می داند.

موفقیت در تجربهٔ درون گرایانه بستگی به زدودن تمامی ادراکات جسمانی از آگاهی فرد دارد. انسان متعارف می‌پندارد این کار آسانی است.

یک فرد می‌تواند چشمانش را ببندد، گوش‌هایش را مسدود کند و بینی‌اش را بگیرد. او می‌تواند با خالی و بسته نگهداشتن دهان، هیچ مزه‌ای را حس نکند.

معدلک هیچ‌کس نمی‌تواند ادراکات ناشی از لامسه را نادیده بگیرد چون رهایی از احساسات عضوی کار دشواری است. اما یک چلا باید بیاموزد که این کار را به انجام رساند تا بتواند از رؤیت درون که همان تجربهٔ درون گرایانه است، برخوردار شود. او باید بیاموزد احساس لامسه و تحریکات عضوی را از هوشیاری آگاهانه خویش به اقلیم ناخودآگاه انتقال دهد. ضرورتی هم ندارد که زحمت مسدود کردن بینی، بستن چشم و خالی کردن دهان را بر خود هموار سازد. تنها کاری که می‌کند، بستن چشم‌ها و خاموش کردن تمامی تأثیرات عضوی است.

پس از انجام این عمل، تمامی تصاویر مبنی بر لذات جسمانی را از ذهن خود پاک می کند. این دشوارترین بخش تمرینات مراقبه است اما امکان پذیر است. سپس نوبت به توقف افکار و روند استدلالی می رسد. با رها شدن از تمامی محتویات عملی ادراکات و حواس تصاویر، افکار و احتمالاً همه عواطف، آرزوها و اختیارات محو می شوند چون این عوامل به طور معمول، تنها به عنوان وابستگی به هوشیاری از دانستگی ها حضور دارند.

آنگاه تمامی آگاهی از هوشیاری انسانی ناپدید می شود. غالباً در اثر این پدیده، چلا به خواب می رود یا بی هوش می شود. سرکوب کردن تمامی محتوای آگاهی انسانی همان چیزی است که یک عارف درون گرا ادعای توانایی اش را دارد. او مدعی است که آگاهی از احساس عقلانی محو شده و جای خود را به نوع کاملاً تازه ای از آگاهی می دهد که آن را آگاهی عرفانی می نامد. با وجودیکه بسیاری از یوگی ها و عرفای شرقی از همین نحوه عمل استفاده می کنند. دست آخر ثابت می شود که شیوه

نادرستی برای دست یابی به آگاهی معنوی است. تفاوتی میان آگاهی عرفانی و آگاهی معنوی وجود دارد؛ دومی برترین نوع آگاهی است و به معنی رسیدن و وارد شدن به وضعیتی فراسوی آتمالوک، طبقه پنجم است در حالیکه روند نخستین تنها به رسیدن و وارد شدن به اقلیم ذهن منجر می شود.

سمدهی که وضعیتی از آگاهی عارفانه است، به این حیطة از عوالم روانی تعلق دارد.

لکن نیر-وی - کالپا به عنوان وضعیتی از آگاهی معنوی، از جمله مراحل ساحت حقیقی عوالم اک می باشد. این تجربه به عدم وابستگی منجر می شود که مآلاً چلا را به وصل حلقه نهم می رساند و آنگاه است که او یکی از اعضای نظام وایراگی، نظام برادری استادان اک به حساب می آید.

هنگامیکه کسی به وضعیت سمدهی می رسد، با گل یکی می شود اما اینگونه به نظر می رسد که با سر چشمه الهی حیات، یعنی سوگماد وحدت حاصل کرده است. به

همین علت بسیاری ادعا کرده اند که جوهر الوهیت نیستی خالص، یک برهوت و یک سرزمین نامسکون است. در اینجا یک عارف باز هم در حال استفاده از استعارات است که برای یک چلا بیهوده است.

او نیازمند توضیح درباره سوگماد و اک نمی باشد زیرا که درون عوالم کیهان های معنوی حقیقی [آن] در قالب نور و صوت حضور دارد. این همه آن چیزی است که هست. هیچ کس نیازی به توضیح برای نور و صوت ندارد چون توضیحی برای آن یافت نمی شود. روح، بی واسطه می داند و درک می کند در جهان سوگماد چه می گذرد و هرگز سؤال نمی کند. او فقط می داند و نه می تواند آن را مذهب بنامد و نه فلسفه.

به همین ترتیب، در بررسی تجربیات عالم درون، بیشتر آدمیان می پندارند تجربه عارفانه و تجربه مذهبی یکی هستند؛ و در عمل هیچ یک از این دو با تجربه اک همسان نیستند. ارتباط مهمی میان عرفان و مذهب وجود دارد، معذک این رابطه بر خلاف آنچه بیشتر صاحب

نظران تصور می کنند، چندان هم بی واسطه و بلافاصله نیست.

تجربه عارفانه در بالا به توضیح آمد، ولیکن تجربه مذهبیهون حاکی از اشتراکی نا معین با یک منشأ است که به عنوان وحدت با خدا تعبیر می شود. لکن، این تنها یک تعبیر است نه خود تجربه. مشکل در اینجا است که بیشتر روح ها به قدر کافی از رکن تحلیلی بهره مند نیستند که بتوانند تفاوت میان تجربه و تعبیر آن را تشخیص دهند. یک اکیست معمولاً مورد پرورش برای این تشخیص قرار می گیرد، به طوریکه هنگام مواجه شدن با تجربه ای از این دست، قادر است تفاوت میان واقعیت، واقعیت کاذب و غیر واقعی را تشخیص دهد.

تجربه درون گرایانه معمولاً احساس ذوب شدن در ابدیت را به تجربه گر القاء می کند. مذهبیهون نوری درخشان را تجربه می کنند که گویی مرکز هستی است. اما هر دوی آنان به یک نقطه از مراتب بالای طبقه ذهنی دست می یابند و فریب گل نیرانجان را می خورند. اکیست به

یاری استاد حق در قید حیات وارد آتمالوک (طبقه پنجم) می شود. او به هیچ وجه این فریب را از گل نمی پذیرد که جهان براهم (طبقه ذهنی) طبقه بازپسین عالم است. به همین ترتیب، تصور نمی کند که طبقه ساگونا براهم، که عالم ناخود آگاه است، آخرین قدم در طریق باشد. او می داند که طریق اک به سوگماد منتهی می شود. او جهد می کند به پیش رود تا به این عالم، به اقیانوس عشق و رحمت نائل آید. چیزی نخواهد توانست او را از این عزم باز دارد چون هدایت استاد حق در قید حیات است که او را به بالاترین عوالم می برد؛ آنجا که به همکاری با سوگماد نائل آمده و رسالت معنوی خود را دریافت می کند.

علی رغم اینکه یک جستجو گر پذیرد یا نه، حقیقت امر این است که تجربه عارفانه او را در ارتباطی تنگاتنگ با مذهب، فرهنگ و تمدن زمان خودش قرار می دهد. این تجربه گرایشی به سوی عضویت در مرام یا فرقه معینی برای وی ایجا نمی کند، معذک تغییری در خصائص وی پدید

نمی آورد. اگر یک هندو باشد، یک هندو باقی خواهد ماند و چنانچه یک چینی باشد، باز هم یک چینی خواهد بود.

او به کتاب مقدس جامعه و تمدن خود معتقد خواهد بود. پیشینه ها و گرایش های مذهبی اش بخشی از فرهنگی خواهند بود که او به آن تعلق دارد و اعتقادات و منابع مذهبی کشورش ره نشان انگیزش معنوی وی خواهند بود. چار چوبی که در معتقداتش تجربه می کند، عمدتاً متکی به فرهنگی است که در آن زاده شده است.

به هر حال، در نگاهی دقیق تر مشاهده می شود که بیشتر جویندگان از عرفان صرفاً به منزله راه فراری از زندگی، وظایف و مسئولیت های خود استفاده می کنند. یک عارف به خلوت خلسه عقب نشینی می کند، پشت به دنیا کرده و نه فقط اندوه خویش را فراموش می کند، بلکه نیازها و مصائب هموعان خود را نیز نادیده می گیرد. زندگی او تنگ نظرانه و خودخواهانه می شود.

اولویت بشر در وضعیت بیداری، در راستای رفاه و بقای آن تا جایی که ممکن است، علی رغم اینکه در وضعیت

عارفانہ یا آسایش مادی قرار داشته باشد و در ہر شرایطی کہ بہ او نشاط می بخشد، تنظیم شدہ است. او ہم چنان مقاطعی از زمان را در مذهب شگاکون بہ سر می برد و ہنگامیکہ احساس کند رفاه و آسایش وی در خطر است، دست از آن بر می کشد.

ہر گاہ چنین وضعیت هایی از آسایش و رفاه دوبارہ نصیب وی شوند، یک بار دیگر خود را در وضعیتی مطلوب و آکنده از آسودگی مداوم در دامن خشنودی های مادی گرایانہ اش مستغرق می سازد.

او زندگی خود را بہ منزلت بخشی از حیات جسمانی و انسانی پذیرفتہ، آن را شناسایی می کند، در آن بہ سر می برد و از آن ہوشیار است. او بہ اکتساب تعلقات مادی اہتمام ورزیدہ و کوشش می کند کوچک ترین سهم ممکن را بہ زندگی ایشار کند، در حالیکہ ہمیشہ امیدوار است بیشترین پاداش را دریافت دارد.

تکامل آگاهی او ہمیشہ بہ آہستگی صورت می گیرد. زندگی های بسیاری لازم است تا یک فرد بہ این طبیعت

فائق شود. او مراحل تکاملی حیات را از ماده تا ذهن طی می کند. اما اک برای او فقط یک واژه است که صرفاً بیان کننده پدیده های معنوی زندگی است که هیچ توضیحی در بر ندارد. همین طور برایش فایده چندانى در بر ندارد چون مجبور است تلاش بسیاری را به جای آورد و سهم اندکی از قماش دنیوی نصیبش می شود. آنگاه زندگی برایش به منزله نوعی آگاهی پشت پرده رخ می نماید. او نسبت به برداشتن یک قدم دیگر در راه نیل به وضعیت کمال هم معترض می شود.

اینچنین، اک یک جهان بینی نیست بلکه یک چشم انداز است. [آن] یک فلسفه نیست، بلکه یک حالت است. این اکیست نیست که اک را می سازد، بلکه اک است که اکیست می سازد و این اک تمامیت حیات است.

مادّی گرا کسی است که همیشه تنوع را می بیند ولیکن واقعیت زندگی را نمی بیند؛ کسی از مرگ تا مرگ سرگردان است و کوشش می کند آنچه را بیابد که پاسخگوی آرزوی بی وقفه اش برای آسایش جانوری است.

بنابراین، اکیست ها در می یابند که هر آنکس که خواهان زندگی است، زندگی خواهد کرد و هر آنکس که در طلب عشق است، به عشق دست خواهد یافت. اما کسی که در طلب نفرت باشد در میان رنج، مصیبت، سوز و التهاب از مرگ تا مرگ و از زندگی تا زندگی سرگردان و سردرگم عبور می کند.

● اکیست نیازی ندارد پرسد در زندگی به چه کاری پردازد چون اک همواره او را در آغوش گرفته و دائماً وظیفه ای را پس از وظیفه ای دیگر به وی محول می کند.

او به معبری بدل می شود که قدرت برق زندگی همواره از مجرای وی جریان می یابد، این جریان تا جایی با خود وی یکی می شود که دیگر نمی تواند تفاوتی میان [آن] و خودش ببیند. او قادر نیست تشخیص دهد که [آن] از کجای درونش آغاز می شود و به کجای درونش پایان می گیرد. این چنین [آن] وی را وادار می سازد [آن] را

برای هر آنچه که هست بپذیرد و از وی به منزلهٔ یک مجرا استفاده جوید.

پس از اینکه او [آن] را به مثابهٔ بخشی از خود شناسایی کرد، به [آن] اجازه می دهد از وی استفاده کند. زندگی او به هیچ صورت دیگری واقعیت نمی پذیرد. او خواهان این است که حیات هم چنان ادامه یافته و به استفاده از وی به منزلهٔ یک مجرا ادامه دهد و خود را همیشه به روی اک باز نگه می دارد.

خویش تحتانی باید بیاموزد که نمی تواند وجود جاویدان داشته باشد چون به گل نیرانجان تعلق دارد. از آنجا که روح به عوالم زیرین تعلق ندارد و صرفاً اقامتی موقت در آن گزیده است، پس تنها با اک ارتباط برقرار می سازد. هیچ مشکلی بزرگ تر از خود آدمی در مقابل وی قرار ندارد. هر وجودی به تناسب ظرفیت خود مورد آزمون قرار می گیرد و نه فراتر از آن.

• هر مشکلی که آدمی با آن روبروست راه حلی معنوی دارد و هر یک از مشکلات خود را هنگامی در

مقابل خویش می یابد که در منفی ترین و آسیب پذیرترین شرایط قرار گرفته است.

کسی که به شناخت یک چیز نائل آمده باشد، همه چیز را در کمال خود شناسایی کرده است چون حقیقت در یک امر معنوی از حقیقت در سایر امور تفکیک ناپذیر است. چنانچه کسی خود را شناخته باشد، به خودشناسی رسیده است، ولیکن اگر به شناخت یکی از عوامل معنوی نائل آمده باشد، یقیناً تمامی حقیقت را شناخته است. ذهن بشر با ذهن در بشر یکی است. این قانون عوالم زیرین است و همان هم غالباً جستجوگر الهی را رسوا می کند.

آدمی هرگز نباید در صدد یکی شدن با خدا برآید چون در آن صورت قربانی کل نیرانجان واقع می شود.

او به بندگی فنا تن در داده است نه به ابدیت.

تنها سوگماد ابدی است و می تواند تا به ابد زندگی بخشد. آنچه آدمیان "خدا" می نامند، فانی است و نمی تواند زندگی بخشد مگر به آنچه که در عوالم روانی قرار دارد.

کوشش در جمع کردن خویش تحتانی و خویش برتر در یک واحد به منظور ورود به عوالم اک به معنی استقبال از شکست است. این دو با یکدیگر نمی آمیزند چون هیچ دو واقعیتی بیش از این دو از هم جدا نیست. خویش تحتانی نماینده کل یا قدرت منفی است و روح نماینده اک یا قدرت برتر است. این دو هرگز با هم دیدار نمی کنند چون صورت زیرین، قدرت ذهن کیهانی، مجبور است از میان برداشته شده و پشت سر نهاده شود تا روح به عوالم بهشتی وارد شود.

معنویت و دانش بشری هم به همین منوال از هم دورند. معنویت نمایشگر برترین کیفیات در بشر و کائنات است در حالیکه دانش تنها نمایندگی وجه منفی یا مادی آن را به عهده دارد. ذهن نمی تواند حقیقت را بجوید بلکه تنها قادر به جستجوی قماش مادی و ضروریات بقاء در عالم کل نیرانجان است.

تمامی حیات اک است. اینچنین است که کانون ضد و نقیض ها و کانون حقیقت اک، درون همه چیز نهفته است.

فقط چلائی کہ صاحب بینش لازم برای نگاه کردن به درون زندگی است و اک را فراسوی همه صورت های حیات می بیند، اندک اندک و در سکوت مشغول دعوت از تحویل معنوی خویش است کہ هدف حقیقی سوگماد می باشد.

شریعت کی سوگماد ۱

The Shariyat Ki SUGMAD 1

پال توئیچل

۱۹۷۱

فصل دوازدہم

عقار مقدس رک

The sacred works of **E**ckankar

آثار مقدس اک

هر یک از چلاهای اک یک فرد خاص است.

او خاص است چون محافظت وی از جانب استاد حق در قید حیات تأمین می شود. هر چند قرن های متمادی تحت محافظت ماهانتا قرار داشته است، معذک حضور او را به غفلت واگذار کرده بود و این واقعیت موجب محروم شدن وی از دریافت برکات نمی شود.

چلای اک همیشه در همه اعمالش مورد محبت، عشق و محافظت استاد اک قرار دارد. استاد حق در قید حیات از هر راهی که ممکن باشد، از او حفاظت می کند، و زندگی عشق، سخاوتمندی و محبت را برایش تأمین می کند. چلا نیازی ندارد از استاد طلب کند نیازهای زندگی اش را

بر آورده سازد، زیرا که بدون نیاز به درخواست، همه ضرورت های زندگی برایش تأمین می شوند.

چلا هرگز نگران آرزوها نیست چون هرگز از زیر چتر محافظت استاد اک خارج نمی شود. ممکن است مقاطعی از زمان پیش آیند که او تصور کند از نظر افتاده است اما چنین امری هرگز حقیقت ندارد. استاد اک ممکن است در کناری ایستاده و چلا را در آزمونی به حال خود رها سازد چون خود چلاست که به این تجربه نیازمند است. ماهانتا همیشه در حال محک زدن چلا به هر طریق ممکن است چون می داند که این تنها راه برای هوشیار و گوش به زنگ نگهداشتن چلا در برابر هر آن چیزی است که ممکن است در زندگیش پیش آید.

گاهی درد نصیب می شود چون غالباً درد آفریننده هوشیاری است و گاهی دشواری، لذا چنانچه چلا به این تشخیص نائل آید، خود را سعادتمندترین خواهد یافت چون ماهانتا صرفاً او را در روند استهلاک کارمایی قرار داده است که وی را به سطوح بالاتر آگاهی می رساند.

چلایی که برکاتی ماهانتا را به هر نحوی دریافت می کند، حقیقتاً سعادتمند است. چنانچه ماهانتا چلا را با نوک انگشت خود لمس کند، دستش را بفشارد و یا او را ببوسد، هدایای الهی از استاد اک به چلا منتقل می شوند. استاد تنها یک رابط یا مجرای است که برکات سوگماد را به چلا می رساند.

چلا باید از نظر معنوی تا درجاتی چنان والا پرورش یابد که با آرامش خاطر و صافی دل الهام بخش غیر واصلین باشد. او باید با اطرافیان شرف نثار کند.

بزرگ منشی و فروتنی خصائص دو قلوبی چلای اک هستند. او نمی تواند جز این باشد. او آماده است تا به میدان رفته و کلام خدا را به دنیا موعظه کرده و اسرار اک را برای آنانی که آماده شنیدنند، فاش سازد. او نشان خواهد داد که ماهانتا وجهی از وجوه الهی است که به خاطر رها سازی روح ها هیئت انسانی بر خود می گیرد.

استاد حق در قید حیات، تنها اتصال با اک، جریان صوتی حیات است. او تناسخی ابدی است که همواره به

همین منظور در عالم خاکی حضور دارد و می داند چه کسی اینجا و اینک آمادهٔ رهایی است. چلا در خلال تلاش خود به منظور کمک کردن به استاد معنوی اک، مشاهده می کند که مردمان نومیدانه در ذهن و مایا (توهم) غرق و زندانی شده اند. دیدن ماهانتای حقیقی در شکل کالبدی بیرونی، موجب رستگاری و پایانی ابدی برای آرزوهای ناشایست می شود.

همانگونه که پروانه جذب آتش و زنبور جذب گل می شود، ناباوران به سوی چلا کشیده می شوند، حال اینکه او خود مجذوب ماهانتا است. تا این چنین به سوی ماهانتا کشیده نشویم، آتش و ایمان درون، هرگز شعله ور و انگیزهٔ جانسپاری، هرگز بیدار نمی شود. بدون این کشش، هیچ فیضی از جانب ماهانتا نازل نخواهد شد و هرگز هدفی به نام رسیدن به واقعیت غایی، نصیب نمی شود.

• کالبد، معبدی است که روح هنگام اقامت در زمین، در آن به سر می برد؛ زودگذر و نابود شدنی است؛ دستخوش تولد، رشد، زوال و مرگ است.

حواس کالبدی معمولاً فرد را به انحراف کشیده و او را وادار می کنند از معلّمین، پیام آوران، و استادان کاذب پیروی کند. اینها فقط حاصل عمل گل بر روی نیروهای تحتانی هستند.

اک باید ابتدا در افکار و اعمال هر چلایی از اک باشد. تا به این مرحله از زندگی نرسیده باشد؛ همه چیز به نظرش بیهوده می آید به هر حال هر چه جز [آن] باید به فراموشی سپرده شود.^{۲۳} فقط باید اک در زندگی او الویت نخستین باشد.

چنانچه چلاک را به منزله واقعیت متعال در خود نیافته باشد، زندگی بی ارزش، مخرب و فاقد معنی است.

جویبار آگاهی که مفهومی دنیوی از اندیشه به معنی نمایش پی در پی تجربیات و خاطرات در معبر زمان است، باید از اک آکنده شود. این جویبار آگاهی را

۱ هر چه گفتیم جز حکایت دوست
در همه عمر از آن پشیمانم

می باید به هر چیزی که از قماش اک است، آغشته کرد نه از نیروهایی که قدرت گل را می سازند و یا به پدیده های عالم روان تعلق دارند.

آدمی باید با اک پیمان بندد نه با نیروهای گل، آنگاه که به قبول اک نائل شود، جویبار آگاهی که همواره از میان ذهن او جاری بوده است، تغییر کرده و او را به مجرای برای ظهور واقعیت الهی بدل می سازد. به هم ریختگی اندیشه هایی که دائماً از ذهن بشر عبور می کنند، محصول عادت است. این آشوب تأثیری سهمناک بر فرد دارد و یقیناً حقیقی نیست، بلکه صرفاً انعکاسی از طبیعت گل است. غالباً با استفاده از خرده ریزه های افکاری منظور لفاظی کردن، نشان می دهد که این جویبار آکنده از ماده متعفن و مرده است که به طور دائم توسط گل نیرانجان برانگیخته و زنده می شود تا تأثیرات آن بتواند روح را درون کالبد اسیر نگهدارد.

تلاش در جهت تأمین کلماتی برای بیان تمامیت افکار، حتی در یک لحظه نیز دشواری های فزاینده ای

می آفرینند. شمار زیادی از کلمات باید اختراع شوند و شماری نیز مورد ارزیابی مجدد قرار گیرند تا بشود جمیع اندیشه های حاضر در یک لحظه را تعریف کرد. فکر، که عموماً در ساده ترین صورت خود هم طیف وسیعی از دریافت ها را طلب می کند، معمولاً چلایی را که نمی داند چه انتخاب هایی در جهت منافع حقیقی او هستند، به گمراهی می کشاند. به همین علت است که تمرکز توجه آدمی می باید به روی اک قرار گیرد نه بر هیچ عامل دیگری. به محض اینکه آگاهی فرد بر اک استقرار یافته و از [آن] پر شد، مشکلی در پیش نخواهد بود چون هر کلام، هر عمل و هر اندیشه او از متعالی ترین طبیعت برخوردار و خود او نیز پیرو اوامر [آن] خواهد شد.

سر درگمی از اینجا نشأت می گیرد که آدمی تصوّر می کند بشر با کلمات می اندیشد. در جویبار آگاهی، بشر در قالب تصوّر می اندیشد. اما بخش بیشتر این جریان آگاهی در واقع واکنش های سیستم عصبی و ذهن روانی آدمی است؛ ذهنی که قدرت فراخوانی ضعیفی دارد

و فقط ہر چند صباحی یک بار می توان دریچہ آن را بسته و فرد را از نوعی سکون حاکم برخوردار بر خویش درون برخوردار کرد. اینگونه می توان وی را از وضعیت آگاهی روانی خود رها کرد.

کسانی که می گذارند این جویبار آگاهی کنترل زندگی شان را به دست گیرد، در وضعیت های حقیری قرار دارند. هر گاه یک اندیشه خود را به ذهن تحمیل کند و علی رغم خواست او به بقای خود ادامه دهد، اندیشنده در دام افتاده است. او باید بتواند بی نیاز از توسل به جویبار آگاهی، هر آنچه را که از میان افکار و خاطرات بخواهد، به اقلیم آگاهی ذهن دعوت کند.

بیشتر نظام های مذهبی و متافیزیکی وابستگی مفرطی نسبت به اتکاء به این سیل افکار، یا جویبار اندیشه نشان می دهند. بررسی همین جویبار است که عواطف منفی و دوقلوی نفرت و ترس را بیدار می کند. جهان بینی جنگها، انهدام گری ها و جستجوی قدرت، دنیا را در وضعیت نامطلوبی از آشفتگی نگه می دارد.

پس، رسالت ماهانتا روی این جهان زمینی، این است که میلیون ها وصل نایافته را بیانگیزاند تا در برابر عقاید تحمیل شده اعتقادات اصولی مقاومت کنند.

به همین ترتیب، کسی که در هر یک از عوالم، مخالفت با ماهانتا را پیشه کند، نادان است چون اک در کیفر درنگ نمی کند.

جایی برای تلف کردن نیروی ماهانتا نیست چون از قدرت بی انقطاع اک می آید. او نیازی ندارد چیزی را به کسی ثابت کند، زیرا که همه چیز به روشنی خود زندگی در وجود ماهانتا پیداست.

جایی که روحانیت تنها به اتکاء و ارجاع به نوشتجات مقدس مذهب می خواهد چیزی را ثابت کند، ماهانتا فقط با بودن خود ثابت می کند.

سرچشمه همه تمدن ها پرستش گاهها بوده اند. وقتی معبد، کلیسا و مسجد فاسد شد، خود جامعه نیز با آن به زوال می گراید. کسی قادر نیست روند فساد را در اک

مشاهده کند چون نیروی آن از سوگماد می آید و در آنجا قادر مطلق است.

نظر به اینکه استاد حق در قید حیات در همه دوره های تاریخ تمدن ها حضور دارد، کسانی که از اک پیروی می کنند، به این درک نائل می آیند که هیچ نیازی به مرجع تقلید در وضعیت آگاهی انسانی نیست، در حالیکه تار و پود ادیان اصولی به این نیاز بسته شده است.

هیچ بشری اجازه ندارد نیکی و دلسوزی دیگری را مورد بهره برداری قرار دهد. لکن، آنانی که در این جهان در طلب قدرتند، این استعمار را اجابت می کنند و به کار می گیرند، چه در موارد مذهبی و اعتقادی و چه اجتماعی و خانوادگی.

معنویت همیشه در نظر کسانی که صاحب آگاهی معنوی نشده باشند، ریاکاری جلوه می کند.

آنگاه آدمی در می یابد چه دروغ هایی در آستین او نهفته است، لذا نباید آن را به وی گوشزد کرد؛ نه به این خاطر که غیر اخلاقی و غیر انسانی تلقی می شود، بلکه

متأسفانه به این دلیل که به این ترتیب خودش فریب گل را نمی خورد. نمی توان در کنار یک دروغگو زندگی شادی داشت.

کسانی که در وضعیت آگاهی انسانی به سر می برند همیشه آماده اند تا دیگران را فریب دهند در حالیکه خودشان هم به خاطر اعمال و وضعیت خود دستخوش ناامیدی می شوند. استاد حق در قید حیات می داند درون هر یک از آنان چه می گذرد، ولیکن مداخله نمی کند. هر فردی که در راستای این طریق زندگی می کند، باید از همین اصل تابعیت کند.

همه استادان اک، قبل از آمدن به این جهان خاکی که به منظور ارزانی داشتن یاری معنوی به آن دسته از چلاهای اک که مایلند از او پیروی کنند، انجام می شود باید بیش از هر چیز، بی ریا، صادق و مبری از نكوهش باشند، اما آنچه آنان در زندگی های انسانی خود انجام می دهند ارتباطی با زندگی معنوی شان ندارد؛ این دو غالباً در تضاد با یکدیگر قرار می گیرند.

استاد حق در قید حیات توسط قدرت های درونی خود، وضعیت درونی چلا را زیر نظر دارد نه خویش بیرونی اش را، چنانچه هر یک از آنان از شایستگی لازم برخوردار باشد، واجد شرایط برای دریافت وصل به حلقه بالاتر می شود و حقیقت دستورالعمل های معنوی را درباره شاهراه ملکوتی اکنکار دریافت می نماید.

گاهی ماہانتا علناً بعضی ہا را دلسرد می کند چون آنان باطناً پذیرا نیستند. او هرگز اعتنائی به طبقه اجتماعی، رنگ پوست و ملیت نمی کند. او بدون استثنا نسبت به همه آدمیان یک نظر مشترک دارد و در یکایک آنان سوگماد را می بیند، هر چند به جز معدودی از خود آنان نمی توانند سوگماد را در خویش ببینند.

• با استفاده از همین قدرت های درونی اش، از فاصله های دور دستورالعمل هایی رمزی به چلا می رساند بودن اینکه کلمه ای از دهانش خارج و یا بر کاغذ نوشته شود. **غالباً مہدیس های خود را در**

نوری ساروپ به سوی کسانی گسیل می دارد که نیاز به رهنمود دارند.

ماهانتا از وضعیت درونی تمامی چلاها آگاه است و تمامی اعمال و سؤالاتشان را پیش بینی کرده و انتظار دارد. گاهی ممکن است رفتار او موجب رنجش مردم عادی و حتی شماری از چلاها شود، لذا جستجوگر حقیقی سوگماد تشخیص می دهد، این رفتار برای آنان و مردم چه معنایی در بر دارد.

هنگامیکه واصل آماده عبور از اقیانوس پر آشوب تولد، مرگ و تولد دوباره باشد، در می یابد که ماهانتا گوش به زنگ طلب یاری اوست. دیگر لازم نیست با ملک الموت و قاضی کارما دیدار کند چون ماهانتا اجازه نخواهد داد هیچ منشأ دیگری او را لمس کند. او توسط استاد حق در قید حیات به جایگاهی که درون طبقات معنوی هستی وجود دارد، برده می شود که هنگام زندگی در زمین آن را کسب کرده است.

هیچ یک از واصلین ناآگاهانه و از طریق تناسخی دیگر
به عالم زمینی رانده نمی شود.

چلا هرگز نباید انتظار داشته باشد که استاد حق در قید
حیات خود را با چهره ای که او از استاد نمایان و در نتیجه
مطالعه کتاب ها و گوش دادن به سخنرانی ها در ذهنش
رسم کرده است، انطباق دهد.

هر استاد دیگری به جز استاد حق در قید حیات، یک
استاد نما قلمداد می شود؛ استاد حق در قید حیات تنها
استاد حقیقی در جهان است.

بسیاری از جویندگان خدا تصویری در رابطه با آگاهی
خودشان از استاد معنوی در ذهن ساخته است و هنگامیکه
در می یابند ماهانتا با سمبل های آشنای آنها انطباق
ندارد، ناامید می شوند. همگی آنان در هیئت استاد حق در
قید حیات نشان های محبت و مهربانی و سایر فضائلی که
معتقدند باید از جمله کیفیات یک استاد باشد، جستجو
می کنند.

آنان در انتظار عشقند و احتمالاً آنچه تصور می کنند "عشق" است، در عالم وجود ندارد. ناامیدی عمیق آنان باعث می شود عقب نشینی کنند. متأسفانه در خلوت تنها به این درک نائل می آیند که آنچه در طلب آیند در محدوده این عالم وجود ندارد.

ماهانتا نسبت به کسانی لطیف، مهربان و عاشقانه رفتار می کند که تشخیص دهد این کیفیات را به منظور رشد معنوی خود نیاز دارند؛ ممکن است در مقابل دیگران به نظر شخصیتی محکم، باشعور و به شدت منضبط جلوه کند. معذک او با هر کسی به تناسب رشد معنوی اش رفتار می کند و به هر یک به طور خصوصی کمک می کند تا در طریق سوگماد شکوفایی حاصل کند.

اک، وحدت در میان کثرت و گوناگونی است، یعنی تمامی عملکردهای زندگی از پیش در سوگماد حضور دارند.

[آن] خویش را به صورت اک در عوالمی به تجلی می رساند که خود از [آن] نشأت گرفته اند. پس، آنکس که

در کُلّ زندگی می کند و در او کُلّ می تواند تماماً به سر برد، در تقدّس خود تنهاست.

بیش از معدودی نیستند که [آن] را با وی سهیم شوند چون نمی دانند [آن] چیست و قادر به درک کسی هم نیستند که [آن] در وجودش سکنی گزیده است.

اینگونه در می یابیم که اک علّت و موجب کُلّ حیات است چون تدبیری است که سوگماد برای حضور و دستیابی به تمامیت هستی اتخاذ کرده است. پس، کیهانها معلول اک است. هیچ چیز نمی تواند در معلول به ظهور رسد مگر از ابتدا در علّت وجود داشته باشد. علّت همواره در معلول حضور دارد چون همانگونه که اک عرصه حضور سوگماد و ماهانتا چشم انداز اک است.

رنج یعنی جدایی از ماهانتا و صلح یعنی وحدت با او.

همه چیز درون ماهانتا یافت می شود چون هر آنچه درون اوست درون اک و همچنین درون سوگماد است.

آنگاه که این درک در آتما به ظهور می رسد، انفجار عظیمی از دانش و شکوفایی نصیب می شود که موجب آسایش و شادمانی است. تمامی شرایط فضا، زمان و علیت درون اک حضور دارند. تمامی کیهان ها درون [آن] وجود یافته و قطبین متضاد نیز درون [آن] به آشتی می رسند. با این وجود، اک بی صفت و بی نشان، صاحب اراده سوگماد هم در وضعیت های بودن و هم نا بودن می باشد.

در طریق یافتن خویش، آدمی آگاهی اش را به سوی ماهانتا کرده و از استاد حق در قید حیات تقاضا می کند. جانش را از آن سرشار کند. با این عمل، از میان محدودیت های خویش حقیرش عبور کرده و به عرصه بی حد و مرز آگاهی سوگماد می رسد.

در خویش حقیر است که بشر آرزوی شکستن حصارها و آزاد شدن از اسارت همه پلیدی ها را می کند و در جستجوی جاودانگی و رستگاری بر می آید. شکست او به این خاطر است که می پندارد اک را می توان در قالب کلمات و سخنان به تجلی رساند. حقیقت این است که کلمه

حقیقی کہ نام حقیقی سوگماد است؛ دھوناتمیک است۔ این نام، برخلاف انتظار بیشتر مردمان، فقط درون چلا پڑواک می کند و نہ بیرون از او۔ دو صورت از نام وجود دارد یکی دھوناتمیک کہ کلمہ بی صداست و دیگری، وارناتمیک کہ صدای کلمہ در تمامی اشکال حیات است۔

دھوناتمیک در ابعادی بہ کار می آید کہ نیازی بہ زبان نیست۔ دھوناتمیک، لبخند عاشقی است کہ عشق را در قلب می یابد نہ در لبانش یا اعمالش۔ آدمی ہرگز نمی تواند در سخنان و اعمال خود یا بہ واسطہ حرکات و نمادہا آنچه را کہ گوش معنوی می شنود، بیان کند۔

وارناتمیک صوت اکبر عوالم جسمانی، اثری، علی و ذہنی است۔ این صدا توسط گوش درون و بیرون در شکلہای گوناگون شنیدہ می شود، ولیکن ہمیشہ بازتابی از صوت حقیقی یا دھوناتمیکی است کہ در عوالم برتر حضور دارد۔

چلا باید ہموارہ ہوشیار باشد تا بازتاب را از اصل تمیز دہد۔ دھوناتمیک با گوش بیرونی قابل شنیدن

نیست، بنابراین فقط گوش درون است که می باید با ارتعاشات بالای عوالم حقیقی سوگماد هم آواز شود.

نغمه آفریننده اک همواره در سراسر کیهان های سوگماد در ارتعاش است. این موسیقی، همان صدای واقعیت الهی، سوگماد است که در تمامی نواحی هم چون موجی عظیم پژواک می کند. هنگامیکه این نیروی نخستین قلب اقیانوس عشق و رحمت را ترک می گوید، به اک بدل می شود که هم دهناتمیک، یعنی خاموش و بی کلام و در عین حال موسیقی عوالم متعال است؛ و هم وارناتمیک صوتی است که به هزاران هزار صوت دیگر تقسیم می شود تا به عوالم زیرین راه یابد.

● جوینده خدا همیشه در جستجوی کسی است که بتواند به شیوه دهناتمیک با او گفتگو کند، یعنی از مجرای عوالم درون؛ کسی که طریق اک را می شناسد.

همه روح ها از میان اک به ظهور می رسند، به عوالم تاریک گسیل می شود و توسط ماهانتا از آن آزاد

می شوند. این رهایی با الحاق مجدد به جریان صوتی انجام می شود. به محض استقرا آگاهی خالص، روح عملاً جریان اک را که دهنواتمیک است، می شنوند. این صوت با گوشه بیرونی شنیده نخواهد شد.

نخست، او نمی داند این صوت درون از کجا می آید اما بنا بر غریزه روح این را می داند که از همان سویی می آید که او باید برگردد. این صدا خود را از اقیانوس عشق و رحمت به لایه های زیرین می رساند که روح ها را از تاریکی عوالم زیرین رهایی داده و به قلب سوگماد برگرداند.

از درون اک دهنواتمیک، گل آفرینش پدید می آید که همه مخلوقات، وجودها و بشر را شامل می شود. در آسمان ها و در زمین هیچ نامی جز نام اک بیان نشده که به تنهایی قادر است آدمی را از اسارت پلیدی های دنیوی و چرخ هشتاد و چهار رهایی بخشد.

روش الهی و مستقیم اک، طبیعتاً و ذاتاً در بشر وجود دارد؛ هیچ جایگزینی برای [آن] وجود ندارد.

[آن] درون خود یافت می شود.

تا روح خود را به [آن] وقف نکند، تطهیر نمی شود و بدون تزکیه روح، بشر از عهده کار چندانی در جهت منافع حقیقی خود بر نمی آید. باید به تمرینات معنوی اک وفادار بود.

باید عالم ماده را به سویی رها کرده، عالم خالص درون را سیر کرد. و گرنه موفقیتی در شنیدن صدای اک یا به سر بردن در قلب سوگماد نصیب نمی شود.

عنصر انسانی و ذهنی از جنس کالبدهای سنگین اند و هرگز نمی توانند مستقیماً با دهوناتمیک تماس بگیرند. وجه دهوناتمیک اک علت حضور آگاهی در بشر است. عصاره اک باید با آن در آمیزد تا تمامی غلاف های زمینی را که میان خود و او می بیند، از وی برکند.

● از مجرای اک است که روح به اعماق تاریکی و ماده و ذهن فرود آمده و اسیر می شود. همینطور، از مجرای ماهانتا، استاد حق در قید حیات، که تجسم

زندهٔ اک است، روح صعود یافته از تاریکی مادّه و
ذهن آزاد می شود.

تا روزی که جوینده ماهانتا را که می تواند با اک گفتگو
کند، نیابد قادر به بازگشت به اقیانوس عشق و رحمت
نخواهد بود. راه اک تنها نقشهٔ نجات از زندان شرایط
مایا، حجاب توهمی است که آدمی را در عالم مادّه و ذهن
نگه می دارد.

وقتی چلا پای بند ذهن نباشد، آزاد و شاد است و
زندگی را در سوگماد می یابد. چیزی نمی تواند فعالیت
وی را محدود و درکش را مسدود سازد.

لذا او در می یابد، که دانش طبیعت کیهانی فقط از
طریق کالبد انسانی برایش میسر است. تمامی اقالیم
کائنات، هر یک غلافی در انطباق با ارتعاشات خود در نظام
کالبدی انسان وجود دارد:

غلاف های جسمانی، اثیری، علی، ذهنی و اتری.

در تار و پود یکایک این غلاف ها اصول اساسی اک
 تنیده شده و طیفی را شامل می شود که از ضرایب زندگی
 هوشیارانه ما تا روابط و قوانین حاکم بر طبیعت را در خود
 دارد. به همچنین در هر یک از جنبه های کیهانی و
 فردی، طبقه ای به خود تخصیص می دهد. کالبدهای
 یکایک افراد، عوالم صغیری هستند که درون هر یک عالم
 کبیر حضور دارد.

اک، خود پردازشگر کالبدهاست. خودش کالبد ندارد
 اما اینجا از اک سخن می گوئیم نه خدایی که سوگماد
 می نامیم.

[آن] در هر کسی و هر شیئی هست و خود لاشیء
 است. بنابراین کالبد و ساکن کالبد از هم جدا
 نیستند؛ آنان یکی نیستند اما همسانند. به هر روحی یک
 کالبد داده شده تا به منظوری الهی در بر کند. این
 کالبد، میزبان کارما و عالم انسانی، بستر کارما است.

کسانی هستند که به مقاصد خود خواهانه به ماهانتا
 خدمت می کنند؛ کسانی هم هستند که تلاشی خستگی

ناپذیر در یافتن حقیقت به خرج می دهند. کسانی هستند که از ترس درد، توّلد و مرگ و سایر بلاهای معمول به ماهانتا پناه می برند تا آنان را نجات بخشد و مصون دارد؛ و بلاخره کسانی که واقعیت اعظم را شناخته و خود را در [آن] مستقر ساخته اند؛ تنها اینان حقیقت را به خاطر حقیقت دوست می دارند؛ اینان فرزندان اک لقب یافته اند.

● در هنگام وصل، اسراری حیاتی بر چلا فاش می شود که رشد او را آسان تر و کارمایش را تسریع می کند.

متعالی ترین و کامل ترین راهکارها در تمرینات معنوی ارائه می شوند. این تمرینات به او کمک می کنند تا شنوایی و بینایی درونش را بگشاید و به یاری آنها هجرت درونی و اوج گیرنده خود را به سوی سوگماد آغاز کند.

طی وصل، ماهانتا یا بالمشخصه و یا از طریق یکی از مهدیس هایش چلا را به جریان صوتی اک اتصال می بخشد. از آن به بعد تا عبور از نواحی نور و رسیدن به

خانه حقیقی خود در اقیانوس عشق و رحمت، همراه او باقی می ماند.

بشری که در دام ماده گرفتار شده، نمی تواند آزاد شود مگر ماهانتا او را به جریان درونی اک وصل دهد. هیچ بشری قادر نیست خود را با جریان صوتی همساز کند، زیرا که این قدرت تنها در کیفیت وصل دهنده ماهانتا تعبیه شده است.

فقط ماهانتا است که در آئین وصل، روح را در تماس با جریان صوتی قرار می دهد، چه خود در آن مکان حضور جسمانی داشته باشد و چه نداشته باشد. او می تواند یکی از مهدیس ها، واصلین حلقه پنجم خود به این منظور استفاده کند، لذا وصل دهنده (مهدیس) صرفاً ابزاری است که از طریق وی اتصال و تماس برقرار می شود.

وقتی اتصال برقرار شد، چلا قابلیت سفر تنهائش را در همراهی ماهانتا توسعه می دهد. او به آسانی قادر است بر کشش قهقرایی ذهن و ماده پیروز شود و صعود خود را به نواحی نور حقیقت ادامه می دهد. پس از پیشرفت معینی در

طریق اکنکار، دیگر نمی تواند کارمای منفی بیافریند. جاذبه دنیوی خاموش و جذبۀ تعالی قدرتمندتر شده، بر روح عمل می کند.

این همیشه روح فردی، خویش آگاه بشر است که **اصل و برانگیخته می شود. بنابراین سن کالبد جسمانی هیچ ارتباطی با مراتب وصل ندارد و سودمندی و کار آیی آئین وصل به صلاحیت و میزان اجابت دریافت کننده وصل بستگی دارد. وضعیت های آگاهی درونی افراد مختلف با یکدیگر تفاوت دارند.**

ماهانتا مانترای اک را برانگیخته و سرعت می بخشد آن را به توده ای از انرژی تشعشعی تبدیل و آگاهی خود را به همراه نور درونی آن به چلای وصل شونده تزریق می کند. **اصل ضربه آگاهی معنوی را احساس می کند. احساسی ناگفتنی و آکنده از تبرک بر وی می نشیند.**

چلا، در آمیزش با ماهانتا به سوی طبقاتی در میان طبقات خدا بر می خیزد و اوج می گیرد. صعود درونی آگاهی موجب گسترش آن می شود. آنگاه است که

واصل، دانش فزاینده ای از خویش و شکوهی که در اک انتظار وی را می کشد، به دست می آورد. او به فیض استاد حقّ در قید حیات به این عروج نائل می آید. چنانچه وارد طریق اکنکار نمی شد، قادر نمی بود به این ارتفاعات دست یابد.

اصلی که به واسطهٔ جانسپاری عظیم خود در آئین وصل از آرایش ها تطهیر شده باشد به میان چشم منفرد، معبر مستقیم و باریک وارد می شود و از سوی دیگر قدم به گشایشی سهمناک از آگاهی می گذارد که او را به وضعیتی از شعف و بودن نقل می کند که پیش از آن هرگز شناسائی نکرده بود.

اینچنین سفر به سوگماد توسط چلایی که قدم در معبر مستقیم و باریک گذاشته آغاز می شود؛ معبری به تیزی لبه تیغ و او همواره گوش سپار نغمهٔ جریان صوتی اک.

این همه در حالی صورت می گیرد که چلا در هوشیاری کامل از تمامی ارکان خویش است. مآلاً به دربار ست نام، فرمانروای طبقهٔ پنجم می رسد و آن هستی عظیم

را در شکل مشعشع و بیان ناشدنی خویش می بیند. سپس در می یابد که در سراسر اقلیم معنوی سوگماد، همه یکی در یکی است و در واقع یکایک آنان ماهانتا، استاد حق در قید حیات است. این عظیم ترین اکتشافات است، چون ماهانتا، در عین حال که شکل دارد، بی شکل است.

او شکل معنوی و شکل مادی است و از این رو همه چیز و همه اشکال هست.

● چلا به جایی می رسد که دیگر اهمیتی به اعتقادات فرهنگی، فلسفه ها، تمدن ها و جوامع نمی دهد. او می داند که اینها همه سایه های کمرنگی از واقعیت حقیقی است.

تمامی آنچه طی زندگی اش در شکل جسمانی به کارش می آید، جریان مقدس اک است، لذا می داند که خود یکی است از دو جهان. آمدن و رفتن کالبدهای بشری برایش چندان جالب نیست چون می داند که این شیوه کار این جهان است. ولیکن همه کسانی که واصل انکار می شوند، رهایی از تولد و مرگ جسمانی را تجربه می

کنند. همه آنان در اقیانوس عشق و رحمت با سوگماد محشور می شوند.

قدم اول به سوی سوگماد از دریچه تیسراتیل چشم سوم آغاز می شود و روح از این نقطه سفر صعودی خود را آغاز می کند. این عمل روح را از محنت های مادی و از گل، که از ابتدای سلوکش در این عالم هم چنان وی را در آغوش خویش نگاه داشته بود، آزادی می بخشد. پرورش مناسب تحت رهنمودهای ماهانتا، بعد از مراسم وصل شگفتی هایی را عیان خواهد کرد که گویی غیر ممکن ممکن شده است.

به راهنمایی ماهانتا، حواس و ادراکات لطیف تر فعال و هوشیار می شوند.

ابتدا جریان صوتی اک ضعیف و نامحسوس، لذا متغیر است. اگر چه، با ادامه درس ها استحاله انجام شده و موسیقی افلاک به وضوح کاملاً شنیده خواهد شد. موسیقی الهی و دلنواز، شیرینی و آرامشی را به ظهور می رساند که برتر از آن کسی تجربه نکرده است.

این نغمه، با قدرت نیرومند خود همچون مغناطیسی عظیم، روح را به بالا می کشاند. همه آنچه را که روح طی اقامت در زمین، به حکم ناخالصی بر خود بر گرفته بود می سوزاند. آگاهی بیدار شده، روح را بر آن می دارد که از شرف بهشت بهره گیرد و به مجرای عظیم تر برای ماهانتا بدل شود تا از وی برای انتشار پیام اکنکار سود جوید. اینچنین، روحی که از بند مایا و توهماتش، از بند آرزوها، امیدها و ترس هایش رها شده شد، رستگار شده و در واقعیت حقیقی اک استقرار می یابد.

● با مراقبه بر روی استاد حق در قید حیات، چلا طبیعت متلون و لغزش پذیر ذهن خویش را کشف می کند. ماهانتا اخلاقیات و طبایع تحتانی را از روح بر گرفته، به آن نیرو و استحکام می بخشد.

در عوالم خدا، تنها یک حس از یک مقصود واحد هست که روح را به واقعیت خود می خواند. این حس توهم را از حقیقت جدا می کند و موجب می شود فرد خود را به منزله مجرای برای استفاده ماهانتا تشخیص دهد. در این

هنگام، روح خود را در نور حقیقی سوگماد مستقر می کند. اگر کسی به این قُلل رفیع معنوی دست یابد، بیش از معدودی نیست که آن هم فقط با رساندن خود به نقطه ای امکان می یابد که در آن از شرّ نفس تحتانی خلاص شده و ماهانتا را به عنوان راهنمای معنوی در زندگی خود بپذیرد.

سَت سَنگ اک برای چلا از اهمیت زیادی برخوردار است چون جزئی از حضور او در کار اکنکار است. بدون سَت سَنگ، بالقوه های حقیقی چلا هرگز به عرصه عمل راه نمی یابند. بدون نزول فیض سوگماد بر چلا، هرگز آرزویی عمیق از برای بهشت در وی یافت نمی شود او قادر به دریافت اینگونه برکات نیست مگر اک به قلب وی کمک کند تا درک کند و تشنه حقیقت شود.

مردم را نمی شود وادار کرد معنویت پیشه کنند. این بزرگترین اشتباه کسانی است که آرزوی حقیقت دارند و هیچ تلاشی برای یافتن آن نمی کنند. آنان تصوّر می کنند استاد حقّ در قید حیات باید به آنان معنویت بخشد.

چنین امری حقیقت ندارد چون معنویت درون قلب هر بشری و به فیض مقام متعال جوانه می کند.

با حضور در ست سنگ اک حضور و دیدار با دیگران او را تصفیه می کند و با برآزندگی عزم به تبدیل شدن به ابزاری برای استفاده سوگماد می کند.

در روح به ماهانتا نزدیک تر می شود و قادر است تماس شخصی و محرمانه با وی برقرار سازد. ارتباط بین این دو عشقی عظیم تر از امکان بیان کلمات است اما در عین حال، فقط بالاترین نوع هر عشقی است.

استاد حق در قید حیات ارتباطی با چلا دارد که الهامی همیشه حاضر است. در حضور او، چلا در می یابد نشاط خفته درونش به واقعیتی محرک بدل شده و شکوفایی معنوی وی را تقویت می نماید. جانسپاری چلا از برای ماهانتا مشیت الهی است و بنابراین، رابطه نزدیک آنان مقدس، نیرومند و همیشگی است. هر چه چلا به سیر صعودی خود ادامه می دهد، عشق حقیقی بین او و ماهانتا بیشتر رشد می کند و هرگز از آن کاسته نمی شود.

بیان کلمه، یا اک در نظم های معین، مترادف با ساختن آینده در طبقات دیگر است. این، به نحو بارزی همان آفرینش آکاشا، یا نیروی ماده نخستین است.

اک به ترکیبات همه موجودات و پدیده های زندگی وارد می شود. اک صوت نخستین هر عالمی درون کائنات سوگماد است. صدای اقیانوس ها، آواز طبل ها، همه شه های بزرگ، ناله جانوران و کلمات و اصوات عاطفی مردم، عناصر طبیعی جریان صوتی اک می باشند.

* همه کلمات جز صورتهایی از اک نیستند چون هر یک تغییر صورتی از صوت درونی است. این شامل صوت نخستین زندگی و ماده است. در این صوت قماش اتم، حرکت ارتعاش و برابری اصواتی نهفته است که نه در واقعیت و نه در آگاهی از هم قابل تفکیک اند.

در جهان های روانی اصوات دوره ای هستند. یعنی هر ارتعاشی یک آغاز، مقطع دوام و یک پایان را طی می کند. ارتعاش تجلی فعلیتی از جانب اک است، لذا وصل توسط سوگماد انجام و سوار بر جریان صوتی در

سراسر کائنات انتشار می یابد. چلا این راز را بعد از وصل به حلقه هفتم از ماهانتا دریافت می کند.

او به این درک نائل می آید که عدد ارتعاشات، رمز اصلی ایجاد همه اصوات است. در ابتدا ارتعاشات در یکی از عوالم کل برمی خیزد و علت آن نیز وجود ماده و واقعیت در آن است. گاهی، چنانچه چلا در طبقات بالاتر معنوی عوالم سوگماد قرار داشته باشد، متوجه می شود که **بالا رفتن ارتعاشات تنها به ابتکار خود او انجام می شود نه به تابعیت از یک قانون ثابت.** به هر حال تمامی این گونه ارتعاشات در یک لحظه واقع می شوند.

صوت اک از چنین ارتعاشی ساخته شده است .

از همه اصوات، صدایی غیر ملفوظ ایجاد می شود ولیکن در طبقات زیری، متضادها روی هم کار می کنند.

بنابراین، در مقابل هر حجمی از صوت غیر ملفوظ، باید همان میزان هم صوت ملفوظ قرار گیرد. اصوات یا ارتعاشات می باید بر عکس یکدیگر عمل کنند؛ غیر ملفوظ در مقابل ملفوظ. اینگونه ارتعاشات کاملی

در طیف عوالم مادی شکل می گیرند و تا روزی که جفت نشوند، هیچ کلمه ای و هیچ نوایی از موسیقی و صدا از آدمی بر نمی خیزد. به همین علّت بشر باید سکوت و صوت را به تعادل در زندگی داشته باشد و چنانچه یکی بر دیگری بچربد، فشارهایی از جانب قدرتهای درونی او را به این راه و آن راه می کشانند. حتّی ممکن است کالبد جسمانی اش در این کشمکش بمیرد.

برای مثال، چنانچه زمان بسیار زیادی را مانند قدّیسین کاذبی که در غارها و در میان پهنه بی پایان کوه ها می نشینند، در سکوت به سر برد، دیگر شایستگی خدمت به ممنوع خود را ندارد. اینان نه کاری برای خود به انجام می رسانند و نه خیرشان به نوع شان می رسد؛ در خود ستایی گرفتار آمده و فقط آرزوی سکوت و دریافت قدرتهای اک را در سر دارند. با زندگی در چنین وضعیتی، آدمی مجبور می شود همه آنچه را که کوشیده است کسب کند، ببازد.

افراط در انتهای دیگر این طیف، یعنی به سر بردن دائمی در همهٔ اصوات زندگی روزمرهٔ نیز، دیر یا زود او را به جنون خواهد کشاند.

● **به سر بردن در چنین وضعیتی به مدت طولانی هم باعث می شود فرد میلش را از برای سوگماد از دست بدهد.**

بنابراین، تا روزی که مقاطع زمانی ارتعاشات دریافت و ایثار را به تعادل نرساند، عدم تعادل موجب لطمات زیادی در مسیر رشد معنوی وی می شود.

بهترین عمل، عملی است که در خدمت توسعهٔ همهٔ مردم باشد. این عمل بیشترین نیکی ها را به بیشترین تعداد مردمان ارزانی می دارد و تمامی وجودهای همهٔ عوالم را در جهت ارادهٔ سوگماد نظم می بخشد.

چلا هرگز آگاهانه اقدام به تلاش هایی به عنوان عمل درست نمی کند چون در این صورت بیشتر وقت او در تصمیم برای انتخاب کاری می شود که برای همگان عادلانه

باشد. او فقط باید خود را تسلیم ماهانتا کرده و به استاد اک فرصت دهد تا از مجرای حضور او عمل کند.

تمامی آنچه انجام می دهد به نام ماهانتا و نتیجتاً بیشتر افعالش درست خواهند بود. مخالفت با عمل درست، همیشه با نیرومندی تمام حضور دارد، بنابراین او باید مدّ نظر داشته باشد که زمان خوب و بد، فصل مناسب و نامناسب برای انجام هر عملی وجود دارد. هر چند، لازم نیست که او ذهن خود را به خدمت اتخاذ چنین تصمیماتی بگیرد، بلکه کافی است بگذارد اک به نحوی که خود می داند، از اعمال وی استفاده کند.

داوری به معنای حقیقی مستلزم در نظر داشتن ضرورت شرایط محیط، مقتضیات تکامل معنوی مورد نظر، و مقطع زمانی نظام جهانی عرصه ای که آن یک روح در آن اقدام به عمل می کند، می باشد. لذا یک جنبه اصلی بر همه شرایط حاکمیت می یابد و آن عشق به هر آنچه در قید هستی است. سخن درست، خدمت درست و شنیدن درست، همه در یک الگو قرار دارند.

با اتکاء به هدایت ماہانتا، با تبدیل شدن به یک مجرای الہی، آدمی در الگوی کردار نیک، گفتار برازندہ، وظیفہ شایستہ و استماع بہ حق قرار می گیرد. با بہ کار گیری ہمہ این خصائص نیکو، بہ رشد معنوی حقیقی مبادرت می کند و مآلاً کارمای خویش را در یک زندگی بہ پایان می برد. بالاخرہ قدم بہ درون عوالم بہشتی می گذارد و دیگر ہرگز نیازی بہ بازگشت بہ این طبقہ برای تناسخ مجدد نخواہد داشت.

در خلال این زندگی در زمین، جویندہ ہنگام بر آوردن وظایف خود نسبت بہ خانوادہ، حکومت و کشورش، با تضاد روبرو می شود.

غالباً ہم بہ وظایفی همچون دفاع از وطن، شرکت در دعاوی سیاسی در جہت تأمین منافع برای انسانیت و یا اعادہ یک مقصود مذہبی و اخلاقی دعوت و کشیدہ می شود. گاہی ندای روح موجب می شود آدمی دست از ہمہ چیز بشوید و تنها آن ندا را پاسخ گوید. ندای ماہانتا متعالی ترین نداہاست چون اشارہ معنوی سوگماد برای

بازگشت دوباره به خانه حقیقی است. این، خطایی الزامی است و نمی توان آن را با دیگر خطاب ها مقایسه کرد.

اگر کسی مایل است دست از همه چیز زندگی بشوید تا ندای ماهانتا را پاسخ گوید؛ بگذار هم اینچنین کند که یعنی آرامش را در قلب خویش خواهد یافت اما در جسم روح از نکوهش و تحقیر زندگی اطرافش رنج می برد.

لذا باید همواره در وقف ماهانتا باقی بماند چون وفاداری در این درگاه فیض تمامی حیات به وی ارزانی می شود، چه در ژنده ای به سر برد یا جامه های زرنگار بر تن داشته باشد.

تشویق چندانی برای آنچه در زندگی به واقعیت الهی نثار می کند، نصیبش نمی شود و کسی هم از فداکاری هایش استقبال به عمل نمی آورد. به ویژه از نقطه نظر اجتماعی و جایگاه انسانی تخفیف قابل ملاحظه ای را دریافت می کند، لکن خویش معنوی او همچون غولی در برابر کوتوله ها می درخشد. او عاشق همه مردمان، همه مخلوقات و تمامی زندگی می شود. اما به خاطر چراغ

معنوی کہ در دست دارد، هدف ناسزا، تف و نفرت قرار می گیرد.

او شاهد دریده شدن نام ماهانتا خواهد بود و زندگی اش همواره در معرض خطر و شهرتش در شرف نابودی خواهد بود. توده های مردم تحمیل حقیقت را به خود دوست نمی دارند و از جانب گل مورد استفاده قرار می گیرند تا هر کالبد یا ظرفی را که ماهانتا هنگام حضور در این جهان به منزله استاد حق در قید حیات بر تن می کند، منهدم سازد.

تنها آنگاه است که چلا در می یابد زندگی در این عالم زمینی، به مثابه مجرای معنوی ماهانتا، چندان فارغ از خطر و مشکلات نیست. آنگاه او در می یابد ماهانتا حقیقتاً کیست، خواهد دید ماهانتا چه عظمتی از معنویت را بر دوش می کشد. او در می یابد که خود وی نیز قرار است در عرصه واقعیت الهی به یک همکار تبدیل شود.

این را هم خواهد آموخت که هر چند ماهانتا در تمام لحظات روز و شب با وی است، معذک حقیقتاً در جایگاه

تنهایی قرار گرفته است. کسی نیست که خرقهٔ معنوی او را بشناسد و درک کند مگر معدودی از کسانی که پیرو اک هستند. اما این را خواهد دانست که همیشه در سایهٔ عشق و نور حفاظت بخش ماهانتا، استاد حقّ در قید حیات از تمامی گزندها محفوظ خواهد بود.

✓ اینچنین کتاب اول شریعت کی سوگماد به پایان می رسد.

باتلاش عزیزو، و همسفره



کانال تلگرام

<https://t.me/faghatbash/1>

<https://t.me/WiseWisdom>

<https://t.me/EckClass>

برکت باشد

۱۳۹۵/۱۱/۱۱



ECKANKAR



پیروان اک در تمام طبقات و
مشاغل گوناگون یافت می شوند
و تنها وجه مشترک آنان، عشق
به خداوند و سر سپردگی به
شکوفایی معنوی است.

آنان از هر نژاد و مسلکی که باشند، در جامعه خود افراد
مسئولیت شناسی هستند و خود را به هیچگونه آئین و
ریاضت کشی و یا طبقه ممتازی که وجه تفاوت آنان با
همسایگانش باشد، محدود نمی کنند.



Eckankar

دانش باستانی سفر روح

اندازه فونتها به شکلی انتخاب شده که در هنگام مطالعه عزیزانی که دید چشمشان ضعیف هست راحت تر باشند.

اگر می خواهید کتاب را سیمی کنید پشت و روی جلد را جدا گانه پرینت بگیرید و حتماً لمینت کنید.

پرینت رنگی بهتر دیده می شود در صورت تمایل حتماً کتاب رنگی پرینت شود.

اگر می خواهید صحافی کنید، جلد را پس از تنظیمات در مقوای **A3** پرینت بگیرید حتماً بعد از پرینت سلفون بکشید و یا لمینت کنید.

باشد که اراده خداوند متعال جاری گردد

The Shariyat Ki Jugmad

شریعت کی سوگمراہی

Book One

شریعت کی سوگمراہی جلد اول

پال تو نیچل



ECKANKAR



ECKANKAR

پیروان اک در تمام طبقات و مشاغل گوناگون یافت می شوند و تنها وجه مشترک آنان، عشق به خداوند و سر سپردگی به شکوفایی معنوی است.

آنان از هر نژاد و مسلکی که باشند، در جامعه خود افراد مسئولیت شناسی هستند و خود را به هیچگونه آئین و ریاضت کشتی و یا طبقه ممتازی که وجه تفاوت آنان با همسایگانش باشد، محدود نمی کنند.



اکنکار
Eckankar

دانش باستانی سفر روح